

تحول انقلابی یا انقلاب تحول آفرین همه جانبه نوین

در گرو کدامین بدیل استراتژی می باشد؟

سرمقاله

«استراتژی اپوزیسیون محور؟» یا «استراتژی جنبش محور؟»

معلم کبیرمان شریعتی می گوید: «وقتی می گوئیم اصلاح، یعنی تحول تدریجی و یا روبنائی و وقتی که می گوئیم انقلاب، یعنی یک دگرگونی ناگهانی و زیربنائی، یک فرو ریختن همه چیز، یک بنا کردن همه چیز. ولی عنایت ما به آن تحول آهسته تدریجی یا اصلاح ظاهری در جامعه نیست، این کلمه را به معنای لغوی اعم آن به کار می بریم که شامل انقلاب نیز می شود. لذا وقتی می گوئیم اقبال مصلح است و یا متفکران بزرگ بعد از سید جمال به عنوان مصلحان قرن اخیر در دنیا معرفی شدند، به این عنوان نیست که آنها طرفدار تکامل تدریجی و اصلاح ظاهری جامعه بودند، نه بلکه به یک معنی (آنها) طرفدار انقلاب عمیق و ریشه دار بودند، انقلاب در اندیشیدن، در نگاه کردن، در احساس کردن، انقلاب ایدئولوژیک، انقلاب فرهنگی... و همه اساس اصلاح شان و به تعبیر بهتر انقلاب اصلاحی شان بر اقرار و اعتراف به این اصل استوار است که می دانند امکان اصلاح فردی نیست» (م. آ - ج ۵ - ص ۴۲ - سطر ۸ به بعد).

۲

سخن روز - تحلیلی از اوضاع جاری

تیر اول - اقتصاد ایران در آستانه فروپاشی

عاشورا و مکتب حسین ۲

از ۱۶ آذر ۳۲ تا ۱۶ آذر ۱۴۰۰

جنبش زنان در مسیر رهایی ۹

استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی ۲

تزهائی برای آگاهی یابی ۵

نبرد گفتمانها ۳۹

آزادی و دموکراسی ۷۸

ما چه می گوئیم؟ ۴۳

پرسش و پاسخ بیست و یک ۷

شریعتی در آینه اقبال ۸۲

اقبال پیام آور ۶۷

بعثت شناسی ۹۱

تفسیر سوره قصص ۲۰

آگاهی، آزادی و برابری

در نظام سرمایه‌داری تولید اضافی نه مال متفکر است و نه مال کارگراهاست؛ و نه مال جامعه، بلکه فقط و فقط مال سرمایه‌داری می‌باشد» (م. آ - ج ۱۸ - ص ۳۸ و ۳۹ - از سطر ۲۳ به بعد).

چهارم - در عبارات فوق شریعتی با طرح و تبیین استراتژی «انقلاب اصلاحی» به دنبال «انقلاب و تحول در ساختار و زیربنا است، نه صرف روبناها» و همچنین به دنبال «تحول و انقلاب در روبناها توسط انقلاب و تحول در زیربناها می‌باشد».

پنجم - شریعتی در چارچوب استراتژی انقلاب اصلاحی «معتقد به تقدم انقلاب اجتماعی (که انقلاب در زیربناها می‌باشد) بر انقلاب سیاسی (که انقلاب در روبناهاست) می‌باشد». لذا در همین رابطه است که شریعتی در پروسس تکوین استراتژی انقلاب اصلاحی سوسیالیسم مورد اعتقاد خودش (برعکس سوسیالیسم کارل مارکس که طبقه‌محور می‌باشد و بر تقدم انقلاب سیاسی و دیکتاتوری پرولتاریا تکیه می‌کند) «بر پایه تقدم انقلاب فکری جهت دستیابی به انقلاب اجتماعی تبیین می‌کند».

ششم - شریعتی در تبیین استراتژی انقلاب اصلاحی مورد نظر خودش، موضوع انقلاب اصلاحی جامعه به معنای اعم کلمه می‌داند، نه فرد و نه طبقه. بدین خاطر در همین رابطه است که «سوسیالیسم شریعتی از دل دموکراسی در می‌آید». چراکه زمانی

آنچه که از عبارات فوق شریعتی برای ما قابل فهم است، اینکه در این عبارات:

اول - شریعتی استراتژی مورد نظر خودش را با عنوان «انقلاب اصلاحی» مطرح می‌کند نه با عنوان استراتژی انقلاب و نه با عنوان استراتژی اصلاح یا فرم.

دوم - منظور شریعتی در عبارات فوق در تعریف استراتژی «انقلاب اصلاحی» همان تحول انقلابی یا انقلاب تحول‌آفرین در جامعه و در زیربنا و در ساختار می‌باشد. چراکه شریعتی در تبیین استراتژی «انقلاب اصلاحی» بر این باور است که این استراتژی به تحول آهسته تدریجی و یا روبنائی و یا اصلاح ظاهری قناعت نمی‌کند و شامل انقلاب یا تحول زیربناها در جامعه نیز می‌شود.

سوم - شریعتی در عبارات فوق در تعریف استراتژی «انقلاب اصلاحی» می‌گوید: «به یک معنی انقلاب عمیق و ریشه‌دار است» که البته می‌توانیم داوری کنیم که در چارچوب استراتژی «انقلاب اصلاحی» شریعتی، او معتقد به انقلاب در روبناها توسط انقلاب در زیربناهاست جامعه می‌باشد، بنابراین در همین رابطه است که شریعتی در تبیین سوسیالیسم مورد اعتقاد خود (برعکس سوسیالیسم کارل مارکس که یک سوسیالیسم طبقه‌محور می‌باشد) بر سوسیالیسم جامعه‌محور تکیه می‌کند؛ و در راستای نفی استثمار انسان از انسان و نفی کار مزدی و نفی مالکیت خصوصی بر ماشین (ابزار تولید صنعتی) در مناسبات سرمایه‌داری بر مالکیت جامعه تکیه می‌کند، نه بر مالکیت دولت و نه بر مالکیت طبقه مشخص کارگر و غیره. بدین خاطر در این رابطه است که او می‌گوید:

«چیزی را که من می‌خواهم بگویم این است که این اصل را به عنوان اصل کلی قبول کنید که هر چیزی که تولید شد مال کسی یا چیزی است که آن را بوجود آورده است، یعنی هر عاملی و شخصی و یا جمعی که موجب ایجاد ارزشی شود آن ارزش مال ایجادکننده است، حالا می‌خواهم بگویم ایجادکننده واقعی کیست یا چیست؟ (در جامعه سرمایه‌داری) تولید اضافی مال جامعه است، بنابراین تولید اگر به صورت فردی انجام بگیرد مال کارگر است، مال کسی است که در این تولید نقش انفرادی دارد، اما تولید اضافی که در شکل کار دسته جمعی بوجود می‌آید، مال واقعیت تازه و عامل تازه‌ای است که اسمش تجمع نیروی کار است، یعنی نفس جامعه و شخصی به نام جامعه، نه افراد تشکیل دهنده جامعه. برعکس،

که «ما سوسیالیسم بر پایه جامعه تعریف نکنیم، با محور قرار دادن جامعه، سوسیالیسم می‌شود اجتماعی کردن تولید و توزیع و مصرف». بدون تردید «اجتماعی کردن بدون دموکراسی حرفی بی‌معنی است». به بیان دیگر «تا زمانی که اراده جمعی و کار جمعی و تولید اجتماعی و مصرف اجتماعی در جامعه توسط دموکراسی حاصل نشود، سوسیالیسم ابزار قدرت دولت و حزب و حداکثر طبقه خاصی می‌شود که همه اینها امری غیر از دموکراسی است.»

هفتم - از نظر شریعتی «در چارچوب استراتژی انقلاب اصلاحی، منهای تقدم انقلاب اجتماعی بر انقلاب سیاسی و منهای تقدم انقلاب فکری و فرهنگی بر تقدم اجتماعی و منهای جایگزین شدن جامعه به جای فرد و منهای تقدم انقلاب در زیربنا به جای انقلاب در روبنا و منهای تقدم جامعه بر طبقه و فرد و دولت و حزب و غیره، اصلاً پروسه تحقق استراتژی انقلاب اصلاحی، صورت رفرمی و تدریجی و آهسته و محدود شدن به روبناها و غیره ندارد» و لذا به همین دلیل است که شریعتی در عبارات فوق «در تعریف استراتژی انقلاب اصلاحی، برترم تحول در زیربنا و روبناها، آن هم به شکل غیر تدریجی و بر مبنای تحول اجتماعی و فرهنگی تکیه می‌کند.»

هشتم - با نگاهی هر چند اجمالی و کلی بر عبارات فوق مطرح شده توسط شریعتی در باب استراتژی انقلاب اصلاحی و سوسیالیسم و جایگاه نظام سرمایه‌داری می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «استراتژی شریعتی (در کادر استراتژی انقلاب اصلاحی) هم جامعه‌محور است و هم معتقد به انقلاب در ساختار می‌باشد و بدون به چالش کشیدن نظام سرمایه‌داری، انجام آن امری غیر ممکن می‌داند». به بیان دیگر از نظر شریعتی هر گونه «حول انقلابی یا انقلاب تحولی و یا انقلاب اصلاحی در نظام سرمایه‌داری، بدون به چالش کشیدن ساختار مناسبات سرمایه‌داری یک شوخی بیشتر نیست.»

نهم - شریعتی در کادر استراتژی انقلاب اصلاحی خودش به دنبال «حاکمیت اراده جامعه بر تولید و توزیع و مصرف می‌باشد و این چیزی نیست جز معنای دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی شدن دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات (به قول شریعتی مبارزه با «زر و زور و تزویر») در جامعه سرمایه‌داری، همان استراتژی و برنامه درازمدتی که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته حرکت برونی خود (از اردیبهشت ۵۸ الی الان) چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران به دنبال آن بوده و هست.»

دهم - باید عنایت داشته باشیم که «استراتژی انقلاب اصلاحی و تحول در زیربناها و روبناهای جامعه در راستای به چالش کشیدن ساختاری مناسبات سرمایه‌داری و نفی استثمار انسان از انسان و مبارزه با زر و زور و تزویر و تحقق سوسیالیسم و دموکراسی (در جامعه و برای جامعه و توسط جامعه) از نظر شریعتی (برعکس رویکرد کارل مارکس) به صورت خودبخودی و جبری انجام نمی‌گیرد». بلکه برعکس لازمه انجام آن «انقلاب سازمان‌یافته در کادر استراتژی انقلاب اصلاحی بر پایه آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و راهبری جامعه می‌باشد.»

باری، برای پرداختن به سوالی که ما در آغاز مطرح کردیم (این که تحول انقلابی یا انقلاب تحول‌آفرین همه جانبه نوین، در گرو کدامین بدیل استراتژی می‌باشد؟ استراتژی اپوزیسیون‌محور؟ یا استراتژی جنبش‌محور؟) از آنجائیکه خود سؤال فوق تنها در چارچوب استراتژی مبارزه و حرکت قابل طرح است، نه به صورت مجرد و ذهنی. بدیهی است که معنای دیگر این حرف آن می‌گردد که قبل از پاسخ به سؤال فوق ابتدا باید بگوئیم «مخاطب ما در برابر سؤال فوق کدامین جریان و رویکرد و یا فرد می‌باشد، زیرا هر جریانی و

رویکردی تنها در چارچوب استراتژی مورد قبول قبلی خودشان می‌توانند یک جواب به سؤال فوق بدهند؛ یعنی تمام جریان‌هایی که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهتی حاکم، پیوسته و علی‌الدوام معتقد به رویکرد کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران بوده‌اند و هستند، بر استراتژی اپوزیسیون محور تکیه داشته‌اند و خواهند داشت (نه استراتژی جنبش محور) برعکس جریان‌هایی که بر استراتژی آگاهی‌بخش به جای استراتژی کسب قدرت سیاسی تکیه داشته‌اند و به رویکرد پیشگامی به جای رویکرد پیشاهنگی معتقد بوده‌اند، بر استراتژی جنبش محور تکیه داشته‌اند و خواهند داشت (نه استراتژی اپوزیسیون محور)». خواه این رویکرد کسب قدرت سیاسی (از بالای سر مردم ایران) آن‌ها با استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی دنبال نکنند (مثل سازمان مجاهدین خلق) و خواه با استراتژی سرنگون‌طلبانه از بالا توسط کودتا و یا تکیه بر دخالت و تجاوز نظامی امپریالیستی و ارتجاع منطقه و یا موج‌سواری بر روی شورش‌های کور بی‌سر و بی‌برنامه و تمیزه دنبال بشود (مثل سلطنت‌طلبان) و یا توسط رویکرد حزب‌گرایانه لنینیستی از بالا با تکیه بر نیروهای نخبگان (مثل جریان‌های مارکسیستی در رنگ‌های مختلف آن) و با رویکرد اصلاح‌طلبانه دنبال بشود (مانند طیف اصلاح‌طلبانی که از خرداد ۷۶ الی الان، در رنگ‌های مختلف سفید و بنفش و سبز و غیره، در شکل‌های مختلف درون حاکمیت و برون حاکمیت و یا داخل کشور و خارج از کشور در طول نزدیک به سه دهه گذشته تلاش کرده و می‌کنند تا توسط حفظ نظام موجود و حرکت از بالای سر مردم ایران آن‌ها هم با روش‌های مسالمت‌آمیز و کدخدامنشانه و گام به گام و یکی به نعل زدن و یکی به میخ و تکیه کردن بر صندوق‌های رأی مهندسی شده رژیم مطلقه فقهتی حاکم و حتی تکیه کردن بر بوق‌های امپریالیسم خبری استراتژی رفرمیستی خود را دنبال کنند).

پر واضح است که وجه مشترک تمام این رویکردهای گوناگون عبارتند از اینکه:

یک - همه این جریان‌ها و رویکردهای مختلف و گوناگون در تحلیل نهائی به دنبال کسب قدرت سیاسی و یا مشارکت در قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران آن‌ها هم برای جریان یا حزب و یا فرد و یا دار و دسته خودشان (نه برای جامعه) می‌باشند.

دو - در تحلیل نهائی تمام این سازمان‌ها و احزاب و جریان‌ها و رویکردهای مختلف (جدای از هم) خود را نماینده خود خوانده مردم ایران می‌دانند و هر کدام از اینها مدعی آن هستند که تنها جریان یا حزب و سازمان و رویکرد خاص خودشان با کسب قدرت سیاسی می‌تواند برای مردم ایران بهشت برین بسازند؛ که البته به قول پوپر «حاصل نهائی حرکت آنها به فرض محال اگر هم به قدرت برسند، برای مردم جز جهنمی بیش نخواهند آفرید». آنچنانکه خمینی از خرداد سال ۴۲ تا بهمن ۵۷ در چارچوب نظریه استبدادساز ولایت فقیه خود به مردم ایران وعده بهشت برین هم در این دنیا و هم در آخرت می‌داد و در نهایت جز جهنمی برای مردم ایران نتوانست به ارمغان بیاورد.

سه - تمام این سازمان‌ها و جریان‌های و احزاب و رویکردها در تحلیل نهائی در چارچوب تعریف استراتژی پیشاهنگی (نه استراتژی پیشگامی) به دنبال ایجاد انقلاب و تحول و اصلاحات در غیاب جامعه ایران هستند. البته در آنجا هم که آنها سخن از مردم می‌گویند برای یارگیری و تثبیت هژمونی خودشان می‌باشند نه برای انتقال قدرت به مردم توسط خود مردم و برای خود مردم ایران. اضافه کنیم که گاهی و بعضاً از ترفندهای پوپولیستی خمینی در سال ۵۷ به عنوان چاشنی برای تثبیت هژمونی خودشان و یارگیری از مردم نگون‌بخت ایران استفاده هم می‌کنند. یادمان باشد که خمینی قبل از انقلاب بهمن ۵۷ تا زمانی که در فرانسه بود پیوسته می‌گفت «من یک طلبه‌ای بیش نیستم و پس

از سرنگونی رژیم کودتائی پهلوی به قم می‌روم و مشغول درس و مشق طلبگی می‌شوم؛ و در رابطه با نظام مورد اعتقادش خمینی می‌گفت «من به دنبال نظام سیاسی مثل امروز فرانسه و آمریکا و غیره هستم و در این رابطه تا قبل از سرنگونی رژیم کودتائی پهلوی حتی برای یکبار هم اشاره‌ای به نظام سیاسی مورد اعتقادش (آنچنانکه در کتاب ولایت فقیه مطرح کرده بود) نکرد». همچنین او می‌گفت «روحانیت هرگز نباید در قدرت دخالت بکنند»، اما همین که خمینی بوی قدرت به مشامش رسید، «همه آن شعارها و وعده‌های گذشته خودش را خدعه خواند» و با فریاد «قلم‌ها را بشکنید»، کنش‌گران سیاسی جامعه ایران را «حیوان‌های درنده یا سبع تعریف کرد» و پس از سلب هر گونه حق و حقوق سیاسی برای آنها، همه را (از راست راست تا چپ چپ) درو کرد و جوی خون در کشور ایران به راه انداخت و برای تثبیت موجودیت و مشروعیت بخشیدن به رژیم دست‌ساز خودش، «حفظ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را اوج الواجبات تعریف کرد» و پس از تعریف قدرت خدائی برای خودش، حتی مدعی شد که «می‌تواند نماز و روزه و حج مردم ایران را هم تعطیل بکند» (البته در همان زمان آذری قمی دست‌پرورده و مجتهد و دادستان خمینی اعلام کرد که «این رژیم می‌تواند حتی توحید را هم به خاطر حفظ این نظام تعطیل بکند»).

چهار - همه این جریان‌ها و احزاب و سازمان‌ها و رویکردها (از راست راست تا چپ چپ چه خارج‌نشین‌ها و چه در داخل کشور) در تعریف و تبیین مشروعیت خودشان تنها به نفی جریان‌ها و سازمان‌ها و احزاب دیگر رقیب می‌پردازند.

پنج - همه این جریان‌ها در مبارزه سیاسی خود تنها با رویکرد سلبی به دنبال کسب قدرت سیاسی برای خود می‌باشند، نه با رویکرد ایجابی. مع الوصف، در این رابطه است که حتی آن جریان‌ها و احزاب و رویکردهائی که مدعی داشتن برنامه و مانیفست و مرامنامه سیاسی

هم می‌باشند، در طرح برنامه‌های خود جز کلی‌گوئی (بدون ورود به مسائل کنکرت و مشکلات روزمره مردم ایران) چیزی برای ارائه کردن نداشته‌اند.

شش - همه این جریان‌ها و سازمان‌ها و احزاب (در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته و علی‌الدوام) به دنبال کسب جایگاه آلترناتیوی (در راستای کسب قدرت سیاسی) برای جریان و رویکرد خود بوده‌اند و در این رابطه با هر شیوه‌ای خواسته خود را دنبال می‌کرده و می‌کنند، از تکیه بر بوق‌های امپریالیسم خبری تا بیتوته کردن پشت درب‌های کاخ سفید و تکیه بر قدرت‌های جهان سرمایه‌داری و ارتجاع منطقه و حتی تکیه بر رژیم آپارتاید اسرائیل و غیره.

هفت - همه این جریان‌ها و سازمان‌ها در طول ۴۳ سال گذشته نسبت به جنبش‌های مطالباتی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین مدنی و صنفی و سیاسی یا منتقد بوده‌اند و یا بی تفاوت بوده‌اند و یا اگر حمایت هم کرده‌اند تنها برای یارگیری و به اصطلاح تعریف پایگاه اجتماعی نداشته خودشان بوده است.

هشت - همه این جریان‌ها و احزاب و سازمان‌ها (از چپ چپ تا راست راست از داخل‌نشین‌ها تا خارج‌نشین‌ها) در تحلیل سترون بودن و شکست گذشته و ناکامی و ناتوانی خودشان تنها بر مطلق کردن هیولای استبداد مطلقه فقهاتی حاکم تکیه کرده‌اند بدون اینکه در این رابطه استراتژی و ایدئولوژی و حتی تاکتیک‌های گذشته خودشان را هم به نقد بکشند و بدون اینکه حتی بحران ایدئولوژیک و بحران استراتژی حرکت و رویکرد خودشان فهم نمایند. لذا همین امر باعث گردیده است که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم همین بحران فراگیر تئوریک و استراتژی و سیاسی این جریان‌ها و سازمان‌ها و احزاب روندی رو به پیچیده‌تر شدن پیدا کنند که اولین سنتز این روند پیچیده شدن بحران تئوریک و استراتژی

شریعتی در کادر استراتژی انقلاب اصلاحی خودش به دنبال «حاکمیت اراده جامعه بر تولید و توزیع و مصرف می‌باشد و این چیزی نیست جز معنای دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی شدن دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات (به قول شریعتی مبارزه با «زر و زور و تزویر») در جامعه سرمایه‌داری، همان استراتژی و برنامه درازمدتی که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته حرکت برونی خود (از اردیبهشت ۵۸ الی الان) چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران به دنبال آن بوده و هست.»

۲۲ بهمن ۵۷) شکل و تکوین پیدا کردند و در اسفند ماه ۵۷ یعنی کمتر از یکماه پسا سرنگونی رژیم کودتائی پهلوی، این جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین توسط جنبش مدنی زنان ایران و جنبش‌های اقلیت‌های قومی (از خلق کرد تا خلق بلوچ و عرب و ترکمن و غیره) به صورت فراگیر روندی رو به اعتلا پیدا کردند و پیوسته و علی‌الدوام در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر در مؤلفه‌های مختلف مدنی و صنفی و سیاسی ادامه داشته‌اند، ولی متأسفانه باید در این رابطه داوری کنیم که به علت خلاء بین این جنبش‌های دینامیک با جامعه سیاسی ایران (در طول ۴۳ سال گذشته) جامعه جنبشی دینامیک ایران نتوانسته در عرصه سازمان‌یابی و آگاهی‌یابی و رشد سطح مطالبات پیشرفت قابل توجه‌ای داشته باشند.

تا آنجا که باید بگوئیم پس از ۴۳ سال مبارزه بی‌امان صنفی و مدنی و سیاسی مردم ایران، امروز تنها جریانی

و سیاسی آنها ایجاد بحران تشکیلات فراگیر درونی بوده است، البته پروسه واگرایی (در این جریان‌ها و رویکردها از راست راست تا چپ چپ چه خارج‌نشین‌ها و چه داخل‌نشین‌ها) باز سنتز همین بحران تشکیلاتی و بحران درونی آنها در طول ۴۳ سال گذشته بوده است تا آنجا که شاهدیم، انشعاب و پراکندگی و تشتت و تفرقه درونی میان همه این جریان‌ها امری طبیعی و روزمره شده است؛ و اگر بگوئیم تعداد این جریان‌ها و انشعاب‌ها از تعداد افراد مدعی طرفدار آنها بیشتر شده است، ادعائی غلوآمیز نمی‌باشد.

نه - تمامی این جریان‌ها و سازمان‌ها و احزاب و رویکردها در طول ۴۳ سال گذشته در تحلیل و شناخت جامعه ایران یا گرفتار ورطه انطباقی شده‌اند و به صورت کپی و پیست کردن تحلیل جوامع خارجی به تحلیل از جامعه ایران پرداخته‌اند و یا برعکس، گرفتار ورطه رویکرد دگماتیستی شده‌اند که مطابق این رویکرد دگماتیستی، یا رژیم مطلقه فقهاتی را یک رژیم ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی و ضد ارتجاع منطقه تحلیل کرده‌اند و یا اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تنها نماینده جامعه شیعه در جهان معرفی کردند و یا اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تنها عامل تجزیه نشدن کشور ایران تعریف کرده و هر گونه مبارزه آلترناتیوی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به معنای سوری‌زاسیون شدن (سوریه‌ای شدن) ایران تحلیل کرده و می‌کنند و غیره. بدین خاطر حاصل دو رویکرد انطباقی و دگماتیستی در تحلیل و شناخت جامعه ایران تنها سنتزی که در طول ۴۳ سال گذشته به همراه داشته است، نفهمیدن و نشناختن جامعه ایران و نشناختن جایگاه جامعه جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین در مؤلفه‌های مختلف مدنی و سیاسی و صنفی بوده است. بطوریکه همین امر باعث گردیده که با اینکه جنبش‌های دینامیک و مطالباتی و سیاسی و صنفی مردم ایران از فردای انقلاب (مرده به دنیا آمده

و تنها جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین که در جامعه بزرگ ایران از پتانسیل سازمان‌یابی سراسری برخوردار می‌باشد، جنبش معلمان است و به جز از جنبش معلمان هیچکدام از شاخه‌های جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین ایران، در سه مؤلفه صنفی و مدنی و سیاسی، حتی جنبش کارگران و جنبش زنان و جنبش دانشجویی از پتانسیل سازمان‌یابی سراسری و فراگیر برخوردار نیستند. در نتیجه همین امر باعث گردیده است که پس از ۴۳ «هنوز پیوستگی و همبستگی بین کنش‌گران این جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر (به غیر از جنبش معلمان) نه به صورت عمودی (در جنبش خاص خودشان) و نه به صورت افقی (در بین شاخه مختلف این جنبش‌های دینامیک) وجود ندارد»؛ و باز همین خلاء اولین سنتزی و حاصلی که در طول ۴۳ گذشته، برای جامعه جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین بوجود آورده است، «ناتوانی در تغییر توازن به سود خود در عرصه میدانی بوده است که البته خود این امر یکی از عوامل رمز بقای رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۳ گذشته بوده است»؛ و همچنین همین ناتوانی در تغییر توازن قوا به سود خود در طول ۴۳ گذشته باعث گردیده که «رژیم مطلقه فقهاتی حتی در برابر مطالبات حداقلی کنش‌گران جنبش‌های سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی عقب‌نشینی نکند». در نتیجه همین عدم عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر مطالبات مدنی و صنفی و سیاسی کنش‌گران جنبش‌های دینامیک باعث گردیده تا «علاوه بر تحمیل سرکوب همه جانبه بر کنش‌گران این جنبش‌های دینامیک، سطح مطالبات کنش‌گران این جنبش‌های دینامیک همچنان در سطح حداقلی چهار دهه پیش باقی بماند».

لازم به ذکر است که مهمترین عاملی که باعث می‌گردد تا کنش‌گران جنبش‌های دینامیک سه مؤلفه‌ای صنفی

و مدنی و سیاسی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر بتوانند در بستر پراتیک زندگی روزمره خود رشد کنند و به آگاهی‌یابی و پیوستگی و همبستگی افقی و عمودی و رشد سطح سازمان‌یابی درون جوش دست پیدا کنند، همین رشد سطح مطالبات آنها است که خود به خود بستر رادیکالیزه شدن مبارزه آنها و استحاله مبارزه آنها از سطح صنفی - کارگاهی به سطح صنفی - طبقه‌ای و یا صنفی - سیاسی و سیاسی - صنفی و سیاسی - سیاسی نیز می‌شود. مع هذا تا زمانیکه که «کنش‌گران جامعه جنبشی دینامیک جامعه بزرگ ایران نتوانند به رشد سطح مطالبات دست پیدا کنند، هرگز نخواهند توانست نه تنها به رشد آگاهی درون جوش و سازمان‌یابی عمودی و افقی درون جوش دست پیدا کنند و نخواهند توانست به سازمان‌یابی فراگیر و گسترده و پیوستگی و همبستگی عمودی و افقی دست پیدا کنند» از همه مهمتر اینکه «نخواهند توانست به تغییر توازن قوا به سود خود در برابر قدرت سازماندهی شده سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دست پیدا کنند» البته ما بر این امر واقفیم که «رابطه بین کنش‌گران و پراتیک روزمره آنها، در راستای آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و ارتقاء سطح مطالبات آنها صورت دیالکتیکی دارد، نه مکانیکی و یکطرفه، ولی باید عنایت داشته باشیم که در این رابطه رشد مطالبات به عنوان یک شاخص رشد مبارزه آنها (جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی خارج‌نشین و داخل‌کشور از راست راست تا چپ چپ) مبارزه آنها با حاکمیت هم رادیکالیزه می‌شود». بدین ترتیب «به موازات رادیکالیزه شدن مبارزه آنها است که شرایط برای آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی کنش‌گران جنبش‌های دینامیک سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی فراهم می‌گردد».

البته در ادامه همین پروسه رادیکالیزه شدن مبارزه سه



مؤلفه‌ای فوق آنها است که شرایط برای ورود جامعه به وضعیت انقلابی (مانند ۱۷ شهریور سال ۵۷) فراهم می‌گردد که با ورود جامعه به وضعیت انقلابی (آنچنانکه در فرایند پسا ۱۷ شهریور سال ۵۷ شاهد بودیم) کنش‌گران جنبش‌های دینامیک سه مؤلفه‌ای فوق در عرصه آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی می‌توانند یک روزه ره چند ساله را طی کنند. حال سوالی که در این جا در برابر ما قرار می‌گیرد، اینکه «عامل این همه ضعف و عقب‌افتادگی جامعه جنبشی دینامیک مدنی و سیاسی و صنفی امروز جامعه بزرگ ایران کدام است؟»

بدون تردید اگر «با مطلق کردن قدرت سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نخواهیم در پاسخ به این سؤال خود را تبرئه کنیم، باید جامعه سیاسی ایران اعم از خارج‌نشین‌ها و داخل کشور مقصر بدانیم» زیرا در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جامعه سیاسی ایران (اعم از خارج‌نشین‌ها و داخل کشور) با رویکردهای انطباقی و دگماتیستی به شناخت و تحلیل از جامعه ایران پرداخته‌اند و مطابق آن هرگز نتوانسته‌اند به شناخت و تحلیل تطبیقی از جامعه بزرگ ایران دست پیدا کنند، در نتیجه نتوانسته‌اند استراتژی و تاکتیک و تئوری‌های خود را به صورت دیالکتیکی و تطبیقی از دل جامعه ایران استخراج نمایند و نتوانسته‌اند موتور بزرگ (جامعه بزرگ ایران پس از سه تجربه بزرگ مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت تحت هژمونی مصدق و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷) به حرکت درآورند و نتوانسته‌اند طلسم دو مطلق نهادینه شده در جامعه ایران یعنی مطلق کردن استبداد فقهاتی حاکم توسط مردم ایران و مطلق کردن ناتوانی خود مردم ایران توسط خودشان در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را بشکنند و نتوانسته‌اند پروسه واگرائی خود این جریان‌های جامعه سیاسی (اعم از خارج‌نشین‌ها یا داخل کشور از چپ تا راست راست که مانند لحاف هزار تکه شده‌اند) وارد فرایند هم‌گرائی و پیوستگی و

همبستگی عمودی و افقی بکنند و نتوانسته‌اند به علل و دلایل ناکامی و شکست ۴۳ سال گذشته حرکت خود دست پیدا کنند و نتوانسته‌اند به ریشه و عامل سکتاریست و بیگانگی جامعه سیاسی ایران (اعم از خارج‌نشین‌ها و داخل کشور) نسبت به مردم ایران دست پیدا کنند و نتوانسته‌اند به این حقیقت بزرگ واقف بشوند که دیگر انقلاب ۵۷ با رهبری واحد در جامعه ایران قابل بازتولید و تکرار نیست و نتوانسته‌اند بفهمند که دیگر استراتژی اپوزیسیون محور نمی‌تواند در جامعه ایران منتهی به تحول انقلابی یا انقلاب تحولی بشود و نتوانسته‌اند بفهمند که دیگر رهبری کاریزماتیک نمی‌تواند (مانند سال ۵۷ که در خلاء آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی مردم ایران مادیت پیدا کرد) در جامعه امروز ایران برای مردم ایران تخم دو زرده بگذارد و نتوانسته‌اند بفهمند که دیگر انقلاب‌های کلاسیک قرن بیستم در جامعه بزرگ ایران قابل بازتولید نمی‌باشد؛ و نتوانسته‌اند بفهمند که دیگر عوام‌فریبی و رویکرد پوپولیستی (مانند سال ۵۷ خمینی) نمی‌تواند در جامعه بزرگ ایران پس از ۴۳ سال تجربه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خریداری داشته باشد و دیگر آنها با این شیوه‌ها و ترفندهای نخ نما نمی‌توانند از نمد افتاده مانند خمینی برای خودشان کلاهی بدوزند و نتوانسته‌اند در طول ۴۳ سال گذشته آلترناتیوهای ادعائی و خودخوانده خودشان (از شورای ملی مقاومت تا شورای ملی گذار و بالاخره شورای ملی تصمیم و غیره و غیره) در جامعه بزرگ ایران نهادینه کنند.

باری، در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته حرکت برونی خود (از اردیبهشت سال ۵۸ الی زماننا هذا) چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران، از آنجائیکه از آغاز الی الان پیوسته و علی‌الدوام «بر استراتژی و رویکرد جنبشی تکیه داشته است» همین امر باعث گردیده که:

الف - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی

الان بر این باور باشد که «در جامعه بزرگ ایران در فرایند حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی برعکس گذشته، باید استراتژی جنبش محور جایگزین استراتژی اپوزیسیون محور بشود.»

ب - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ گذشته بر این باور باشد که «تنها توسط رویکرد تطبیقی می توان جامعه ایران را به صورت علمی و واقعی و کنکرت شناخت و تحلیل کرد و می توان به صورت دیالکتیکی و تطبیقی تئوری و استراتژی و حتی تاکتیک های حرکت خود را از دل جامعه بزرگ ایران استنتاج و استخراج کرد.»

ج - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در طول ۴۳ سال گذشته به این واقعیت دست پیدا کرده است که «تنها با تکیه به رویکرد جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین است که می توان موتور بزرگ (جامعه بزرگ ایران) را به حرکت در آورد.»

د - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته پیوسته و علی الدوام بر این باور بوده است که «جوهر استراتژی در رویکرد معلم کبیرمان شریعتی، تنها در چارچوب استراتژی جنبشی دینامیک سه مؤلفه ای مطالباتی مدنی و صنفی و سیاسی قابل تعریف است، نه توسط رویکرد حزب سازی از بالا به وسیله نخبگان و یا تکیه بر استراتژی مسلحانه چریکی و ارتش خلقی و ترور و خشونت» (آنچنانکه سازمان مجاهدین خلق در طول ۴۳ سال گذشته این رویکرد سکتاریستی را دنبال کرده است).

ه - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته حرکت برونی خودش (از اردیبهشت ۵۸ الی زماننا هذا) پیوسته و علی الدوام بر این باور بوده و هست که «موضوع سرنگونی حاکمیت و طرح شعار سرنگونی و حتی موضوع تحقق دموکراسی به عنوان یک نظام آلترناتیوی تنها بر پایه تعادل قوا در عرصه

میدانی جامعه ایران قابل تعریف و تحقق می باشد، نه با طرح شعارهای اراده گرایانه ولانتاریستی یا سکتاریستی که حاصلی جز بالا بردن هزینه مبارزه برای کنشگران جنبش های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین نداشته و ندارد.»

و - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر حرکت برونی خود پیوسته و علی الدوام بر این باور بوده و هست که دیگر به علت رشد آگاهی یابی و سازمان یابی (و تجربه ۴۳ سال ناکارآمدی و جنایت و بن بست هزار توی بحران ها در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) مردم ایران امکان بازتولید انقلاب مانند سال ۵۷ توسط شعار «همه با هم» خمینی «بخوانید همه با من» و رهبری واحد کاریزماتیک و شعار سلبی («شاه باید برود» و یا شعار «سرنگونی» صرف) و هژمونی تزریق شده از بالا (مانند موج سواری خمینی) و تکیه بر رویکرد پوپولیستی (مانند شعارهای خمینی در سخنرانی ۱۲ بهمن در بهشت زهرا که بزرگترین سخنرانی پوپولیستی یک رهبر سیاسی در تاریخ بشر بوده است) در جامعه بزرگ ایران نیست.»

ز - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر حرکت برونی خود پیوسته و علی الدوام بر این باور بوده و هست که «تکیه بر هر گونه پشتیبانی سیاسی و تبلیغاتی و نظامی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و رژیم آپارتاید اسرائیل و ارتجاع منطقه، در جهت ایجاد تحول در جامعه ایران، علاوه بر اینکه باعث نهادینه شدن قدرت سرکوب و اختناق رژیم مطلق فقهاتی حاکم می شود و علاوه بر اینکه باعث سرکوب و سترون شدن حرکت جنبش های دینامیک سه مؤلفه ای مدنی و صنفی و سیاسی می شود و علاوه بر اینکه شرایط برای تجزیه کشور ایران توسط استراتژی امپریالیستی فراهم می گردد، از همه مهمتر اینکه حداقل ۱۵۰ سال گذشته تجربه جامعه بزرگ ایران نشان داده است که اینگونه دخالت های خارجی

هرگز نمی‌تواند در جامعه بزرگ ایران حتی حداقل اصلاحات وارداتی و رفرمیستی تزریق شده از بالا هم به انجام برساند.»

ح - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته حرکت برونی خود پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هست که «هرگونه رویکرد و استراتژی کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران توسط نخبگان یا جریان‌های جامعه سیاسی (از خارج‌نشین‌ها تا داخل کشور) در جامعه بزرگ ایران، نه تنها محکوم به شکست خواهد بود و نمی‌تواند دستاورد دموکراتیک برای مردم ایران داشته باشد و نه تنها نمی‌تواند عامل انتقال قدرت از بالائی‌های حکومت به پائینی‌های جامعه ایران بشود و نه تنها نمی‌تواند بستر سازمان‌یابی و آگاهی‌یابی مردم ایران بشود و نه تنها نمی‌تواند بستر ساز اعتلای جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین مدنی و صنفی و سیاسی بشود، بلکه مهمتر از همه اینکه، استراتژی کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران، اولین فونکسیون‌ی که به همراه دارد، واگرایی و تشتت در خود جریان‌های جامعه سیاسی (از خارج‌نشین‌ها تا داخل کشور) می‌باشد.»

ط - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر حرکت برونی خود با تاسی از رویکرد معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هست که «تنها حرکت جامعه و همه مردم است که می‌توانند برای جامعه بزرگ ایران دموکراسی یا حاکمیت مردم بر مردم توسط خود مردم و برای مردم بوجود بیاورد». لذا «هرگونه تزریق لیبرالیسم از بالا به جامعه ایران محکوم به شکست خواهد بود.»

ی - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته حرکت برونی خود پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هست که «حرکت نخبگان جامعه باید صورت پیشگامی داشته باشد، نه صورت پیشاهنگی» و «لازمه حرکت پیشگامی نخبگان این است که تنها

یک گام از جنبش دینامیک مردم فاصله داشته باشند نه اینکه بخواهند (در چارچوب رویکرد لنینیستی و مائوئیستی و رژی دبره‌ای) به جای مردم حزب بسازند و به جای جنبش‌های دینامیک، ارتش خلقی بسازند و به جای مردم چریک تربیت کنند و به جای مردم انقلاب بکنند و خود را نماینده مردم تعریف بکنند.»

باری، برای پرداختن به سوالی که ما در آغاز مطرح کردیم (این که تحول انقلابی یا انقلاب تحول‌آفرین همه جانبه نوین، در گرو کدامین بدیل استراتژی می‌باشد؟ استراتژی اپوزیسیون محور؟ یا استراتژی جنبش محور؟) در اینجا و در این نوشتار بر آنیم که پاسخ به سؤال فوق را به صورت طرح مجموعه‌ای از سؤال‌های دیگر مطرح کنیم تا مخاطب بتواند خودش به صورت دیالکتیکی، آنچنانکه سقراط عمل می‌کرد، به پاسخ سؤال فوق دست پیدا کند. باشد که قبول افتد و در نظر آید:

۱ - آیا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط در وضعیت سرنگونی قرار دارد یا اینکه گرفتار بن‌بست هزار توی بحران‌ها می‌باشد؟

۲ - آیا بن‌بست رژیم مطلقه فقهاتی در بستر هزار توی بحران‌ها، باعث سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌شود یا برعکس باعث فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی می‌گردد؟ به عبارت دیگر، آیا فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی باعث فروپاشی سیاسی یا سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌شود؟

۳ - آیا به جز تغییر توازن قوا در عرصه میدانی، عامل دیگر می‌تواند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در وضعیت سرنگونی قرار بدهد؟

۴ - آیا هرگونه سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی از هر طریق و با هر شیوه‌ای می‌تواند امری مفید برای جامعه ایران باشد؟ یادآوری می‌کنیم که شعار خمینی در سال ۵۷ در خصوص سرنگونی شاه این بود که او می‌گفت: «شاه برود حتی اگر یزید و عبیدالله زیاد هم جای او بنشینند بهتر از اوست». البته شاه رفت و با جایگزینی یزید و عبیدالله

زیاد به جای رژیم کودتائی پهلوی (برعکس آنچه‌نانه
خمینی می‌گفت) جهنمی استخوان‌سوز ۴۳ ساله برای
مردم ایران شکل گرفت.

۵ - آیا سرنگونی رژیم مطلقه فقهتی حاکم خارج از
شیوه دموکراتیک می‌تواند برای جامعه ایران دموکراسی
به بار بیاورد؟

۶ - لازمه شیوه دموکراتیک سرنگونی کدام است؟

۷ - آیا در غیاب مردم ایران و در غیبت جامعه فراگیر
جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر
و تکوین یافته از پائین صنفی و مدنی و سیاسی و بدون
شوراهای فراگیر خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر
و تکوین یافته از پائین امکان شکل‌گیری آلترناتیو
دموکراتیک برای رژیم مطلقه فقهتی وجود دارد؟

۸ - آیا با عنایت به اعتلای جنبش‌های اجتماعی
دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و
تکوین یافته از پائین در شرایط امروز جامعه بزرگ ایران،
فقدان آلترناتیو در طیف اپوزیسیون خارج‌نشین و داخل
کشور (از راست راست تا چپ چپ) می‌تواند باعث بحران
هژمونیک در جنبش‌های دینامیک اجتماعی و بحران
آلترناتیو سیاسی برای رژیم مطلقه فقهتی حاکم بشود؟
به بیان دیگر آیا اعتلای فراگیر جنبش‌های دینامیک
اجتماعی (سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی) در این
شرایط می‌تواند بحران هژمونیک یا بحران آلترناتیو در
طیف اپوزیسیون خارج‌نشین و یا داخل کشور به صورت
دموکراتیک و دینامیک حل نماید؟

۹ - آیا اعتلای فراگیر جنبش‌های دینامیک اجتماعی
(سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی) در فرایند پسا
خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ می‌توانند
پتانسیل عظیم خیزش‌های اتمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه
در جامعه امروز ایران (به جای اینکه عمده آماتور
جریان‌های اپوزیسیون خارج‌نشین و داخل کشور، تابع
کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران باشند)
در پیوند با پتانسیل عظیم این جنبش‌های دینامیک

اجتماعی و در راستای تغییر توازن قوای میدانی
درآوردند؟

۱۰ - آیا برای تعریف آن شاخه از جنبش‌های دینامیک
پیشروئی که در شرایط امروز جامعه ایران به علت
پتانسیل سازمان‌گری فراگیر و سطح آگاهی بالا و توان
رهبری و راهبری (مثل جنبش معلمان) که دارند، ما باید
به صورت انطباقی و دگماتیستی و تکیه بر تئوری‌های
شکست خورده وارداتی قرن نوزدهم و بیستم، به دنبال
آلترناتیوهای تاریخی برویم؟

۱۱ - چرا در ۴۳ سال گذشته در طیف اپوزیسیون
خارج‌نشین و داخل کشور (از راست راست تا چپ چپ)
یک آلترناتیو و اپوزیسیون فراگیر نتوانسته است مادیت
پیدا کند؟

۱۲ - آیا در این رابطه، به جای آسیب‌شناسی دیالکتیکی
و ارائه طرح و برنامه و تئوری نجات‌بخش باید تمام
ضعف‌های خودمان را با مطلق کردن قدرت سرکوب
سازماندهی شده رژیم مطلقه فقهتی حاکم تعریف
بکنیم؟

۱۳ - آیا ناتوانی طیف اپوزیسیون خارج‌نشین و داخل
کشور (از راست راست تا چپ چپ در طول ۴۳ سال
گذشته) به علت بحران استراتژی و بحران ایدئولوژیک
و حتی بحران برنامه و تاکتیک در این رابطه جایگاه
محوری ندارد؟

۱۴ - چرا تمامی جریان‌های طیف اپوزیسیون
(خارج‌نشین و داخل کشور) در طول ۴۳ سال گذشته
عمر رژیم مطلقه فقهتی حاکم از آسیب‌شناسی حرکت
گذشته و حال خود وحشت داشته و دارند؟

۱۵ - اگر بپذیریم که عامل اصلی راز بقای ۴۳ ساله رژیم
مطلقه فقهتی حاکم باید در ضعف طیف اپوزیسیون
خارج‌نشین و داخل کشور (از راست راست تا چپ چپ)
تعریف بکنیم و اگر بپذیریم که ضعف عمده و اصلی عامل
انحطاط اپوزیسیون خارج‌نشین و داخل کشور در طول
۴۳ سال گذشته، تکیه استراتژیک همه آنها بر کسب یا

مشارکت قدرت سیاسی برای جریان خود از بالای سر مردم بوده است، آیا برای مقابله با بحران و ضعف اصلی جریان‌های طیف اپوزیسیون خارج‌نشین و داخل‌کشور، راهی جز جایگزین کردن بدیل استراتژی جنبش‌محور به جای استراتژی (۱۵۰ سال گذشته) اپوزیسیون‌محور در جامعه بزرگ ایران وجود دارد؟

۱۶- در شرایط فعلی که به موازات انحطاط جریان‌های اپوزیسیون خارج‌نشین و داخل‌کشور (از راست راست تا چپ چپ) جنبش‌های دینامیک اجتماعی (سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی) در جامعه ایران، در حال اعتلای آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و سطح مطالبات و استحاله مطالبات از سطح صنفی و مدنی به سمت مطالبات سیاسی می‌باشند و به دنبال مادیت بخشیدن حرکت فراگیر و جبهه‌ای خود به صورت آلترناتیو تمام عیار رژیم مطلقه فقه‌ای می‌باشند و همچنین به دنبال تغییر توازن قوا در عرصه میدانی هستند، رابطه جایگاه هژمونی جامعه جنبش‌های دینامیک چگونه باید تحلیل بکنیم؟

۱۷- اگر بپذیریم که در جامعه امروز ایران جنبش‌های دینامیک اجتماعی (اعم از جنبش معلمان، جنبش کارگران و کارمندان و مزدبگیران، جنبش بازنشستگان، جنبش زنان، جنبش دانشجویان، جنبش اقلیت‌های قومی و مذهبی تحت ستم، جنبش دادخواهی، جنبش حاشیه‌نشینان شهرها و جنبش زیست محیطی و غیره) در حال اعتلای آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و سطح مطالبات خود می‌باشند، کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران با کدامین رویکرد و استراتژی و برنامه می‌توانند به صورت دینامیک با این جنبش‌ها در راستای رشد آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و سطح مطالبات آنها پیوند پیدا کنند؟

۱۸- اگر بپذیریم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته حیات برونی خود (از اردیبهشت ۵۸ الی زماننا هذا، چه در فاز عمودی یا

سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) وظیفه و رسالت خودش را در چارچوب راهبری (نه رهبری) جنبش‌های دینامیک اجتماعی (سه مؤلفه صنفی و مدنی و سیاسی) آنها به صورت دموکراتیک با پیوند افقی (نه پیوند عمودی، جهت‌یاری و کسب نیروی اجتماعی و پایگاه اجتماعی برای جریان خاص خود) تعریف کرده است در این شرایط چگونه می‌تواند این نقش راهبری خود نسبت به جنبش‌های دینامیک اجتماعی ایفا نماید؟

۱۹- اگر بپذیریم که تفاوت محوری بین رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در طول ۴۳ سال گذشته حرکت برونی خود چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) با قطب اپوزیسیون خارج‌نشین و داخل‌کشور در این خلاصه می‌شود که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (از آغاز الی الان) هرگز و هرگز با رویکرد ابزاری (در چارچوب کسب قدرت یا مشارکت در قدرت سیاسی و یاری‌گیری و جلب و جذب نیروی اجتماعی و تعریف پایگاه اجتماعی خود به صورت مکانیکی و صوری) با جنبش‌های دینامیک سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران برخورد نکرده است، چگونه در این شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌تواند این رسالت تاریخی و اجتماعی راهبری (نه رهبری) خود را نسبت به جنبش‌های دینامیک اجتماعی به صورت دموکراتیک به انجام برساند تا مانند طیف اپوزیسیون (خارج‌نشین و داخل‌کشور) گرفتار رویکرد انحرافی ابزاری نشود؟

۲۰- اگر بپذیریم که (برعکس تحلیل‌های جریان‌های سرنگون‌طلب خارج‌نشین) رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم اگر چه در بن‌بست هزار توی بحران‌ها قرار دارد و اگر چه در مرز فروپاشی اقتصادی می‌باشد، ولی این رژیم در

شرایط امروز جامعه ایران (به علت عدم پتانسیل و انحطاط لحاف هزار تکه طیف اپوزیسیون خارج‌نشین و داخل‌کشور و قدرت سازماندهی شده سرکوب و عدم سازمان‌یابی فراگیر جنبش‌های اجتماعی و توازن قوای موجود میدانی که به سود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد) در آستانه سرنگونی قرار ندارد و اگر بپذیریم که اعتلای خیزش‌های متمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه حتی در سطح ملی (مانند خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) در این شرایط که جنبش‌های دینامیک سه مؤلفه‌ای اجتماعی در حال اعتلای آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و سطح مطالبات خود می‌باشند، این خیزش‌ها تأثیر و فونکسیون منفی بر جنبش‌های دینامیک اجتماعی دارند (و باعث امنیتی شدن فضا و بالا بردن هزینه مبارزه و فراگیری سرکوب دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌شود)، وظایف امروز کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را چگونه باید تعریف بکنیم؟

۲۱ - در شرایط امروز جامعه ایران که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در بن‌بست هزار توی بحران‌ها قرار گرفته است و بویژه در فرایند پسا دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ که حزب پادگانی خامنه‌ای دریافته است که دیگر نمی‌تواند با شیوه سابق به حیات حاکمیت و حکومت خود ادامه بدهد و در این رابطه شیوه یک‌دست کردن حکومت (جهت قوی کردن مشت سرکوب خود) از آبان‌ماه ۹۸ در دستور کار خود قرار داده است، آیا این ناتوانی رژیم مطلقه فقهاتی در جهت ادامه حکومت خود با شیوه سابق، به معنای ورود جامعه ایران به وضعیت انقلابی و قرار گرفتن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در آستانه سرنگونی می‌باشد؟

۲۲ - آیا دو قطبی شدن طیف اپوزیسیون خارج‌نشین و داخل‌کشور (بر پایه شیوه اصلاح و تحول و سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در عرصه جنبش‌های دینامیک اجتماعی در حال اعتلای (آگاهی‌گری و

سازمان‌یابی و سطح مطالبات) امروز جامعه ایران هم تأثیرگذار می‌باشد؟

۲۳ - اگر پایگاه اجتماعی، طبیعی و تاریخی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در راستای انجام رسالت تاریخی و اجتماعی و ایدئولوژیک خود (که عبارتند از راهبری نه رهبری جنبش‌های دینامیک اجتماعی بر پایه رشد آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و رشد سطح مطالبات آنها) جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از اپوزیسیون خارج‌نشین و داخل‌کشور (از راست راست تا چپ) می‌باشد، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط استراتژی آگاهی‌بخش خود را چگونه باید تعریف بکند؟ در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران، کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران چگونه می‌توانند رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و اجتماعی و عادلانه قدرت و ثروت و اطلاعات) را در جامعه بزرگ ایران بدل به گفتمان مسلط در نبرد نفس‌گیر رقابت با گفتمان‌های موجود بکنند؟

۲۴ - آیا همه مطالبات سه مؤلفه‌ای (صنفی و مدنی و سیاسی) جنبش‌های دینامیک اجتماعی (اعم از جنبش کارگران و کارمندان و مزدبگیران، جنبش زنان، جنبش معلمان و بازنشستگان، جنبش اقلیت‌های مذهبی و قومی، جنبش دادخواهی، جنبش نافرمانی مدنی، جنبش حاشیه‌نشینان و جنبش زیست محیطی) دارای جوهر طبقاتی صرف می‌باشند؟ یا اینکه برعکس دارای جوهر سه مؤلفه‌ای متفاوت اجتماعی و سیاسی و طبقاتی می‌باشند و یک کاسه کردن این سه جوهر متفاوت جنبش‌های اجتماعی باعث می‌گردد تا در تبیین استراتژی و برنامه و وظایف خود دچار انحراف بشویم؟

۲۵ - اگر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در چارچوب استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی

خود به دنبال تحول ساختاری، سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی تکوین یافته از پائین توسط شوراهای فراگیر و سراسری خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین می‌باشد، در این رابطه آیا بدون جایگزین کردن بدیل استراتژی جنبش محور (به جای استراتژی اپوزیسیون محور) می‌تواند به اهداف کوتاه‌مدت و درازمدت خود دست پیدا کند؟

۲۶ - اگر استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را مخالف دگرگونی ناگهانی و فرو ریختن همه چیز آنهم با رویکرد سلبی (نه ایجابی) تعریف بکنیم، در این رابطه آیا بدون تکیه بر پایگاه اجتماعی جنبش‌های دینامیک اجتماعی (نه خیزش‌های اتمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه) و جایگزین کردن بدیل استراتژی جنبش محور (به جای استراتژی اپوزیسیون محور) کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌توانند به اهداف خود دست پیدا کنند؟

۲۷ - اگر بپذیریم که محوری‌ترین خواسته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (از آغاز تاکنون در چارچوب رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای) توزیع عادلانه و دموکراتیک و اجتماعی قدرت و ثروت و اطلاعات می‌باشد، آیا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بدون تکیه کردن بر بدیل استراتژی جنبش محور (به جای استراتژی اپوزیسیون محور) می‌تواند به این خواسته دست پیدا کند؟

۲۸ - اگر بپذیریم که دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع عادلانه و دموکراتیک و اجتماعی قدرت و ثروت و اطلاعات) در جامعه ایران چیزی جز دموکراتیزاسیون کردن جامعه ایران از پائین نمی‌باشد، آیا بدون تکیه بر بدیل استراتژی جنبش محور، می‌توان با تکیه بر بدیل استراتژی اپوزیسیون محور از بالا به دموکراتیزاسیون در جامعه ایران دست پیدا کرد؟

۲۹ - اگر باور داشته باشیم که جنبش پیشگامان

مستضعفین ایران از آغاز تاکنون در چارچوب رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، به دنبال دموکراسی مستقیم استوار بر شوراهای فراگیر و سراسری خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین بوده است و اگر باور داشته باشیم که دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا دموکراسی مستقیم استوار بر شوراهای دینامیک به صورت خود به خودی در جامعه ایران تکوین پیدا نمی‌کند، آیا بدون تکیه بر بدیل استراتژی جنبشی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین به جای استراتژی اپوزیسیون تکوین یافته از بالا) می‌توان به دموکراسی مستقیم مبتنی بر شوراهای دینامیک دست پیدا کرد؟

۳۰ - اگر بر این باور باشیم که در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای آنچنانکه معلم کبرمان شریعتی می‌گوید، علاوه بر اینکه «سوسیالیسم بر پایه دموکراسی تعریف می‌شود» و علاوه بر اینکه «دموکراسی سیاسی توسط دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی گسترش عمودی در جامعه پیدا می‌کند» و همچنین «مشارکت مردم در عرصه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تنها بر پایه اراده اکثریت جامعه انجام می‌گیرد»، آیا بدون تکیه بر استراتژی جنبش محور (به جای استراتژی اپوزیسیون محور) می‌توان به این مهم در جامعه بزرگ ایران دست پیدا کرد؟

۳۱ - اگر استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی در راستای تحول ساختاری (نه تحول سیاسی صرف توسط رفتن نظام شاه و جایگزین شدن نظام شیخ یا رفتن نظام شیخ و جانشین شدن دوباره نظام شاه) تعریف بکنیم، آیا این تحول در ساختار اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و بالاخره سیاسی، بدون تکیه بر استراتژی جنبش محور (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از اپوزیسیون خارج‌نشین و داخل کشور از راست راست تا چپ چپ) امکان‌پذیر می‌باشد؟ ▶

پایان

تحلیلی از اوضاع جاری

بزرگ ایران می‌باشد.»
 یادمان باشد که آنچنانکه اریک فرم در کتاب «گریز از آزادی» هم اشاره می‌کند، «روحیه گریز از آزادی و دموکراسی خواهی بالقوه در مردم و جامعه وجود دارد، زیرا آزادی و دموکراسی در جامعه برای مردم مسئولیت‌آفرین می‌باشد». طبیعی است که آنچنانکه اریک فرم هم می‌گوید، «توده‌های مردم تا زمانی که به آگاهی سیاسی و اجتماعی و طبقاتی دست پیدا نکنند و تا زمانی که مردم بی‌شکلی توده‌وار و متمیزه و فارغ سازمان‌یابی داشته باشند، از مسئولیت‌پذیری و قبول آزادی و دموکراسی فرار می‌کنند.»
 پر پیداست که در آن شرایط، «اینچنین مردمی تن به پذیرش مستبدین و حکومت‌های اقتدارگرا می‌دهند» و البته این موضوع زمانی در یک جامعه پر رنگ‌تر می‌شود که در آن جامعه «امنیت مردم هم به چالش کشیده شود». بدیهی است که در آنچنان شرایط (که امنیت جامعه مختل شده باشد) «مردم حاضر می‌شوند که دموکراسی و آزادی خودشان را در پای امنیت ذبح کنند» و برای «دستیابی به امنیت، تن به پذیرش حکومت‌های مستبد و توتالیتر

بدون تردید در این شرایط تندپیچ تاریخی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و همراه با آن جامعه بزرگ ایران گرفتار بن‌بست در طوفان هزار توی بحران‌های مرکب می‌باشد که حاصل اولیه این بن‌بست هزار توی بحران‌های مرکب در این شرایط «خطر فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران هست». قبل از هر چیز لازم است که در این رابطه عنایت داشته باشیم که «فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه بزرگ ایران غیر از فروپاشی سیاسی در بالائی‌های قدرت می‌باشد» چرا که در «فروپاشی سیاسی بالائی‌های قدرت است که رژیم در آستانه سرنگونی قرار می‌گیرد، اما در فروپاشی‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی، این خود جامعه است که دچار فروپاشی می‌شود.»

پر واضح است که «بین سرنگونی حاکمیت با فروپاشی خود جامعه، از فرش تا عرش تفاوت وجود دارد» چرا که «فروپاشی فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی جامعه، الزاماً باعث فروپاشی سیاسی یا سرنگونی بالائی‌های قدرت نمی‌شود، بلکه برعکس تجربه گذشته جوامع مختلف از جمله جامعه ایران (در طول ۱۵۰ سال گذشته) نشان داده است که فروپاشی‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه خود بستر ساز استحاله رژیم‌های توتالیتر و مستبد به حکومت‌های میلیتاریته می‌شود» که برای فهم این مهم تنها کافی است که نیم‌نگاهی به شرایط امروز جامعه ایران بیاندازیم، چرا که به موازات پروسه بن‌بست طوفان هزار توی بحران‌های مرکب امروز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و جامعه ایران و قرار گرفتن جامعه ایران در آستانه فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، گرایش میلیتاریته کردن یا میلیتاریته شدن حکومت هم از بالا توسط خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و هم از پائین توسط طرح شعارهای ارتجاعی و منحطی (مثل «رضا شاه روح‌ت شاد» که در حاشیه خیزش‌های متمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه توسط نیروهای لباس شخصی خود رژیم مطلقه فقهاتی و یا حداکثر توسط بعضی از نیروهای اجتماعی مستأصل شده حاشیه‌نشینان شهری مطرح می‌شود) مادیت عینی پیدا کرده است؛ که در تحلیل نهائی آنچه در این رابطه مهم است، اینکه «طرح این شعارها توسط بالائی‌های قدرت یا توسط پائینی‌های جامعه، نمایشگر روحیه گرایش به میلیتاریته کردن جامعه در آستانه فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه

بدهند». بدون تردید، در چنین شرایطی «میلیتاریته شدن حکومت‌های مستبد امری طبیعی می‌باشد». اریک فرم در پاسخ به این سؤال که چرا مردم آلمان در فرایند پسا جنگ اول جهانی با رأی خود تن به ظهور فاشیسم یا نازیسم هیتلری دادند؟ می‌گوید، «دلیل آن فرار مردم آلمان از پذیرش مسئولیت آزادی و دموکراسی بوده است.»

باری، در همین رابطه است که شاهدیم که حزب پادگانی خامنه‌ای به خصوص از بعد از اعتلای خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ از آنجائیکه موجودیت و مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط سرکوب هولناک کنش‌گران خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ (با دستور مستقیم خود خامنه‌ای) هم زمان توسط جامعه بزرگ ایران به چالش کشیده شد و جامعه ایران در آستانه فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی قرار گرفت و در همین رابطه بود که حزب پادگانی خامنه‌ای در فرایند پسا خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ حرکتی در راستای میلیتاریته کردن حکومت برای دستیابی به مشت قوی آهنین (جهت سرکوب خیزش‌ها و جنبش‌های مردمی) در پیش گرفت که مرحله اول، حرکت حزب پادگانی خامنه تکیه بر پروژه یکدست کردن حکومت (بر پایه راست پادگانی تحت هژمونی سپاه و بسیج سازمان یافته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) بود، البته این پروژه یکدست کردن حکومت که همراه با تصفیه جریان‌های دیگر حکومتی از اصلاح‌طلبان حکومتی در رنگ‌های مختلف بنفش و سفید و غیره تا راست به اصطلاح معتدل تحت هژمونی علی لاریجانی و علی مطهری و غیره بود، در انتخابات ۱۴۰۰ دولت سیزدهم به پایان رسید و حزب پادگانی خامنه‌ای با انتخاب مهندسی شده ابراهیم رئیسی توانست، سه قوه حکومت در چارچوب راست پادگانی تحت هژمونی سپاه و بسیج یکدست در مشت خود قرار بدهد. هر چند که در طول یک سالی که از عمر دولت پادگانی

ابراهیم رئیسی می‌گذرد، حزب پادگانی خامنه‌ای به این واقعیت دست پیدا کرده است که «پروژه یکدست کردن حکومت او شکست خورده و این شکست باعث گردیده است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط گرفتار بن‌بست در طوفان هزار توی بحران‌های مرکب بشود». آنچنانکه بحران مشروعیت و موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (به خصوص در چهار ماهه گذشته) دچار چالش همه جانبه‌تری هم شده است.

حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط پسا شکست پروژه یکدست کردن قدرت، از آنجائیکه دریافته است که جهت تعیین شیوه جدید حکومت کردن، نمی‌تواند شیوه دهه ۷۰ و ۸۰ با تکیه به دو جناح درونی اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان حکومتی (که در خیزش دی‌ماه ۹۶ با شعار جنبش دانشجویی: «اصلاح طلب، اصول‌گرا - دیگه تمام ماجرا» تاریخ مصرف آن به پایان رسید) بازتولید کند و همچنین از آنجائیکه حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط به این واقعیت دست یافته است که دیگر با هیچکدام از شیوه‌های گذشته (عمر حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی) امکان حکومت کردن برای او وجود ندارد، لذا در راستای دستیابی به شیوه جدید جهت حکومت کردن بر مردم نگون‌بخت ایران، از آنجائیکه هنوز توازن قوا در عرصه میدانی به سود این رژیم می‌باشد، شیوه میلیتاریته کردن حکومت با تکیه بر راست پادگانی تحت هژمونی سپاه و بسیج در دستور کار خود قرار داده است. طرح شعارهای خامنه‌ای در این شرایط مثل: «خدا، همان خدای دهه ۶۰ است» و غیره، همه در این رابطه قابل تحلیل می‌باشد. البته حمایت معنادار نظریه‌پردازان رژیم مطلقه فقهاتی (مثل صادق زیبا کلام) از رژیم مستبد رضاخان میرپنج در این شرایط هم باید در این رابطه تحلیل بکنیم؛ زیرا نظریه‌پردازان رژیم مطلقه فقهاتی، توسط شعار حمایت از رژیم مستبد و نظامی رضاخان میرپنج، به دنبال بسترسازی کودتای

نظامی سپاه در فرایند فروپاشی اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جامعه ایران می‌باشند.

یادآوری می‌کنیم که «یکی از بحران‌های جدی دیگر حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط (منهای بحران مشروعیت و بحران موجودیت ساختار سیاسی حاکم) بحران جانشینی خامنه‌ای است». قابل ذکر است که بحران جانشینی خامنه‌ای بزرگ‌ترین بحران آینده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد. بی‌شک پروژه حزب پادگانی خامنه‌ای جهت مقابله کردن با بحران جانشینی‌اش، تکیه بر همین میلیتاریته کردن حکومت بر پایه راست پادگانی تحت هژمونی سپاه و بسیج می‌باشد. بدین خاطر اگر بحران ساختاری حکومت در این شرایط به سه قسمت: بحران مشروعیت، بحران موجودیت و بحران جانشینی خامنه‌ای تقسیم بکنیم، در رویکرد حزب پادگانی خامنه‌ای، «میلیتاریته کردن حکومت تنها راهی است که در این شرایط که توازن قوای میدانی به سود حاکمیت می‌باشد، می‌تواند حلال موضعی و کوتاه‌مدت سه بحران مشروعیت و موجودیت و جانشینی خامنه‌ای بشود»؛ زیرا در پروسه استحاله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از فرایند توتالیتاریته به فرایند میلیتاریته،

اولاً - با میلیتاریته کردن حکومت، شرایط برای حاکمیت جنگ سالاران و سرکوب‌گران ذوب شده در ولایت مطلقه فقهاتی (تحت هژمونی سپاه و نیروهای بسیج و نیروهای اطلاعاتی) و جهت قبضه کردن تمامی نهادهای سه مؤلفه‌ای ثروت و قدرت و اطلاعات کشور (چه در عرصه کلان و چه در عرصه خورد) آماده می‌شود.

ثانیاً - با استحاله شدن رژیم از وضعیت توتالیتاریته سابق به وضعیت میلیتاریته جدید، رویکرد یکدست کردن قدرت (توسط حزب پادگانی خامنه‌ای) در چارچوب قبضه شدن این پروژه حکومت یکدست در کف جنگ سالاران راست پادگانی تحت هژمونی

سپاه و بسیج می‌تواند، تضاد بین دیپلماسی و میدان (آنچنانکه جواد ظریف می‌گفت و او این موضوع در توصیف تضاد بین خودش و قاسم سلیمانی مطرح می‌کرد) از بین برود. اضافه کنیم که در عرصه سیاست هژمونی طلبانه حزب پادگانی خامنه‌ای بر هلال شیعه در منطقه و تعریف به اصطلاح عمق استراتژیک خود در کشورهای منطقه (از لبنان تا سوریه و عراق و یمن و غیره) و حفظ پایگاه‌های نظامی رژیم مطلقه فقهاتی در کشورهای منطقه (که در چارچوب سپاه قدس تحت رهبری قاسم سلیمانی برنامه‌ریزی شده است) و همچنین استمرار جنگ‌های نیابتی در منطقه، میلیتاریته کردن حکومت می‌تواند ضامن اجرای این امور بشود.

قابل ذکر است که آنچه در این رابطه و در این شرایط بیش از همه دارای اهمیت می‌باشد اینکه، «تضاد بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و رژیم آپارتاید اسرائیل بر سر هژمونی منطقه، به سوی جنگ نظامی پیش می‌رود». به بیان دیگر اگر چه این تضاد در این شرایط هنوز به صورت جنگ مستقیم همه جانبه بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با رژیم آپارتاید اسرائیل در نیامده است، ولی به ضرس قاطع می‌توان داوری کرد که جنگ بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با رژیم آپارتاید اسرائیل (در صورتی که بافت ساختاری این رژیم در چارچوب ولایت مطلقه فقیه به همین شکل باقی بماند) امری محتوم می‌باشد. البته در رابطه با شروع این جنگ محتوم، بین سیاستمداران رژیم آپارتاید اسرائیل و حزب پادگانی خامنه‌ای تفاوت تاکتیکی وجود دارد، چراکه حزب پادگانی خامنه‌ای جهت انجام این جنگ منتظر زمان و فرصت جهت تغییر معادلات بین‌المللی، در منطقه خاورمیانه توسط عقب‌نشینی امپریالیسم آمریکا از منطقه و تقویت جایگاه بین‌المللی روسیه و چین (در منطقه) می‌باشد؛ و دلیل این امر هم آن است که «حزب

**«یکی از بحران‌های جدی دیگر حزب پادگانی
خامنه‌ای در این شرایط (منهای بحران
مشروعیت و بحران موجودیت ساختار سیاسی
حاکم) بحران جانشینی خامنه‌ای است.»**

در این رابطه باید توسط دیپلماسی حل بشود، نه به صورت نظامی، زیرا دولت جو بایدن یا امپریالیسم آمریکا به خوبی می‌دانند که در صورت شروع جنگ مستقیم بین رژیم مطلقه فقهاتی و رژیم آپارتاید اسرائیل در این شرایط، این امر باعث می‌گردد تا جنگ نیابتی بین روسیه و اوکراین به محاق برود و شرایط برای پیروزی همه جانبه روسیه در جنگ نیابتی با اوکراین فراهم بشود. بر این مطلب اضافه کنیم که جنگ بین روسیه و اوکراین در واقع جنگ نیابتی است بین ناتو (امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) با امپریالیسم روسیه، بر سر گذار نظم جهانی از صورت تک قطبی بلامنازع امپریالیسم آمریکا به نظم نوین جهان چند قطبی می‌باشد؛ به بیان دیگر جنگ روسیه با اوکراین (توسط امپریالیسم روسیه) در راستای پایان دادن به دوران هژمونی تک قطبی امپریالیسم آمریکا (در فرایند نزدیک به سه دهه گذشته پسا فروپاشی بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی سابق) می‌باشد.

ثالثاً - در همین رابطه است که جو بایدن در سفر اخیرش به منطقه تلاش کرد تا (با ذبح کردن مسائل حقوق بشر و قتل دلخراش قاشقچی توسط محمد بن سلمان ولیعهد و رهبر بلامنازع رژیم ارتجاعی عربستان سعودی) به بسترسازی برای افزایش تولید نفت و گاز کشورهای عربی خلیج فارس جهت جایگزین کردن نفت و گاز روسیه در بازار جهانی (به خصوص با نزدیک شدن زمستان و قطع کردن گاز و نفت روسیه به کشورهای متروپل سرمایه‌داری اروپا) شرایط به نفع خود تغییر بدهد؛ که البته در این رابطه جو بایدن

پادگانی خامنه‌ای به درستی واقف است که اگر جنگ بین رژیم آپارتاید اسرائیل و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط صورت بگیرد، قطعاً امپریالیسم آمریکا و ناتو در این جنگ شرکت مستقیم خواهند کرد و این امر باعث شکست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در منطقه می‌شود». لذا به همین دلیل است که در این شرایط «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به دنبال به تعویق انداختن این جنگ است». در صورتی که برعکس، «رژیم آپارتاید اسرائیل به دنبال جلب حمایت امپریالیسم آمریکا، جهت شروع هر چه زودتر این جنگ خانمان سوز می‌باشد»؛ و البته در این رابطه بین استراتژی منطقه‌ای دولت جو بایدن با استراتژی منطقه‌ای رژیم آپارتاید اسرائیل اختلاف نظر وجود دارد. سفر دو روزه جو بایدن به اسرائیل و عربستان سعودی که اولین سفر او پس از ورود به کاخ سفید به منطقه می‌باشد، باید در این رابطه تحلیل بکنیم؛ زیرا:

اولاً - در این سفر جو بایدن به دنبال آن بود که بتواند تضادهای منطقه‌ای موجود خاورمیانه در کادر تضاد جهانی امپریالیستی جنگ نیابتی بین اوکراین و روسیه (که در این شرایط با همه تلاش امپریالیسم به سرکردگی امپریالیسم آمریکا هم به لحاظ نظامی و هم به لحاظ اقتصاد و سیاسی به سود روسیه پیش می‌رود) حل نماید، نه بالعکس.

ثانیاً - استراتژی دولت جو بایدن و امپریالیسم آمریکا در منطقه در این شرایط برعکس استراتژی رژیم آپارتاید اسرائیل، در راستای ایجاد جنگ بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و رژیم آپارتاید اسرائیل نیست. لذا به همین دلیل است که در این سفر جو بایدن در پاسخ به تقاضای نخست وزیر رژیم آپارتاید اسرائیل (که پیشنهاد راه حل نظامی به جای برجام در خصوص حل مسئله هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی داد) رسماً اعلام کرد که تضاد با رژیم مطلقه فقهاتی

در این سفر شکست خورد، چراکه دولت ارتجاعی عربستان سعودی حاضر به افزایش حجم تولید نفت و کاهش دادن قیمت آنچنانکه دولت جو بایدن به دنبال آن در سفر بود، نشد و دلیل این امر هم آن بود که محمد بن سلمان حاضر نشد که رابطه بین عربستان با روسیه و چین را در پای رابطه با امپریالیسم آمریکا ذبح نماید؛ چراکه بن سلمان در این شرایط بیش از هر چیز نگران نهادینه کردن قدرت خود در رهبری عربستان سعودی پس از مرگ پدرش سلطان سلمان می‌باشد و در این رابطه بر پایه موضع‌گیری قبلی جو بایدن، اعتماد چندانی به حمایت امپریالیسم آمریکا ندارد. اگرچه بن سلمان در این سفر، برای راضی کردن جو بایدن با عقد قرارداد ۳۷ میلیارد دلاری اسلحه سعی نمود تا مانند دولت ترامپ به لحاظ اقتصادی سهم شیر امپریالیسم آمریکا از دلارهای بادآورده نفتی رژیم ارتجاعی عربستان پرداخت نماید.

ثالثاً - موضوع دیگری که جو بایدن در این سفر دو روزه به منطقه دنبال می‌کرد، تشکیل ناتو عربی بود. مع الوصف، از اینجا بود که جو بایدن برای اولین بار با پرواز مستقیم از اسرائیل وارد عربستان سعودی شد و البته او این مسئله را به عنوان پیروزی بزرگ خودش در این سفر می‌داند، علی‌ایحال، در ادامه آن در رابطه با همین تشکیل ناتو عربی بود که در کنفرانس سران خلیج فارس (که با مشارکت السیسی رئیس‌جمهور کودتائی مصر صورت گرفت) شرکت کرد و باز در همین رابطه بود که در این سفر جو بایدن در مذاکرات خود تلاش کرد تا خندق تضاد بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و رژیم‌های ارتجاعی منطقه را هر بیشتر عمیق‌تر سازد تا توسط این امر (در ادامه سیاست دولت فاشیستی ترامپ)، در راستای جایگزین کردن تضاد کشورهای عربی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به جای تضاد کشورهای عربی با رژیم آپارتاید اسرائیل گام بردارد و شرایط برای ایجاد ناتو

عربی در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فراهم کند؛ به بیان دیگر جو بایدن در این سفر تلاش می‌کرد که خطر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در منطقه بیشتر یک خطر منطقه‌ای تعریف نماید، نه یک خطر صرفاً برای رژیم آپارتاید اسرائیل، لذا، از اینجا بود که جو بایدن در این سفر در مقابله با درخواست‌های نخست وزیر رژیم آپارتاید اسرائیل با هر گونه جنگ کوتاه‌مدت نظامی بین رژیم آپارتاید اسرائیل و رژیم مطلقه فقهاتی مخالفت کرد و تمام سعی و تلاشش این بود که جنگ آتیه بین رژیم مطلقه فقهاتی و رژیم آپارتاید اسرائیل بدل به جنگ بین رژیم مطلقه فقهاتی و رژیم‌های ارتجاعی عرب منطقه (تحت هژمونی رژیم آپارتاید اسرائیل) بکند. بدین خاطر می‌توانیم بگوئیم که جو بایدن در این سفر به دنبال انجام دو موضوع محوری بود، «یکی موضوع حمایت از پروژه دو کشور مستقل اسرائیل و فلسطین (که در زمان ورود به نوار باختری و مذاکره با محمود عباس مطرح کرد) و دیگر تلاش برای تکوین ناتو عربی بود»؛ که البته هر دو این امر در پیوند با تضاد بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و رژیم آپارتاید اسرائیل می‌باشد، چراکه امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا مانند رژیم آپارتاید اسرائیل، به دنبال حمله نظامی و جنگ با رژیم مطلقه فقهاتی هستند، البته با این تفاوت که امپریالیسم آمریکا و دولت جو بایدن می‌گویند این جنگ در کوتاه‌مدت نباید انجام بگیرد، چراکه باعث به محاق رفتن جنگ نیابتی و امپریالیستی بین روسیه و اوکراین می‌شود و همچنین دولت جو بایدن معتقد است که این جنگ نباید منحصر به جنگ بین رژیم آپارتاید اسرائیل و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود. مضافاً اینکه دولت جو بایدن، مانند دولت فاشیستی ترامپ، معتقد است که «با شروع این جنگ بین رژیم آپارتاید اسرائیل و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا امپریالیسم آمریکا به صورت

مستقیم در حمایت از رژیم آپارتاید اسرائیل وارد جنگ بشود و علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا هزینه چنین جنگی، باز (مانند تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا به افغانستان و عراق و سوریه و لیبی) تماماً از قبل مالیات مردم آمریکا تأمین بشود و بر دوش مردم آمریکا باشد» (که البته کسری بودجه نجومی اقتصاد آمریکا و شکست امپریالیسم در تجاوزات نظامی به کشورهای افغانستان و عراق و سوریه و لیبی اجازه چنین ولخرجی‌ها به دولت جو بایدن نمی‌دهد) از همه مهمتر اینکه «دولت جو بایدن مانند دولت ترامپ و دولت اوباما بر این باورند که شروع جنگ نظامی بین رژیم آپارتاید اسرائیل و رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، باعث تغییر در اولویت‌های استراتژی بین‌المللی امپریالیسم آمریکا می‌گردد»؛ زیرا از زمان اوباما اولویت اول استراتژی امپریالیسم آمریکا، در جنگ اقتصادی و سیاسی با امپریالیسم تازه نفس چین تعریف شده است؛ که البته این رویکرد اوباما، توسط دولت فاشیستی ترامپ هم ادامه پیدا کرد و دولت جو بایدن نیز آن را دنبال می‌کند. معنای دیگر این حرف آن است که از زمان اوباما (الی زماننا هذا) «استراتژی منطقه‌ای امپریالیسم آمریکا عقب‌نشینی از منطقه خاورمیانه و اولویت دادن به مهار اقتصادی و سیاسی و نظامی چین در آسیای جنوب شرقی (که مدعی اقتصاد اول جهان از سال ۲۰۲۴ به بعد است) می‌باشد». بدون تردید با جایگزین شدن چین به عنوان اقتصاد اول جهان، دیگر جایی برای هژمونی اقتصادی امپریالیسم آمریکا در جهان باقی نمی‌ماند و جهان رسماً هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ سیاسی و نظامی وارد جهان چند قطبی می‌شود و در نظم نوین جهان چند قطبی، این امپریالیسم چین است که به عنوان محور هژمونیک بین‌المللی مطرح می‌شود.

رابعاً - موضوع دیگری که جو بایدن در سفر دو روزه

خود به منطقه دنبال می‌کرد، موضوع توافق برجام در خصوص مهار قدرت هسته‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای بود؛ که البته در این شرایط امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا به دنبال امضاء این توافق جهت ورود نفت و گاز ایران به بازار انرژی در مقابله با قدرت بلامنزاع امپریالیسم روسیه به خصوص در عرصه گاز می‌باشد. چراکه دولت جو بایدن علاوه بر اینکه می‌داند که روسیه به دنبال آن است که جنگ اوکراین را به زمستان بکشد و علاوه بر اینکه دولت جو بایدن می‌داند که با زمستانی شدن جنگ روسیه با اوکراین، جنگ انرژی یا گاز و نفت روسیه با کشورهای امپریالیستی و کشورهای سرمایه‌داری متروپل اروپا به سود روسیه تمام خواهد شد. لذا، به همین دلیل است که دولت جو بایدن به دنبال آن است که تا پیش از زمستان توافق برجام را امضاء کند تا شرایط برای ورود نفت و گاز ایران به بازار اروپا فراهم بشود. البته بزرگترین مانع برای امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در این رابطه، مخالفت رژیم آپارتاید اسرائیل با توافق برجام می‌باشد، زیرا رژیم آپارتاید اسرائیل بر این باور است که امضاء توافق برجام توسط جو بایدن علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا مانند زمان اوباما «دلارهای نفتی بلوکه شده به سمت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم سرازیر بشود و باعث تقویت بنیه مالی این رژیم در راستای تقویت پایگاه‌های نظامی رژیم مطلقه فقه‌ای در کشورهای عربی (از عراق تا سوریه و لبنان و غزه و یمن و غیره) بشود» و علاوه بر اینکه «امضاء توافق برجام توسط دولت جو بایدن در این شرایط باعث می‌گردد تا رژیم مطلقه فقه‌ای در عرصه بین‌المللی از انزوای سیاسی گذشته خارج بشود» از همه مهمتر اینکه «امضاء توافق برجام توسط دولت جو بایدن باعث می‌گردد که کشورهای عربی منطقه تضادهای خود را با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم کاهش بدهند». در نتیجه «با کاهش این تضادها دیگر

شرایط برای تکوین فوری ناتو عربی هم غیر ممکن می‌گردد.»

باری، از اینجا است که رژیم آپارتاید اسرائیل در برابر تکیه دولت جو بایدن بر امضاء توافق برجام، معتقد است که موضوع مهار قدرت هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی تنها از طریق نظامی و جنگ قابل حل است نه از طریق سیاسی و دیپلماسی (آنچنانکه دولت جو بایدن دنبال می‌نماید). مع هذا، به این دلیل است که رژیم آپارتاید اسرائیل توسط ترور و عملیات تخریبی در داخل ایران و تجاوزات نظامی از غزه تا سوریه و عراق آن هم به صورت روزمره، تلاش می‌کند تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را جهت شروع جنگ همه جانبه نظامی با این رژیم آپارتاید آن هم در حداقل زمان تحریک نماید. فراموش نکنیم که آنچنانکه فوق‌المطرح کردیم حزب پادگانی خامنه‌ای کاملاً به این رویکرد رژیم آپارتاید اسرائیل واقف است، لذا تمام تلاش او در این رابطه بر این امر قرار دارد تا جنگ همه جانبه نظامی با رژیم آپارتاید اسرائیل را به تعویق بیندازد؛ و برای انجام آن، منهای اینکه «با حمایت همه جانبه از جنگ اوکراین به نفع روسیه و دولت پوتین، در راستای تغییر معادله‌های بین‌المللی به نفع خود در منطقه گام بر می‌دارد»؛ و منهای اینکه تلاش می‌کند تا توافق برجام را قبل از جنگ با اسرائیل جهت تقویت بنیه مالی خود به امضاء برساند و منهای اینکه تلاش می‌کند تا توسط توافق برجام و سرازیر شدن دلارهای نفتی به خزانه رژیم مطلقه فقهاتی شرایط به صورت کوتاه‌مدت جهت کاهش نارضایتی فراگیر و گسترده جامعه ایران فراهم نماید و منهای اینکه تلاش می‌کند تا قبل از شروع جنگ همه جانبه توسط پیمان شانگهای و حمایت روسیه در برابر دخالت ناتو در آن جنگ دیوار ایجاد نماید؛ و منهای اینکه تلاش می‌کند تا با تکیه بر قدرت تسلیحاتی روسیه، ارتش خود و به ویژه نیروی هوایی و دفاع ضد هوایی تقویت و بازسازی

همه جانبه بکند و منهای اینکه تلاش می‌کند تا توسط تزریق دلارهای نفتی در این شرایط آشفته اقتصادی و سیاسی در کشورهای عراق و لبنان، به بازسازی و تقویت پایگاه‌های نظامی و جایگاه سیاسی خود در این کشورها دست پیدا کند تا توسط آن رژیم مطلقه فقهاتی بتواند، در جنگ نظامی همه جانبه با رژیم آپارتاید اسرائیل، این کشورها را تحت عنوان جبهه مقاومت از عراق و یمن و سوریه لبنان تا نوار غزه وارد جنگ با اسرائیل بکند. بی‌شک با ورود گروه‌های نیابتی در این کشورها به جنگ با رژیم آپارتاید اسرائیل و ناتو و امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم جهانی شرایط برای جهانی شدن این جنگ‌ها فراهم می‌گردد؛ چراکه در این رابطه حزب پادگانی خامنه‌ای خوب می‌داند که مرور زمان به ضرر رژیم آپارتاید اسرائیل و امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا می‌باشد؛ و دلیل این امر هم آن است که بازسازی نظم بین‌المللی در این شرایط بستر ساز اعتلای جنگ‌های امپریالیستی بین کشورهای جهان سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم آمریکا از یک طرف با دو قدرت تازه نفس امپریالیسم جهانی یعنی امپریالیسم چین و امپریالیسم روسیه می‌شود. البته معنای دیگر این حرف آن است که انتقال از نظم تک قطبی جهانی کهن به نظم نوین چند قطبی، باعث اعتلای جنگ بین ناتو و شانگهای می‌شود؛ و باز رژیم مطلقه فقهاتی در این رابطه خوب می‌داند که رمز پیروزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در جنگ همه جانبه با رژیم آپارتاید اسرائیل، در منطقه‌ای و بین‌المللی کردن این جنگ است؛ به بیان دیگر حزب پادگانی خامنه‌ای بر این امر واقف است که قطعاً اگر این جنگ منحصر بشود به جنگ بین رژیم مطلقه فقهاتی با رژیم آپارتاید اسرائیل و امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا یا ناتو، رژیم مطلقه فقهاتی شکست خواهد خورد و قطعاً شکست نظامی

رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در این جنگ به معنای فروپاشی قدرت نظامی و سرکوب‌گر این رژیم در داخل کشور هم می‌شود یعنی شرایط برای سرنگونی این رژیم از طریق تجاوز و دخالت نظامی قدرت‌های ارتجاعی منطقه و امپریالیستی فراهم می‌گردد.

باری، به همین دلیل است که به موازات سفر جو بایدن سفر پوتین به کشور ایران هم صورت گرفت به عبارت دیگر سفر پوتین به ایران در ادامه سفر جو بایدن به منطقه بود، هر چند که تحت عنوان ادامه مذاکرات آستانه در باب تجاوز نظامی ترکیه به کردهای سوریه مطرح شد، ولی در این رابطه باید به ضرس قاطع داوری کنیم که اولویت اول سفر پوتین به ایران هرگز موضوع ادامه توافق آستانه و سوریه و تجاوز ترکیه به سوریه نبود البته این موضوع، به عنوان اولویت درجه دوم در این سفر مطرح شد، بنابراین بدون تردید اولویت اول سفر پوتین به ایران مقابله با دستاوردهای سفر و اهداف جو بایدن به منطقه بود و دلیل ما هم در این رابطه این است که «هم پوتین و هم رجب طیب اردوغان مذاکره مفصل و محوری خودشان با ملاقات با خامنه‌ای انجام دادند» و آنچه خامنه‌ای در ملاقات با پوتین و رجب طیب اردوغان به صورت علنی مطرح کرد، شاید در طول سه دهه رهبری خامنه‌ای و بیش از چهار دهه عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بی‌مثال بوده است؛ زیرا خامنه‌ای در ملاقات با پوتین، «به صورت آشکارا از روسیه در جنگ با اوکراین حمایت کرد» و خطاب به پوتین گفت: «اگر روسیه به اوکراین حمله نمی‌کرد آمریکا از طریق اوکراین به روسیه حمله می‌کرد». باز در این ملاقات بود که خامنه‌ای به طور رسمی «ناتو را دشمن مشترک روسیه و رژیم مطلقه فقه‌ای تعریف کرد و ناتو را جانور خطرناکی اعلام کرد که باید از مرزها دور کرد»؛ و این در شرایطی بود که رهبر کشور ترکیه که بزرگترین مرز مشترک با ایران دارد و دومین ارتش ناتو در جهان می‌باشد در همان

زمان در ایران به سر می‌برد؛ و باز در همین ملاقات با پوتین بود که خامنه‌ای به صورت عیان «روسیه و پوتین را جهت به چالش کشیدن قدرت هژمونی امپریالیسم حتی در عرصه مالی و دلار دعوت کرد و خطاب به پوتین گفت که باید بیش از همه دوران سلطه دلار آمریکا بر اقتصاد جهانی از بین ببریم». البته خامنه‌ای در ملاقات با رجب طیب اردوغان از موضع بالا برخورد کرد و به صورت غیر مستقیم با محکوم کردن تجاوزات نظامی ترکیه به سوریه و عراق، امنیت مرزی ترکیه در ایران را تهدید کرد و رسماً به رجب طیب اردوغان اعلام کرد که «ما امنیت مرزهای ترکیه امنیت خودمان می‌دانیم و از شما می‌خواهیم که شما هم امنیت سوریه را امنیت خودتان بدانید». بی‌شک معنای دیگر این حرف خامنه‌ای آن است که «اگر شما مرزهای سوریه را ناامن بکنید، مرزهای شما در برابر پ پ ک و غیره برای شما ناامن خواهد بود، یا ناامن خواهد شد». علی‌ایحال، در راستای فرموله کردن اهداف سفر پوتین و رجب طیب اردوغان به ایران باید بگوئیم که:

الف - این سفر در ادامه سفر جو بایدن و برای مقابله کردن با دستاوردها و اهداف سفر جو بایدن بوده است.
ب - این سفر برای آن بوده است که پوتین در برابر هدف سفر جو بایدن به منطقه (که برای به انزوا کشاندن روسیه و برای یارگیری جهت جهانی کردن جنگ اوکراین و برای سترون کردن جنگ انرژی روسیه با کشورهای متروپل سرمایه‌داری اروپا و برای کاهش قیمت انرژی فسیلی در بازار جهانی انجام گرفته بود) می‌خواست به دولت جو بایدن نشان بدهد که او هم پتانسیل یارگیری در منطقه و جهان و به انزوا کشاندن امپریالیسم آمریکا و تشکیل جبهه جهانی بر علیه سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و توافق با تولیدکنندگان انرژی فسیلی جهت افزایش قیمت انرژی و همبستگی با دیگر کشورها

جهت شکست حصار تحریم‌های اقتصادی تحمیلی کشورهای متروپل سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم سرمایه‌داری را دارد و می‌تواند دامنه جنگ اقتصادی و سیاسی، در ادامه جنگ نظامی اوکراین و یا جنگ با جبهه سرمایه‌داری جهانی و ناتو بکند و حتی در سطح منطقه خاورمیانه هم گسترش بدهد؛ که البته با حمایت علنی خامنه‌ای از روسیه در جنگ اوکراین این خواسته پوتین تحقق پیدا کرد.

ج - این سفر برای آن بود که در جنگ انرژی روسیه با اروپا و کشورهای متروپل سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، پوتین بتواند حمایت رژیم مطلقه فقهاتی به عنوان دومین قدرت گازی جهان را جلب نماید.

د - این سفر برای آن بود که در صورت تکوین ناتو عربی به عنوان بازوی منطقه‌ای ناتو کشورهای متروپل سرمایه‌داری، روسیه هم در کنار رژیم مطلقه فقهاتی و سوریه اقدام به قدرت نظامی منطقه‌ای آن هم به صورت علنی بکنند.

ه - این سفر برای آن بود که روسیه در ادامه رویکرد گذشته خودش می‌خواست بین ترکیه (به عنوان ارتش دوم ناتو) و کشورهای سرمایه‌داری اعضای ناتو شکاف ایجاد نماید.

و - این سفر برای آن بود که پوتین و خامنه‌ای به رجب طیب اردوغان بفهمانند که کشور سوریه و دولت اسد عمق استراتژیک مشترک روسیه و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد، بنابراین در صورت تجاوز نظامی ترکیه (با تحریک ناتو و امپریالیسم آمریکا) به سوریه، ترکیه در برابر روسیه و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قرار خواهد گرفت.

ز - این سفر برای آن بود که پوتین و خامنه‌ای به رجب طیب اردوغان (در خصوص تجاوزاتش به ارمنستان و اشغال مرز ارمنستان با ایران) هشدار بدهند که با انجام این کار ترکیه و آذربایجان با مشت نظامی آنها

روبرو خواهد شد.

ح - این سفر برای آن بود که پوتین بتواند با امضای قرار ۴۰ میلیارد دلاری با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در خصوص بازسازی صنایع گاز، نفت ایران توسط شرکت گازپروم روسیه، در برابر قرارداد ۳۷ میلیارد دلاری دولت جو بایدن با بن سلمان یا عربستان سعودی، جایگاه برتر خودش را در منطقه به نمایش بگذارد.

ط - این سفر برای آن بود که پوتین بتواند از نیروی نظامی و تسلیحات سبک نظامی رژیم مطلقه فقهاتی در صورت درازمدت شدن جنگ با اوکراین بهره‌برداری کند.

ی - این سفر برای آن بود که متحدین جنگ جهانی آینده تعریف بشود. لازم به ذکر است که در آخرین نشست سران کشورهای اعضای ناتو، سه قدرت چین و روسیه و ایران به عنوان خصم مشترک ناتو تعریف گردید که معنای دیگر این تصمیم آنها این است که در فرایند جدید اگر ناتو به عنوان جبهه متفقین سرمایه‌داری جهانی تعریف نمائیم، بی‌تردید جبهه متحدین شامل سه کشور روسیه و چین و ایران می‌باشد. مع الوصف، در پاسخ به موضع‌گیری‌های نشست سران کشورهای عضو ناتو، پوتین در سفر خود به ایران و ملاقات با خامنه‌ای به دنبال آن بود تا صف‌آرایی و یارگیری در برابر ناتو و امپریالیسم جهانی را به نمایش بگذارد.

ک - این سفر برای آن بود که روسیه در راستای شکستن تحریم‌های اقتصادی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، با رژیم مطلقه فقهاتی که در این رابطه تجربه چندین ساله دارد، متحد بشود.

ل - این سفر برای آن بود که پوتین حمایت همه جانبه روسیه در جهت انجام توافق برجام در راستای آزادسازی دلارهای ایران برای انجام قراردادهای نجومی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در این شرایط

که دولت پوتین و کشور روسیه در تنگنای اقتصادی قرار دارد) اعلام نماید.

م - این سفر برای آن بود که پوتین یا روسیه در خصوص فروش سلاح‌های سنگین پیشرفته نظامی (اعم از سیستم دفاعی اس ۴۰۰ و توپ‌های دوربرد که حتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط آن‌ها می‌تواند کشورهای عربی خلیج و پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه را هدف قرار بدهد) اعلام آمادگی کند.

ن - این سفر برای آن بود که خامنه‌ای به رژیم آپارتاید اسرائیل و ناتو و امپریالیسم آمریکا بفهماند که در صورت جنگ با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در کنار این رژیم خواهد ماند.

باری، بدین ترتیب است که می‌توانیم در این شرایط به جایگاه بحران منطقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی در هیرارشی طوفان هزار توی بحران‌های مرکب به بن‌بست رسیده این رژیم در این شرایط پی ببریم زیرا: الف - تحلیل فوق ما در خصوص بحران منطقه‌ای این رژیم نشان دهنده آن است که در صورت وقوع کوتاه‌مدت جنگ نظامی بین رژیم آپارتاید اسرائیل و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، بحران منطقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی در نوک پیکان تمامی بحران‌های مرکب به بن‌بست رسیده این رژیم قرار می‌گیرد و باعث می‌شود که حتی موجودیت داخلی این رژیم توسط تجاوز نظامی خارجی به چالش کشیده شود و حتی شرایط برای سرنگونی این رژیم فراهم شود.

ب - تحلیل فوق ما نشان می‌دهد که رژیم آپارتاید اسرائیل در این شرایط تلاش می‌کند که حمله نظامی همه جانبه با رژیم مطلقه فقهاتی، با کمک امپریالیسم آمریکا و حمایت همه جانبه ناتو (کشورهای متروپل سرمایه‌داری) در حداقل زمان ممکن شروع بکند.

ج - تحلیل فوق ما نشان می‌دهد که تمام تلاش رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط در راستای به تعویق انداختن این جنگ می‌باشد، چراکه رژیم مطلقه

فقهاتی به دنبال آن است که با پیوند با کشورهای روسیه و چین یا گروه شانگهای، معادلات بین‌المللی در عرصه منطقه خاورمیانه به لحاظ سیاسی و نظامی به سود خود تغییر بدهد.

د - تحلیل فوق ما نشان می‌دهد که در خصوص امضاء توافق برجام توسط آمریکا بین دولت جو بایدن و دولت رژیم آپارتاید اسرائیل تفاوت تاکتیکی وجود دارد؛ چراکه دولت جو بایدن جهت حل مشکل انرژی فسیلی (اعم از نفت و گاز) اروپا و بازار جهانی قبل از شروع زمستان (که مولود جنگ انرژی روسیه با کشورهای متروپل سرمایه‌داری در ادامه جنگ نیابتی با اوکراین می‌باشد) به دنبال امضاء برجام جهت وارد کردن نفت و گاز کشور ایران به بازار جهانی هست. همچنین دولت جو بایدن بر این باور هستند که عدم توافق با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در خصوص توافق برجام، باعث می‌گردد تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم گرایش بیشتری جهت پیوند با کشورهای چین و روسیه پیدا کند؛ و باز در این رابطه دولت بایدن اعتقاد دارند که تعویق امضاء برجام توسط آمریکا (شکست توافق برجام بر پایه رویکرد دولت فاشیست ترامپ) باعث می‌گردد تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به سمت غنی‌سازی حتی ۹۰ درصدی اورانیوم و ساخت بمب اتمی نزدیک بشود؛ اما برعکس دولت جو بایدن، دولت رژیم آپارتاید اسرائیل معتقد است که امضاء برجام توسط آمریکا، منهای اینکه باعث می‌گردد که با آزاد شدن پول‌های بلوکه شده و فروش جدید نفت گاز، دست رژیم مطلقه فقهاتی جهت سرمایه‌گذاری (در راستای تقویت نیروهای نیابتی در کشورهای منطقه از عراق تا سوریه و لبنان و غزه و یمن) باز بشود و منهای اینکه با امضاء برجام رژیم مطلقه فقهاتی از انزوای سیاسی جهانی بیرون می‌آید و منهای اینکه با امضاء برجام رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌تواند در کوتاه‌مدت تا اندازه‌ای جنبش‌ها و خیزش‌های درونی

خود را تعدیل بکند و بحران موجودیت و بحران مشروعیت خودش را مهار نماید، از همه این‌ها مهمتر این که «رژیم آپارتاید اسرائیل بر این باور است که از آنجائیکه در چارچوب توافق برجام قدرت هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی، توسط نهادهای بین‌المللی به رسمیت شناخته می‌شود، همین به رسمیت شناختن قدرت هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی، علاوه بر اینکه مانع خرابکاری و حرکت‌های تروریستی رژیم آپارتاید اسرائیل می‌شود، شرایط برای رشد تکنولوژی هسته این رژیم و حرکت به سمت بمب هسته‌ای فراهم می‌سازد.»

لذا به همین دلیل است که رژیم آپارتاید اسرائیل با هر گونه امضاء توافق هسته‌ای با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مخالف است و معتقد است که تنها با حرکت نظامی و جنگ و ترور دانشمندان هسته‌ای و اعمال حرکت‌های تخریبی می‌توان قدرت هسته رژیم را مهار و نابود کرد. البته نباید فراموش کنیم که رژیم آپارتاید اسرائیل توان قدرت هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در چارچوب رقابت هژمونیک این رژیم در سطح منطقه و تلاش این رژیم در جهت نابودی اسرائیل تحلیل می‌کند نه به صورت مکانیکی و مستقل از جایگاه رژیم در منطقه. لذا به همین دلیل است که رژیم آپارتاید اسرائیل معتقد است که در صورت امضاء توافق برجام توسط آمریکا، در جنگ احتمالی این رژیم با رژیم مطلقه فقهاتی دیگر آمریکا به صورت مستقیم نمی‌تواند در کنار رژیم آپارتاید اسرائیل وارد جنگ بشود، در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که رژیم آپارتاید اسرائیل جدای از آمریکا و ناتو در این جنگ شکست بخورند. قابل ذکر است که به خاطر اینکه صنایع هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی در اعماق زمین قرار دارند و انفجار آنان نیازمند به بمب‌های سنگرشکن می‌باشد، از آنجائیکه رژیم آپارتاید اسرائیل فاقد اینگونه بمب‌ها می‌باشد و

تنها امپریالیسم آمریکا از این گونه بمب‌ها برخوردار می‌باشد، در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که در جنگ احتمالی پس از امضاء برجام اسرائیل نتواند قدرت هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی را نابود بکند.

ه - تحلیل فوق ما نشان می‌دهد که در صورت امضاء توافق برجام توسط آمریکا، دیگر رژیم آپارتاید اسرائیل نمی‌تواند توسط ایران هراسی کشورهای عربی منطقه را بر علیه ایران و در حمایت از خودش بسیج نماید. اضافه کنیم که در آن صورت «تشکیل ناتو عربی هم بی‌معنی می‌شود»؛ زیرا طبق فصل پنجم ناتو، حمله به یک کشور ناتو به معنای حمله به همه کشورهای ناتو می‌باشد و لذا اعضای ناتو باید در مقابل آن بایستند.

و - تحلیل فوق ما نشان می‌دهد که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم آنچنانکه در طول ۴۳ سال گذشته عمر خود نشان داده است، از آنجائیکه به علت ناکارآمدی توان حل تضادهای داخلی خود ندارد، لهذا برای حل تضادهای داخلی خود راهی جز ایجاد بحران‌ها و جنگ‌های نیابتی در منطقه جهت حل تضادهای داخلی خود در بستر آن ندارد.

ز - تحلیل فوق ما نشان می‌دهد که به علت شرایط بحرانی همه جانبه در عراق و لبنان، موقعیت این رژیم در این کشورها متزلزل شده است، بنابراین، بازتولید قدرت گذشته این رژیم در این کشورها نیازمند به سرمایه‌گذاری نجومی مجدد می‌باشد که برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بدون توافق برجام امکان‌پذیر نمی‌باشد.

ح - تحلیل فوق ما نشان می‌دهد که در این شرایط اولویت استراتژی بین‌المللی امپریالیسم آمریکا مقابله با دو قدرت بزرگ چین و روسیه می‌باشد. لذا به همین دلیل امپریالیسم آمریکا توسط بحران‌سازی در تایوان و اوکراین تلاش می‌کند تا توسط جنگ‌های نیابتی این دو قدرت را در فرایند استحاله نظم جهانی

از صورت تک قطبی قبلی به چند قطبی شدن نوین آن، دو ابر قدرت جهانی چین و روسیه را زمینگیر نماید.

ط - تحلیل فوق ما نشان می‌دهد که جنگ اوکراین و روسیه یک جنگ نیابتی می‌باشد، بین دو قدرت بزرگ روسیه و امپریالیسم آمریکا و هدف امپریالیسم آمریکا از این جنگ مهار کردن و زمینگیر قدرت روسیه است. لذا در این شرایط روسیه تلاش می‌کند تا با چند مؤلفه‌ای کردن این جنگ به صورت جنگ اقتصادی و سیاسی و نظامی و فرسایشی کردن بعد نظامی این جنگ، در زمستان سال جاری بتواند هم در عرصه تحریم انرژی (اعم از نفت و گاز) کشورهای اروپائی را به چالش بکشد و هم در عرصه نظامی از آنجائیکه ارتش روسیه تجربه جنگیدن در زمستان دارد، بتواند اهداف نظامی تسخیر کرده استان‌های شرق اوکراین را نهادینه بکند.

ی - تحلیل فوق ما نشان می‌دهد که برنده واقعی جنگ امپریالیستی اوکراین - روسیه در این شرایط امپریالیسم چین می‌باشد؛ چراکه علاوه بر دستیابی امپریالیسم چین به انرژی ارزان فسیلی (اعم از گاز و نفت) روسیه و ایران، در این شرایط امپریالیسم چین تلاش می‌کند که در چارچوب همان پروژه جاده ابریشم، بازارهای سرمایه‌داری جهانی از آسیا تا آفریقا و تا اروپا و آمریکا را تحت سلطه خود درآورد. طبیعی است که با کسب جایگاه اول اقتصاد جهانی توسط چین، امپریالیسم چین می‌تواند قدرت هژمونیک امپریالیسم آمریکا را به عنوان اقتصاد برتر جهان به چالش بکشد. لذا، در همین رابطه است که امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کند تا امپریالیسم چین را به عنوان خصم مشترک کشورهای متروپل سرمایه‌داری درآورد و شرایط برای بازتولید دوران جنگ سرد در راستای مهار دو امپریالیسم چین و روسیه فراهم نماید و با مهار قدرت اقتصادی و نظامی و سیاسی دو کشور

چین و روسیه، باز امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کند تا جایگاه هژمونی گذشته اقتصادی و سیاسی و نظامی خود را حفظ نماید.

باری تا اینجا در خصوص دو دسته از بحران‌ها تحلیل کردیم که عبارتند از:

دسته اول: بحران ساختار حاکمیت مطلقه فقهاتی.

دسته دوم: بحران‌های بین‌المللی و منطقه‌ای.

در خصوص بحران ساختار حاکمیت مطلقه فقهاتی، این بحران را به سه قسمت تقسیم کردیم که عبارتند از: بحران موجودیت، بحران مشروعیت، بحران جانشینی خامنه‌ای.

دسته دوم بحران‌های بین‌المللی و منطقه‌ای هستند که خود این بحران‌ها ابتدا به دو دسته: بحران بین‌المللی و بحران منطقه‌ای تقسیم کردیم و از آنجائیکه در تحلیل خود به این واقعیت دست پیدا کردیم که «به خاطر حساسیت ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی منطقه خاورمیانه، تحلیل سیاسی - اقتصادی و نظامی از منطقه خاورمیانه در این شرایط بدون تحلیل مشخص بین‌المللی برای ما امکان تحلیل سیاسی و نظامی و اقتصادی از منطقه وجود ندارد» چراکه: در عرصه بین‌المللی «جهان در آستانه انتقال به نظم جدید بین‌المللی می‌باشد» و لذا در بستر «استحاله نظم جهانی از فرایند تک قطبی (پسا فروپاشی بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی در دهه آخر قرن بیستم) که مطابق آن جهان در سیطره هژمونی بلامنازع امپریالیسم آمریکا (در سه عرصه نظامی و اقتصادی و سلطه بر نهادهای بین‌المللی) قرار داشت و مدت سه دهه هم به دراز کشیده شد، در فرایند جدید با ظهور قدرت‌های جدید اقتصادی و سیاسی و نظامی در عرصه بین‌المللی (که در رأس آنها دو قدرت بزرگ اقتصادی چین و روسیه قرار دارد) جهان در آستانه گذار از نظم سه دهه گذشته به نظم جدید چند قطبی می‌باشد.»

صورت نهادینه شدن نظامی (مانند ناتو و شانگهای) و اقتصادی، سیاسی رویاروی یکدیگر قرار بگیرند و منهای اینکه در نظم جدید جهانی مانند گذشته همچنان خندق فقر و ثروت بین کشورهای متروپل سرمایه‌داری یا امپریالیستی و کشورهای توسعه نیافته وجود خواهد داشت و منهای اینکه در نظم جدید بین‌المللی (مانند نیمه اول قرن بیستم و دو جنگ جهانی اول و دوم) رقابت مسلط بین‌المللی رقابت بین جناح‌های امپریالیستی می‌باشد که در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توانیم این رقابت را به دو جبهه مختلف امپریالیستی تقسیم بکنیم که در یک جبهه امپریالیستی امپریالیسم چین و امپریالیسم روسیه قرار دارند و در جبهه دیگر همان امپریالیسم‌های کهنه‌گذشته به سرکردگی امپریالیسم آمریکا می‌باشند و منهای اینکه در نظم جدید جهانی سرمایه‌داری

باری، در نظم نوین جهانی (برعکس نظم کهنه بلامنازع گذشته) دیگر جهان در سیطره تک قطبی بلامنازع امپریالیسم آمریکا قرار ندارد، بلکه می‌توان پیش‌بینی کرد که در فرایند جدید نظم جهانی منهای اینکه جهان صورت چند قطبی دارد، نه تک قطبی و منهای اینکه مانند گذشته در نظم آینده این مناسبات ویرانگر سرمایه‌داری همچنان به عنوان نظام مسلط بر جهان می‌باشد و منهای اینکه در نظم آینده (برعکس نظم گذشته که اقتصاد اول جهان در دست امپریالیسم آمریکا قرار داشت) بدون تردید امپریالیسم چین به عنوان اقتصاد اول جهان می‌باشد و امپریالیسم چین در نظم جدید از آنچنان پتانسیلی برخوردار خواهد بود که بتواند هژمونی اقتصادی جهان را در دست بگیرد و منهای اینکه در نظم جدید جهانی در عرصه هژمونی نظامی، قدرت بزرگ روسیه به عنوان رقیب

آنچه در شرایط فعلی باعث بحران بزرگتری در جامعه ایران شده است؛ «بحران بین شرایط عینی و شرایط ذهنی در جامعه ایران است». به این ترتیب که «در شرایط فعلی در جامعه بزرگ ایران اگر شرایط عینی تحول انقلابی را در کادر همین بن‌بست طوفان هزار توی بحران‌های مرکب از رأس تا ذیل تعریف بکنیم؛ باید شرایط ذهنی تحول انقلابی در جامعه ایران را به صورت ضعف در آگاهی‌یابی و ضعف در سازمان‌یابی تعریف بکنیم»

وحشی‌تر از گذشته به غارت ثروت‌های ملی ملل توسعه نیافته ادامه خواهند داد و منهای اینکه در نظم جدید جهانی مانند نیمه اول قرن بیستم امکان استحاله رقابت امپریالیست‌ها در عرصه تقسیم باز تقسیم بازارهای جهانی، به صورت نظامی در شکل جنگ‌های جهانی وجود دارد و با عنایت به اینکه در نظم جدید جهانی تمامی این کشورهای امپریالیستی (منهای ژاپن و آلمان) از قدرت اتمی برخوردار می‌باشند، مع الوصف، این همه باعث می‌شود که در صورت جنگ‌های جهانی در نظم جدید بین‌المللی

بزرگ قدرت نظامی امپریالیسم آمریکا می‌باشد و منهای اینکه در نظم جدید جهانی و یا به عبارت دیگر در جهان چند قطبی آینده برعکس گذشته بزرگترین بحران جهانی بحران زیست محیطی می‌باشد که کل جهان را به چالش کشیده است و منهای اینکه در نظم جدید جهانی نهادهای بین‌المللی و در رأس آنها شورای امنیت سازمان ملل متحد باید بر پایه نظم چند قطبی جدید جهانی بازتولید بشود و منهای اینکه در نظم جدید جهانی پیش‌بینی می‌شود که مانند قرن بیستم قدرت‌های مسلط و رقیب به

این جنگ‌های جهانی به یکباره به شکل پیش‌بینی نشده صورت‌اتمی پیداکنند.

در این رابطه است که در نظم جدید جهانی بشریت کره زمین از دو طرف در خطر نابودی قرار دارند، از یک طرف خطر بحران زیست‌محیطی و از طرف دیگر خطر جنگ‌های اتمی می‌باشد؛ و باز منهای اینکه در نظم جدید جهانی مانند گذشته قطب‌بندی منطقه در کادر قطب‌بندی جهانی چه در عرصه نظامی و چه در عرصه اقتصادی و سیاسی ادامه پیدا خواهد کرد، از همه این‌ها مهم‌تر اینکه پیش‌بینی می‌شود که در نظم جدید جهانی، جنگ‌های نیابتی منطقه‌ای صورتی فراگیرتر از قرن بیستم و گذشته پیدا کند و مع‌هذا در این رابطه است که می‌توان دآوری کرد که در نظم جدید جهانی قطب‌های امپریالیستی تلاش خواهند کرد تا تضادهای درونی خودشان به صورت نظامی در بستر جنگ‌های نیابتی منطقه‌ای حل نمایند. بدیهی است که در فرایند‌گذار از نظم کهنه به نظم جدید جهانی ما شاهد جنگ روسیه و اوکراین باشیم که آنچنانکه قبلاً هم اشاره کردیم این جنگ در فرایند‌گذار از نظم کهنه به نظم جدید جهانی، یک جنگ کاملاً امپریالیستی و نیابتی می‌باشد که یک طرف آن امپریالیسم کهنه کار جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا قرار دارد و طرف دیگر آن امپریالیسم روسیه است که توسط جنگ اوکراین به دنبال بازتعریف هژمونی تقسیم جهانی می‌باشد. لذا همین امر باعث گردیده است که منهای اینکه جنگ اوکراین صورت فرسایشی پیدا کند و منهای اینکه باعث شده که این جنگ از عرصه نظامی وارد عرصه اقتصادی بشود و در عرصه جنگ اقتصادی بیش از همه اقتصاد کشورهای متروپل سرمایه‌داری اروپائی و یا کشورهای اتحادیه اروپا و یا کشورهای عضو ناتو را به چالش کشیده شود و منهای اینکه در عرصه جنگ اقتصادی این امپریالیسم روسیه است که توانسته است بر امپریالیسم کهنه غالب بشود، اگر

چه جبهه امپریالیسم کهنه، به سرکردگی امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کنند تا توسط تحریم‌های همه‌جانبه اقتصادی و سیاسی امپریالیسم روسیه را به زانو درآوردند، ولی به علت پتانسیل عظیم امپریالیسم روسیه در تولید انرژی فسیلی و مواد غذایی و به علت وابستگی کشورهای اتحادیه اروپا به بازار انرژی فسیلی روسیه (اعم از نفت و گاز) این امپریالیسم روسیه است که در عرصه جنگ انرژی حرف اول می‌زند و توانسته است تمامی اقتصادهای کشورهای امپریالیسم کهنه جهانی را به چالش بکشد.

لازم به ذکر است که درآمد امپریالیسم روسیه (در شرایط تحریم جهانی امپریالیسم کهنه به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) به علت حمایت امپریالیسم چین از امپریالیسم روسیه بیشتر از درآمد روسیه قبل از جنگ اوکراین شده است. باز در این رابطه است که در فرایند‌گذار از نظم کهنه به نظم جدید جهانی در منطقه خاورمیانه ما شاهد تحولات جدید در عرصه نظامی و اقتصادی و سیاسی باشیم که از مهم‌ترین خودویژگی‌های این مرحله جدید در منطقه خاورمیانه اینک:

اول - اولویت پیدا کردن جنگ‌های نیابتی باعث شده است که در کادر آن قدرت‌های امپریالیستی تلاش کنند تا تضادهای خود را حل بکنند.

دوم - عقب‌نشینی مستقیم قدرت‌های امپریالیستی و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا از منطقه خاورمیانه به عنوان اولویت درجه دوم استراتژی آنها باعث گردیده است تا رقابت نظامی گذشته امپریالیستی (به خصوص در فرایند پسا شکست امپریالیسم آمریکا و ناتو در تجاوز نظامی به افغانستان و عراق و سوریه و لیبی و یمن) این رقابت نظامی در این شرایط به صورت رقابت بین قدرت‌های منطقه‌ای مادیت پیدا کند که رقابت بین رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و رژیم آپارتاید اسرائیل و رژیم ارتجاعی عربستان سعودی

در این شرایط که به عنوان قدرت‌های برتر منطقه می‌باشند باید در این رابطه تحلیل بکنیم.

سوم - از دیگر خودویژگی‌های مرحله جدید در منطقه خاورمیانه، انتقال اولویت استراتژیک سیاست جهانی امپریالیسم آمریکا از خاورمیانه به سمت آسیای جنوب شرقی در راستای مهار امپریالیسم چین می‌باشد.

چهارم - دیگر خودویژگی جدید منطقه‌ای در این فرایند انتقال صفبندی بین‌المللی بین دو بلوک امپریالیستی جهانی در نظم جدید به صفبندی بین رژیم مطلقه فقهاتی با کشورهای عربی تحت هژمونی رژیم آپارتاید اسرائیل و در لوای پیمان عبری - عربی ابراهیم و یا تشکیل ناتو عربی می‌باشد.

پنجم - همراه با صفبندی جدید توسط قدرت‌های منطقه و در رأس آن رقابت قدرت منطقه‌ای بین رژیم مطلقه فقهاتی و رژیم آپارتاید اسرائیل و رژیم ارتجاعی عربستان سعودی این امر باعث باز تقسیم کشورهای منطقه در چارچوب پیوند با بلوک‌های قدرت‌های منطقه‌ای شده است. علی‌هذا، در این رابطه است که ما شاهد بی‌ثباتی سیاسی گسترده در کشورهای منطقه از جمله در عراق و لبنان و غیره می‌باشیم که بی‌شک این بی‌ثباتی‌های سیاسی منطقه مولود و سنتز همین دخالت‌های قدرت‌های منطقه‌ای در راستای بلوک بندی رقابت قدرت بین خودشان می‌باشد؛ که البته این رقابت قدرت‌های منطقه‌ای آنچنانکه فوقاً هم اشاره کردیم، به سمت جنگ‌های همه‌جانبه هژمونی طلبانه بین رژیم مطلقه فقهاتی و رژیم آپارتاید اسرائیل پیش می‌رود. البته رژیم آپارتاید اسرائیل در این شرایط به دنبال شروع فوری این جنگ با حمایت امپریالیسم آمریکا و ارتجاع منطقه می‌باشد (که ترورها و حملات تخریبی و تجاوزات نظامی رژیم آپارتاید اسرائیل در این شرایط باید در این رابطه تحلیل بکنیم) در صورتی که رژیم

مطلقه فقهاتی به دنبال به تعویق انداختن این جنگ جهت تغییر معادله‌های قدرت در منطقه به سود خود می‌باشد.

ششم - دیگر خودویژگی جدید منطقه در فرایند جدید انتقال نظم جهانی، تغییر معادله‌های بین‌المللی قدرت در منطقه می‌باشد که در رأس آنها باید به برتری قدرت دو امپریالیسم روسیه و چین نسبت به قدرت امپریالیست‌های کهنه به سرکردگی امپریالیسم آمریکا اشاره کنیم. البته همین تغییر معادله‌های قدرت‌های بین‌المللی در منطقه باعث گردیده است که دولت بشار اسد در سوریه باقی بماند و قدرت‌های ارتجاعی منطقه و ناتو و امپریالیسم‌های کهنه با صرف آن همه هزینه نتوانند رژیم بشار اسد را در سوریه سرنگون نمایند.

هفتم - دیگر خودویژگی جدید منطقه خاورمیانه در فرایند جدید انتقال نظم جهانی، تلاش امپریالیسم چین در چارچوب پروژه عظیم اقتصادی خود تحت عنوان «یک کمربند - یک جاده یا جاده ابریشم»، جهت جایگزین کردن قدرت اقتصادی خودش به جای قدرت اقتصادی امپریالیست‌های کهنه به سرکردگی امپریالیسم آمریکا می‌باشد که البته در این رابطه امپریالیسم چین توانسته است موفقیت‌های بزرگی هم کسب بکند.

هشتم - از دیگر خودویژگی‌های جدید منطقه خاورمیانه در فرایند جدید انتقال نظم جهانی عقب‌نشینی امپریالیسم آمریکا از انجام پروژه خاورمیانه بزرگ، پس از شکست تجاوز و اشغال نظامی افغانستان و عراق و لیبی و سوریه است. لازم به ذکر است که در سال ۲۰۰۱ که بوش پسر تجاوز نظامی به خاورمیانه و در رأس آنها به افغانستان و عراق را شروع کرد، این تجاوز نظامی امپریالیستی خود را در چارچوب دستیابی به خاورمیانه بزرگ تحت هژمونی رژیم آپارتاید اسرائیل انجام داد.

البته ادعا و شعار بوش پسر این بود که می‌خواهد دموکراسی به کشورهای خاورمیانه ببرد که پس از ۲۰ سال مولود این شعار دموکراسی خواهانه خودشان این شد که دو دستی قدرت را در افغانستان تحویل همان طالبان دادند و در عراق تحویل جریان شیعیان حامی رژیم مطلقه فقهاتی دادند و در سوریه باعث استحکام رژیم بشار اسد شدند و در لیبی نظام ملوک الطوائفی را جایگزین نظام گذشته قذافی کردند.

نهم - از دیگر خودویژگی‌های جدید منطقه خاورمیانه در فرایند جدید انتقال نظم جهانی، جایگزین شدن تضاد کشورهای عربی با رژیم مطلقه فقهاتی به جای تضاد رژیم آپارتاید اسرائیل با فلسطینی‌ها و اعراب است.

دهم - از دیگر خودویژگی‌های جدید منطقه خاورمیانه در فرایند جدید، انتقال نظم جهانی تغییر اولویت مسئله فلسطین برای کشورهای عربی است. عنایت داشته باشیم که از زمان تأسیس رژیم آپارتاید اسرائیل در فرایند پسا جنگ دوم جهانی در قرن بیستم، اولویت اول کشورهای عربی مبارزه با رژیم آپارتاید اسرائیل و مسئله فلسطین بود، اما در فرایند فعلی اولویت اول کشورهای عربی مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی و مهار کردن قدرت این رژیم می‌باشد. باری، در این رابطه است که باید سفر جو بایدن در این شرایط به منطقه و سفر پوتین در ۲۲ تیرماه به ایران و الحاق دانمارک و سوئد به ناتو و موضع‌گیری کمال خرازی در ۲۶ تیرماه در باره توانمندی رژیم مطلقه فقهاتی جهت ساخت بمب اتم و پیروزی روسیه در جنگ اقتصادی با اردوگاه مقابل در بستر جنگ با اوکراین و شکست بن‌بست برجام در این شرایط و سیاست امپریالیسم آمریکا و دولت جو بایدن برای تشکیل ناتو عربی در منطقه و صحبت خامنه‌ای در ملاقات با پوتین در حمایت از روسیه در جنگ با اوکراین (که گفت «اگر روسیه به اوکراین حمله نمی‌کرد

آنها به روسیه حمله می‌کردند») همه و همه باید در این شرایط در چارچوب همان فرایند انتقال نظم جهانی تک قطبی کهنه گذشته به نظم جدید چند قطبی تعریف و تحلیل و تفسیر بکنیم.

در خصوص تحلیل داخل ایران در این شرایط باید بیش از همه بر آرایش بحران‌های داخلی تکیه بکنیم. از اینجاست که می‌توانیم بحران‌های موجود در جامعه ایران را بدین صورت آرایش بدهیم: بحران اقتصادی، بحران طبقاتی، بحران ساختار سرمایه‌داری نفتی و رانتی و وابسته حاکم، بحران زیست محیطی، بحران اجتماعی، بحران فرهنگی و بحران سیاسی.

باری، هر چند در این شرایط جامعه بزرگ ایران و رژیم مطلقه فقهاتی در دایره بن‌بست طوفان هزار توی بحران‌های مرکب قرار دارند، ولی آنچه در شرایط فعلی باعث بحران بزرگتری در جامعه ایران شده است، «بحران بین شرایط عینی و شرایط ذهنی در جامعه ایران است». به این ترتیب که «در شرایط فعلی در جامعه بزرگ ایران اگر شرایط عینی تحول انقلابی را در کادر همین بن‌بست طوفان هزار توی بحران‌های مرکب از رأس تا ذیل تعریف بکنیم، باید شرایط ذهنی تحول انقلابی در جامعه ایران را به صورت ضعف در آگاهی‌یابی و ضعف در سازمان‌یابی تعریف بکنیم» که در این چارچوب می‌توانیم به ضرس قاطع داوری کنیم که «در این شرایط بزرگترین بحران در جامعه بزرگ امروز ایران، بحران شرایط ذهنی و شرایط عینی تحول انقلابی است»؛ یعنی در جامعه امروز ایران شرایط ذهنی تحول انقلابی از شرایط عینی عقب‌تر می‌باشد که همین امر باعث گردیده است که پس از ۴۳ عمر جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی در جامعه بزرگ ایران، این جنبش‌ها هنوز نتوانسته‌اند توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود تغییر بدهند. ▶

پایان

اقتصاد ایران در آستانه انتقال

از مرحله بحران به مرحله فروپاشی اقتصادی

می‌باشد و در مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی موجود بحران اقتصادی خود نمایشگر بحران ساختاری اقتصاد کشور است که در این شرایط روندی به سوی فروپاشی اقتصادی پیدا کرده است؛ که البته از مهمترین آثار این استحاله بحران ساختاری اقتصادی ایران به سمت مرحله فروپاشی اقتصادی، افزایش شاخص فلاکت و ضریب جینی یا شکاف عمیق طبقاتی در جامعه بزرگ ایران می‌باشد که طبق گزارش مرکز پژوهش‌های اتاق‌های بازرگانی ایران، شاخص فلاکت در عرض ۵ سال گذشته در کشور ایران ۲/۵ برابر شده است. عنایت داشته باشیم که شاخص فلاکت کشور نشان دهنده حاصل جمع نرخ تورم و نرخ بیکاری است که در سال گذشته ۴۹/۱ درصد اعلام شده است. همچنین ضریب جینی که از شاخص‌های نشان دهنده وضعیت درآمدی و توزیع ثروت در کشور می‌باشد و بین صفر و یک تعریف می‌شود و هر چه به یک نزدیک‌تر بشود، نشان دهنده افزایش نابرابری در توزیع ثروت در کشور می‌باشد، اکنون طبق گزارش‌های رسمی خود رژیم به اوج بی‌سابقه در

طبق آخرین گزارش مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نرخ تورم نقطه به نقطه در تیرماه ۱۴۰۱ نسبت به تیرماه سال گذشته ۵۴ درصد می‌باشد، باز طبق همین گزارش (مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) تورم نقطه به نقطه مواد غذایی نسبت به سال گذشته بالای ۹۰ درصد می‌باشد. البته برخی از کالاهای اساسی مواد غذایی مورد نیاز مردم چند صد درصد گران‌تر شده است. همچنین نرخ تورم ماهانه در تیرماه ۱۴۰۱ نسبت به ماه قبل (خرداد ماه ۱۴۰۱) طبق گزارش مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، ۱۳/۵ درصد بوده است که بالاترین نرخ تورم ماهانه در تاریخ ایران می‌باشد؛ و چنین ارقامی در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی هم بی‌سابقه بوده است. معنای دیگر این آمار رسمی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم آن است که مردم ایران امسال بطور متوسط برای تأمین زندگی خود ۵۴ درصد نسبت به سال گذشته هزینه بیشتری پرداخت کرده‌اند. هر چند که اعداد شاخص کل در تیرماه ۱۴۰۱ نسبت به ماه قبل آن نشان می‌دهد که نرخ تورم واقعی بسیار بالاتر از این ارقام می‌باشد؛ اما از آنجائیکه در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول ۴۳ سال گذشته) آمارهای اقتصادی مانند دیگر آمارهای اعلام شده توسط این رژیم، تابعی از مسائل و ملاحظات امنیتی می‌باشند، لہذا تمامی این آمارهای رسمی توسط نهادهای امنیتی رژیم چکش‌کاری امنیتی می‌شوند در نتیجه هرگز قابل اعتماد نیستند. ولی با این تفاسیر همین آمار و گزارش‌های رسمی مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشان می‌دهد که در طول چهار ماه سال جاری و در دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، نرخ تورم به ۵۴ درصد رسیده است که در تاریخ گذشته ایران بی‌سابقه بوده است؛ و به همین دلیل است صندوق بین‌المللی پول در گزارش اقتصادی امسال خود اعلام کرد که رتبه نرخ تورم در ایران پس از کشور ونزوئلا در جهان، دوم می‌باشد.

قابل ذکر است که معضل سیر صعودی نرخ تورم و کاهش سریع تولید ناخالص داخلی هر دو از شاخص‌های تشدید و بن بست بحران اقتصادی

طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم رسیده است. بدین خاطر در همین رابطه است که طبق آخرین گزارش مرکز آمار ایران، «فاصله تورمی فقیر و غنی در تیرماه سال ۱۴۰۱ به اوج خود رسیده است» زیرا طبق همین گزارش، در تیرماه ۱۴۰۱ تورم برای پائین‌ترین دهک جامعه ایران به صورت نقطه به نقطه ۶۷ درصد بوده است، در صورتی که تورم در تیرماه ۱۴۰۱ برای پر درآمدترین دهک جامعه ایران ۴۹ درصد بوده است؛ که خود این گزارش مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشان دهنده آن است که در تیرماه ۱۴۰۱ تفاوت تورم برای پائین‌ترین دهک جامعه ایران با پر درآمدترین دهک جامعه ایران ۱۸ درصد بوده است. بی‌شک معنای دیگر این آمار آن است که «پائینی‌های جامعه بزرگ ایران ۱۸ درصد بیشتر از پر درآمدترین دهک جامعه ایران اسیر سونامی تورم شده‌اند.»

لازم به ذکر است که وقتی تورم بین دهک پائینی‌های جامعه با پر درآمدترین دهک جامعه تفاوت داشته باشد، خود همین امر باعث بیشتر شدن شکاف طبقاتی در جامعه می‌شود. بر این مطلب بیافزائیم که طبق گزارش مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در اردیبهشت ماه ۱۴۰۱ (قبل از شروع پروژه حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی توسط دولت پادگانی ابراهیم رئیسی) نرخ تورم برای پائین‌ترین دهک جامعه ایران با نرخ تورم برای پر درآمدترین دهک جامعه ایران برابر بوده است؛ اما در تیرماه ۱۴۰۱ با اجرای پروژه حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی (توسط دولت پادگانی ابراهیم رئیسی) تورم تحمیلی بر پائین‌ترین دهک جامعه ایران ۱۸ درصد بیشتر از تورم تحمیلی بر پر درآمدترین دهک جامعه ایران شده است؛ به بیان دیگر تفاوت فشار تورمی بین دو دهک بالا و پائین جامعه ایران که در اردیبهشت ماه ۱۴۰۱ (قبل از اجرای پروژه حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی توسط دولت پادگانی ابراهیم رئیسی) صفر بوده است، در تیرماه ۱۴۰۱ با اجرای این پروژه به ۱۸

درصد رسیده است. البته علت این امر هم آن است که دهک‌های پائینی جامعه ایران از کالاهای خوراکی استفاده می‌کنند که در طول ۳ ماه گذشته با اجرای پروژه حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی، بعضی از این کالاهای خوراکی بیش از ۲۰۰ درصد گران‌تر شده‌اند. به طوری که طبق گزارش مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول سه ماه گذشته کالاهای خوراکی به صورت میانگین بیش از ۶۷ درصد گران‌تر شده‌اند و البته این در شرایطی است که در همین زمان هزینه مسکن و هزینه دارو بیش از ۸۰ درصد رشد کرده است.

از اینجا است که باید بگوئیم که در طول سه ماه گذشته در رابطه با سونامی گرانی در کشور ایران، امواج پی در پی این سونامی گرانی به یکدیگر پیوسته بوده در نتیجه همین امر باعث ایجاد روندی بی‌سابقه از تورم افسار گسیخته در کشور ایران شده است که تنها محدود به ارزاق عمومی نمی‌شود، بلکه سایر کالاها و خدمات مانند مسکن و خدمات درمانی و بهداشت و حمل و نقل و غیره را هم در بر گرفته است. بر این مطلب بیافزائیم که دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در ادامه کوچک کردن سفره‌های مردم نگون بخت ایران و غارت ته مانده این سفره‌ها که نان خالی می‌باشد، در ادامه همین پروژه حذف یارانه‌ها و اجرای برنامه نئولیبرالیستی صندوق بین‌المللی پول، در این شرایط به دنبال کوپنی یا کالا برگی کردن نان یا قوت لایموت مردم ایران می‌باشد. به این ترتیب که با قرار دادن پایانه یا کارتخوان مخصوص در نانوائی‌ها همراه با آزاد کردن قیمت آرد و نان و حذف یارانه‌ها، نان را برای مردم ایران جیره‌بندی بکنند و به هر نفر روزانه ۳۱۰ گرم نان (با استفاده از کالا برگ الکترونیکی یا کد ملی افراد توسط کارتخوان‌های مخصوص نصب شده در نانوائی‌ها با قیمت سابق تحویل) بدهند و هرگونه خرید نان به میزان بیش از سهمیه تعیین شده باید بدون استفاده از قیمت فوق به صورت آزاد خریداری بشود. مع هذا، هم اکنون پیداست که اجرای این طرح دیگر

دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، مشکلات مضاعفی برای تهیه قوت لایموت اغلب خانوارهای ایرانی ایجاد خواهد کرد.

بی‌شک، باید داوری کنیم که این سونامی گرانی طبق گزارش‌های کارگزاران خود رژیم باعث شده است که متجاوز از ۸۰ درصد جمعیت ایران به زیر خط فقر سقوط کنند و این آتش آنقدر شور شده است که حتی سر و صدای آشپزهای خود رژیم مطلقه فقاهتی هم بلند کرده است؛ تا آنجا که طبق گزارش علی دیزجی معاون اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم دادگستری تهران، تنها در شهر تهران بیش از چهار هزار پانصد کودک به طور منظم برای تأمین حداقل معیشت خود زباله‌گردی می‌کنند؛ و باز در همین رابطه است که طبق آمارهای رسمی خود رژیم سه و چهارم جمعیت کشور ایران حتی دسترسی به داروهای مورد نیاز خود هم ندارند. لازم به ذکر است که از جمعیت ۸۵ میلیون نفری ایران، بیش از ۲۳ میلیون نفر در روستاها زندگی می‌کنند و بیش از ۲۲ میلیون نفر حاشیه‌نشینان شهری هستند. لذا، طبق گزارش نجف آبادی، عضو کمیسیون بهداشت و درمان مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، بهای داروهای وارداتی در سه ماه گذشته حداقل بین سه تا پنج برابر افزایش پیدا کرده است.

باری، به همین دلیل است که رشد سرسام‌آور قیمت کالاها و خدمات همگانی در ماه‌های اخیر سبب افزایش هزینه سبد معیشتی ۱۴ میلیون خانوار کارگری (که حداقل ۴۲ میلیون نفر از جمعیت ایران می‌باشند) هم شده است. لذا از آنجائیکه میزان حداقل مزد مصوبه شورای عالی کار برای سال جاری (که ماهانه مبلغ ۴ میلیون و ۱۷۹ هزار و ۷۵۰ تومان می‌باشد) تنها ۳۵ درصد حداقل هزینه سبد معیشت خانوارهای کارگری را تأمین می‌نماید، با در نظر گرفتن حداقل تورم ۵۴ درصدی اعلام شده رسمی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، خود این امر نشان دهنده آن است که ۴۲ میلیون نفر

خانوار کارگری ایران نسبت به سال گذشته ۲۴ درصد فقیرتر شده‌اند و سفره آنها کوچک‌تر شده است. عنایت داشته باشیم که طبق برآوردهای اعلام شده در فرایند اجرای برنامه تعدیل ساختاری و به دنبال حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی و آزادسازی قیمت‌ها (توسط دولت پادگانی ابراهیم رئیسی) و بر پایه تورم رسمی ۵۴ درصدی اعلام شده مرکز آمار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، حداقل هزینه سبد معیشتی خانوار کارگری ایران در سه ماه گذشته به بیش از ۱۶ میلیون تومان رسیده است؛ که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم حداقل دستمزد کنونی مصوبه شورای عالی کار در سال جاری، کمتر از ۳۵ درصد هزینه معیشتی‌شان را پوشش می‌دهد. لذا در همین رابطه است که طبق گزارش خبرگزاری تسنیم، «در این شرایط بیش از ۸۰ درصد کارگران ایران زیر خط مرگ قرار گرفته‌اند» که معنای دیگر این حرف آن است که بیش از ۸۰ درصد کارگران ایران در این شرایط از خط فقر نسبی و خط فقر مطلق هم عبور کرده‌اند و به زیر خط مرگ رسیده‌اند؛ به بیان دیگر بیش از ۸۰ درصد کارگران ایران، حتی از تأمین حداقل‌های ضروری زندگی هم محروم هستند و از تأمین نان خالی بخور و نمیر هم محرومند.

افزایش ۱۳۰ درصدی قیمت برنج همراه با افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت ماکارونی و افزایش قیمت یکباره آرد صنف و صنعت، به ازای هر کیلو از مبلغ ۲۵۰۰ تومان به ۱۷ هزار تومان و آزادسازی یکباره کالاهای ضروری مورد نیاز مردم (اعم از روغن، تخم مرغ، لبنیات و گوشت مرغ توسط دولت پادگانی ابراهیم رئیسی) فاجعه فروپاشی اقتصادی و سقوط شتابان معیشت مردم ایران به زیر خط فقر و فلاکت در طول سه ماه گذشته به نمایش می‌گذارد؛ و در این شرایط کار به جایی رسیده است که «حتی نان خالی آخرین بازمانده سفره‌های مردم نگون‌بخت ایران هم در این شرایط بدل به مواد لاکچری شده است». لذا در همین رابطه است که وزارت

کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در گزارشی که منتشر کرده است اعلام کرده است که مصرف گوشت و برنج در میان شهروندان ایرانی به طور میانگین نصف شده است و مصرف لبنیات و تخم مرغ و روغن هم به شکل محسوسی کاهش پیدا کرده است.

باری، سقوط آزاد ارزش پول ملی همراه با سیر صعودی هزینه‌های زندگی و آشفته‌گی اقتصاد کشور به لحاظ برنامه‌ریزی و وابستگی اقتصاد کشور به نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی حاکم و اجرای پی در پی سیاست‌های نئولیبرالیستی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و نهادینه شدن فساد فراگیر چند لایه‌ای ساختاری و سیستمی در همه ارکان نظام مطلقه فقهاتی حاکم و ناکارآمدی مطلق رژیم در حل طوفان هزار توی بحران‌های مرکب و اقتصاد غارت - غنیمتی رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۳ سال گذشته توسط انواع نهادهای غارتگر حکومتی (از سپاه تا آستان قدس و بنیاد به اصطلاح مستضعفان و انواع هلدینگ‌های ثروت ملی) همه و همه باعث گردیده است که در این شرایط شیرازه اقتصاد کشور از هم پاشانده شود و بحران مزمن اقتصادی وارد فرایند فروپاشی بشود. همچنین باعث شده است که «اقتصاد کشور به جای یک اقتصاد مولد، ثروت‌زا و پویا و دانش‌محور و با رشد اقتصادی بالا و در پیوند با اقتصاد جهانی، بدل به یک اقتصاد مصرفی، رانتی، دلالی و غیر رقابتی و توزیعی که در انحصار بزرگترین کارتل جهان یعنی سپاه پاسداران و بنیادهای حکومتی قرار بگیرد»؛ که حاصل این همه آن شده است که کشور ایران با دارا بودن بیش از ۱۱ درصد ذخائر نفتی جهان و بیش از ۱۵ درصد ذخایر گازی جهان و داشتن میلیاردها تن زغال سنگ، سنگ آهن، سنگ مس، سرب، روی و سایر معادن ارزشمند همراه با تنوع شرایط آب و هوایی و دسترسی به دریاها و زمین‌های حاصلخیز و مراتع و جنگل‌ها و دارا بودن جمعیت جوان و باسواد و نیروی بالای تحصیل‌کرده و

متخصص و موقعیت استراتژیک جغرافیایی - سیاسی و داشتن امکانات مساعد برای پیشبرد امر توسعه پایدار و انسانی و پی‌ریزی اقتصاد پویا و تأمین رفاه اجتماعی، طبق گزارش اقتصادی امسال صندوق بین‌المللی پول در رابطه با رتبه‌بندی نرخ تورم در جهان، کشور ایران از این بابت پس از ونزوئلا در مرتبه دوم نرخ تورم در جهان قرار دارد.

باری، اگر ریشه بحران مزمن اقتصادی کشور ایران (در طول ۴۳ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) ریشه ساختار اقتصادی تعریف بکنیم، بدون تردید در خصوص ریشه سونامی گرانی و تورم در سه ماه گذشته باید بر ناکارآمدی و عدم مدیریت در راستای بازسازی اقتصاد مصرفی و رانتی و دلالی و غیر رقابتی و در انحصار کارتل سپاه تکیه بکنیم. لذا، برای فهم این مهم در خصوص یکی از علل شکل‌گیری سونامی گرانی و تورم در سه ماه گذشته، در اینجا به ذکر گزارشی از ناصر همتی رئیس پیشین بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌پردازیم: طبق گزارش ناصر همتی عامل سونامی گرانی در سه ماه گذشته، حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی و نرخ رشد نقدینگی (توسط دولت پادگانی ابراهیم رئیسی) می‌باشد. مطابق این گزارش ناصر همتی (دولت پادگانی ابراهیم رئیسی) «تنها در نه ماه اول عمر این دولت، بیش از ۲۰۰ هزار میلیارد تومان اضافه برداشت از بانک‌ها داشته است»؛ و در این رابطه «دولت رئیسی با رشد ۱۴۰ درصدی نقدینگی در طول ۹ ماه رکورد افزایش پایه پولی کشور در طول ۴۳ سال گذشته (عمر رژیم مطلقه فقهاتی) را شکسته است». یادآوری می‌کنیم که طبق گزارش بانک مرکزی، دولت پادگانی رئیسی «تنها در سه ماه اول عمر دولت خود بیش از ۴۹ هزار میلیارد تومان پایه پولی کشور را رشد داده است، مضافاً اینکه در همین زمان سه ماهه دولت پادگانی ابراهیم رئیسی ۵۰ هزار میلیارد تومان هم اوراق بدهی منتشر کرده است.»

قابل ذکر است که بانک مرکزی از ارگان‌های اصلی هدایت متغیرها اقتصادی است که در نظام سرمایه‌داری و بازار آزاد می‌تواند با اعمال سیاست‌های پولی صحیح، نرخ تورم را کنترل کند و از میزان کسری بودجه دولت بکاهد و به رشد تولید ملی سرعت ببخشد که البته لازمه انجام این همه در گرو استقلال بانک مرکزی از دولت می‌باشد و معنای استقلال بانک مرکزی از دولت، جدائی سیاست‌های پولی از سیاست‌های مالی در نظام اقتصاد سرمایه‌داری است، اما متأسفانه در طول ۴۳ سال گذشته (عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در چارچوب نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی، بانک مرکزی تحت تسلط مطلق حکومت و دولت قرار داشته است، در نتیجه همین امر باعث شده است که در طول ۴۳ سال گذشته، بانک مرکزی در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بدل به ابزاری در دست حکومت و دولت بشود تا دولت و حکومت به میل خود و به هر میزانی که خواسته باشند به انتشار پول به منظور تأمین کسری بودجه نجومی خود بپردازد.

باری، در شرایطی که گزارش رسمی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از عبور تورم از ۵۴ درصد در تیرماه ۱۴۰۱ خبر می‌دهد (با اینکه رصد بازار نشان می‌دهد که قیمت بسیاری از کالاهای مصرفی مورد نیاز مردم نگون‌بخت ایران تا بیش از ۲۰۰ درصد در طول ۳ ماه گذشته گران‌تر شده است) افزایش گرانی و تورم در جامعه امروز ایران، روندی روزمره و ساعت‌مره پیدا کرده است، بدین خاطر قطعاً می‌توان داوری کرد که نرخ تورم تا آخر سال ۱۴۰۱ بالای ۵۰ درصد باقی بماند. یادمان باشد که این در شرایطی است که طبق گزارش وزیر نفت دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، درآمد نفتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول چهار ماهه سال ۱۴۰۱ شش برابر درآمد نفتی سال گذشته این رژیم بوده است. همچنین طبق گزارش وزیر اقتصاد دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، کل درآمد دولت رئیسی در چهار ماه اول سال جاری،

۱/۵ برابر کل درآمد سال گذشته می‌باشد؛ و البته همه این مربوط به شرایطی می‌باشد که «هنوز توافق برجام توسط امپریالیسم آمریکا به امضاء نرسیده است و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در محاصره همه جانبه اقتصادی سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا می‌باشد و دلارهای نفتی فروخته شده سال‌های گذشته همچنان در بانک‌های خارجی بلوکه شده است و بیش از ۴۰ میلیون بشکه نفت ایران در کشتی‌های نفتکش در اطراف سنگاپور بر روی دریا شناور می‌باشند و آماده ورود به بازار نفتی توسط توافق برجام هستند.»

بدون تردید، سونامی عظیم تورم قیمت‌ها در این شرایط به نوبه خود باعث تشدید رکود مزمن موجود در اقتصاد ایران شده است زیرا در وهله نخست «این سونامی عظیم تورم باعث گردیده تا بخشی از کالاها و خدمات مورد نیاز عمومی مردم ایران را از دسترس خانوارهای کارگر و کارمند و بازنشسته و مستمری‌بگیر و ۲۲ میلیون نفر حاشیه‌نشینان شهری خارج بکند» لذا همین امر نیز «باعث کساد و رکود در بخش فعالیت‌های اقتصادی کشور شده است که البته همین امر باعث تسریع در فروپاشی اقتصاد بحران‌زده ایران شده است.»

پر پیداست که در این شرایط پرداخت یارانه ۳۰۰ یا ۴۰۰ هزار تومانی ماهانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هرگز جبران سونامی افزایش قیمت مایحتاج عمومی خانوارهای تهیدست و زحمتکش و کم درآمد (که طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی بیش از ۸۰ درصد جمعیت جامعه بزرگ ایران می‌باشند) نمی‌کند. یادآوری می‌کنیم که بر اساس فهرست اعلام شده وزارت تعاون دولت پادگانی ابراهیم رئیسی مشمولان یارانه بگیر نقدی در کشور حدود ۲۳ میلیون و ۶۸۰ هزار خانوار است که ۷۲ میلیون نفر ایرانی را در بر می‌گیرد. بیافزاییم که طبق گزارش مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، تنها در دوره سه ساله ۹۶ تا ۹۹ جمعیت زیر خط فقر در ایران بیش از دو برابر شده است. علی‌هذا،

سونامی یا سیر صعودی قیمت‌ها و پائین بودن درآمد مزدبگیران و حقوق بگیران اعم از کارگر و کارمندان در این شرایط باعث گسترش فقر مطلق میلیون‌ها ایرانی شده است؛ که منفی شدن رشد جمعیت در کشور طبق گزارش مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی، همراه با افزایش طلاق و کاهش ازدواج‌ها و از هم پاشیدن خانواده‌ها و افزایش خودکشی‌ها تنها نمایش نوک کوه یخ در جامعه ایران می‌باشد.

ماحصل اینکه، دستاورد آخرین پروژه نئولیبرالیستی حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که در سه ماه گذشته توسط دولت پادگانی ابراهیم رئیسی به اجرا درآمده است، حاصلی جز تشدید فقر و محرومیت برای مردم نگون بخت ایران نداشته است که البته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط همچنان مانند ۴۳ سال گذشته تلاش می‌کند تا توسط شیوه صدقه دهی یا پرداخت مستقیم یارانه، بخش عمده منابع و دارائی‌های متعلق به مردم را توسط حذف یارانه‌های غیر نقدی (مثل حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی) در اختیار خود قرار بدهد. نباید فراموش کنیم که «بیکاری و گرانی سرسام‌آور و تورم فزاینده و شدت یافتن بحران مسکن، موضوعی نیست که از دولت پادگانی ابراهیم رئیسی شروع شده باشد بلکه از جمله ره‌آوردهای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته می‌باشد.»

باری در این رابطه است که کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در تعریف وظایف پیش روی امروز خود باید عنایت داشته باشند که:

۱- بن‌بست در طوفان هزار توی بحران‌های مرکب امروز کشور ایران، یک شبه تکوین پیدا نکرده است، بلکه محصول انباشت مجموعه‌ای از مسائل ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد. بدیهی است که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که بحران اقتصادی در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ریشه ساختاری دارد و با

موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پیوند ناگسستنی دارد و محصول پارامترهائی می‌باشد که از جمله آنها عبارتند از:

الف - جایگزینی مدیریت فقهی و سنتی و حجره‌ای و محفلی و جناحی و بانندی و فاسد به جای مدیریت علمی و تخصصی و مبتنی بر برنامه‌ریزی و استوار بر دموکراسی مشارکتی و شورائی و شایسته سالار.

ب - جایگزین شدن رشد ناهنجار و رانتی بخش‌های تجاری و خدماتی و دلالی به جای ساختار تولیدی - صنعتی.

ج - جایگزین شدن یک اقتصاد مصرفی و رانتی و دلالی و غیر رقابتی به جای یک اقتصاد مولد و پویا و رقابتی و دانش‌محو.

۲ - کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش خود و در راستای آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی کنش‌گران جنبش‌های مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین باید تلاش کنند که در حاشیه میدان جنبشی این جنبش‌ها قرار نگیرند، بلکه با حضور تمام عیار میدانی این جنبش‌ها رسالت اجتماعی و تاریخی خود را به انجام برسانند.

۳ - کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط لازم است که واقف باشند که به علت بن‌بست در طوفان هزار توی بحران‌های مرکب، این بحران‌ها وارد مرحله فروپاشی شده‌اند که البته در رأس همه این طوفان هزار توی بحران‌های مرکب، بحران اقتصادی قرار دارد. به خصوص که در طول چهار ماه گذشته با ادامه برنامه نئولیبرالیستی حذف یارانه‌ها و حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی توسط دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، روند مرحله فروپاشی اقتصادی جهش پیدا کرده است، بنابراین همین امر باعث گردیده «تا توان تحمل گروه‌های اجتماعی یا اکثریت جامعه بزرگ ایران

از بین برود و آنها را (با شعار: «تنها کف خیابون - بدست میاد حقمون») به عرصه میدانی بکشاند» بنابراین، «پیوند افقی و عمودی با این جنبش‌های دینامیک مطالباتی جزء وظایف محوری کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد.»

۴ - کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید عنایت داشته باشند که تجربه ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم این واقعیت را برای ما آفتابی کرده است که رمز حیات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، پیوسته و علی‌الدوام مولود و سنتز تکیه این رژیم بر بحران‌های همه‌جانبه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و غیره می‌باشد. علی‌ایحال، همین امر باعث شده است تا رژیم مطلقه فقهاتی «جهت‌مهار بحران‌های مرکب هزار توی موجود در کشور ایران (به علت ناکارآمدی پیوسته و علی‌الدوام خود) فقط و فقط به دنبال سرکوب حرکت‌های اعتراضی در اشکال مختلف آن باشد». بدون تردید ضعف شرایط ذهنی جامعه ایران که به صورت عدم آگاهی‌یابی و عدم سازمان‌یابی کنش‌گران جنبش‌های اجتماعی در طول ۴۳ سال گذشته خود را نشان داده است، عامل موفقیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سرکوب این جنبش‌ها و در تغییر توازن قوا به سود خود و رمز بقای این رژیم در طول ۴۳ سال گذشته بوده است. علی‌هذا، در همین رابطه است که به صورت فرموله شده می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «آسیب بزرگ جامعه جنبشی امروز ایران در سه جبهه بزرگ صنفی و مدنی و سیاسی اختلاف فاز میان شرایط عینی و شرایط ذهنی می‌باشد» بنابراین تا زمانی که «در جامعه ایران، در غیبت شرایط ذهنی تنها شرایط عینی عامل حرکت کنش‌گران جنبش‌های اعتراضی بشوند، حرکت‌های اعتراضی صورت‌پراکنده و کارگاهی و صنفی محض و متمیزه و مطالباتی حداقلی دارند.»

پر واضح است که «به موازات شکل‌گیری شرایط ذهنی برای این جنبش‌ها و حرکت‌های اعتراضی و به موازات

اولویت پیدا کردن شرایط ذهنی بر شرایط عینی، آن هم به شکل ارگانیک و دیالکتیکی (نه مکانیکی تزریق شده از بالا) شرایط برای اعتلای دموکراتیک و دینامیک این جنبش‌ها فراهم می‌گردد» و اگر «تکوین شرایط ذهنی دینامیک و دموکراتیک در کادر آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش تعریف نکنیم، بدون تردید وظیفه محوری کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط تنها در این رابطه قابل تعریف می‌باشد.»

۵ - کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران عنایت داشته باشند که تجربه ۴۳ عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به ما نشان داده است که «در چارچوب قانون اساسی ولایتمدار و نظریه استبدادساز ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقهاتی، این رژیم اصلاح‌ناپذیر می‌باشد» بنابراین «هرگونه تلاش در راستای بازتولید حرکت اصلاح‌طلب یا تحول‌خواه در چارچوب این رژیم آفتابه خرج لحیم کردن است». بی‌شک «تنها با تکیه بر استراتژی تحول‌انقلابی در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع عادلانه و دموکراتیک و اجتماعی قدرت و ثروت و اطلاعات است که می‌توان به آلترناتیو دموکراتیک با عضله نیرومند جنبش‌ها و شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین دست پیدا کرد.»

پایان

به عنوان نماد همیشگی و جاویدان نبرد تاریخی، جنبشی، آگاهی‌بخش، رهائی‌بخش، عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه جبهه حق با جبهه باطل می‌باشد

مسئولیت بر پایه آگاهی می‌دانند، نه شعار وظیفه و تکلیف بر پایه قدرت». به بیان دیگر هم اقبال و هم شریعتی «مسئولیت و وظیفه را بر پایه آگاهی تعریف می‌کنند نه بر پایه قدرت». شاید بهتر باشد که بگوئیم، در رویکرد اقبال و شریعتی، «حسین به عنوان معمار نمایشگاه بزرگ عاشورا، مسئولیت و وظیفه انسان در عرصه جامعه و تاریخ را سنتز آگاهی‌گری و آگاهی‌یابی و جنبش آگاهی‌بخش می‌داند، نه سنتز قدرت‌یابی نظامی و یا کسب قدرت سیاسی و مشارکت در حکومت و یا حاکم شدن بر قدرت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه.»

عاشرا - هم اقبال و هم شریعتی، عاشورا و مکتب حسین (راه حسین و راه عاشورا) را «راه آگاهی‌گری سیاسی و اجتماعی در چارچوب استراتژی اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی می‌دانند، نه راه کسب قدرت سیاسی و حکومت برای اجرای احکام فقهی، اسلام‌روایتی و اسلام فقهاتی در اشکال مختلف خوارجی و داعشی و غیره (شیعه

رابعاً - هم اقبال و هم شریعتی، حرکت امام حسین در پروسه تکوین عاشورای سال ۶۰ - ۶۱ هجری، «در پیوند با پروسه تکوین نظری و عملی توحید در تاریخ از ابراهیم تا پیامبر اسلام و از پیامبر اسلام تا امام علی و امام حسین تحلیل می‌کنند.»

خامساً - هم اقبال و هم شریعتی، عاشورا و مکتب حسین را «توسط جوهر دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی، علاوه بر نماد ضد زور و زور و تزویر حاکم، نماد مبارزه با اسلام دگماتیست فقهاتی خوارجی و اسلام دگماتیست روایتی و اسلام دگماتیست ولایتی و حکومتی و قدرت‌گرا نیز می‌دانند.»

سادساً - هم اقبال و هم شریعتی، عاشورا و مکتب حسین «به عنوان یک قاعده (نه استثناء) و یک شاخص و الگو (نه تکلیف و سنت) در راستای بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی در فرایند پسا وفات پیامبر اسلام الی زماننا هذا و به اهتزاز در آوردن پرچم جنبش رهائی‌بخش و جنبش عدالت‌خواهانه (پیامبر اسلام و امام علی) در بستر زمان و تاریخ می‌دانند.»

سابعاً - هم اقبال و هم شریعتی، عاشورا و مکتب (راه حسین و مسیر عاشورا) «تنها به عنوان یکی از مدل‌های استراتژی به حرکت درآوردن جامعه و راه مبارزه با نظام استبداد و نظام استحمار و نظام استثمار و نظام استعباد حاکم بر جامعه و تاریخ و راه بازسازی اسلام تطبیقی پیامبر اسلام و امام علی و راه بازشناسی تطبیقی جوهر حرکت همه انبیاء ابراهیمی و راه نیل به حقیقت در عرصه عمل و نظر می‌دانند، نه راه کسب قدرت سیاسی و نه راه برپائی حکومت اسلامی و نه راه اجرائی کردن اسلام فقهاتی در اشکال مختلف آن توسط قدرت و حکومت.»

ثامناً - هم اقبال و هم شریعتی، عاشورا و مکتب حسین (استراتژی عاشورا و یا راه حسین) را، تنها به عنوان «نماد استراتژی اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی در هر عصر و زمانی (آن هم به عنوان یک مدل و نمونه نه برنامه و پلاتفرم اجرائی) می‌دانند.»

تاسعاً - هم اقبال و هم شریعتی، عاشورا و مکتب حسین را «نماد شعار

و سنی) آن» و از همه مهمتر اینکه در رویکرد اقبال و هم شریعتی، عاشورا و مکتب حسین (راه عاشورا و راه حسین) «فقط و فقط بر اساس موازین عادی و انسانی و بشری صورت گرفته است، نه بر اساس علم غیب و غیره» و لذا به همین دلیل است که از نظر اقبال و شریعتی، «راه حسین و راه عاشورا برای همیشه می تواند یک سرمشق و الگو و مدل برای حرکت مسئولیت آفرین مردم بشود» یعنی در همین رابطه است که امام حسین در خطبه خود در روز عاشورا، در تعریف حرکتش می گوید:

«لَكُمْ فِي أُسْوَةِ - عمل من سرمشق شماست» (تاریخ طبری - ج ۴ - ص ۳۰۴)، به عبارت دیگر امام حسین در روز عاشورا با جمله «لَكُمْ فِي أُسْوَةِ»، «حرکت عاشورائی خودش را الگویی برای تاریخ اعلام می کند». آنچنانکه قرآن در سوره احزاب با آیه ۲۱ «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ - عمل پیامبر اسلام را سرمشق همیشگی مردم تعریف می نماید» بنابراین «برای اینکه راه پیامبر اسلام و راه حسین و عاشورا و بتواند برای ما سرمشق بشود، باید راه آنها به صورت بشری و علم عادی صورت گرفته باشد، نه به صورت ماوراء بشری یا علم غیب و علم لدنی و علم امامت و علم تکوینی و قس علی هذا»، بنابراین «تمامی رویکردهائی که به دنبال آن هستند که پای علم تکوینی و علم امامت و علم به غیب به عرصه تکوین پروسه عاشورا (توسط امام حسین) به میان بیاورند و یا برای تقدیس عاشورای حسین آن را به صورت فرا بشری و فرا انسانی و غیره تعریف بکنند و حسین را آگاه به زمان شهادت خودش بدانند، همه اینها در تبیین عاشورا و مکتب حسین رفتار رویکرد دگماتیستی و حداکثر انطباقی می شوند که حداقل فونکسیون این رویکردهای دگماتیستی و انطباقی به عاشورا، غیر بشری کردن عاشورا و راه حسین برای انسانها در بستر تاریخ می باشد، یعنی دیگر عاشورا و مکتب حسین نتواند الگویی و سرمشقی برای مردم بشود.»

بدیهی است که «آن عاشورا و آن راه حسینی می تواند

برای انسان و جامعه و تاریخ بشری دارای ارزش باشد که به صورت بشری و عادی و انسانی صورت گرفته باشد نه در شکل فرابشری». شاید بهتر باشد که بگوئیم «آن عاشورائی می تواند برای بشر الگو و اسوه و نمونه بشود که به صورت طبیعی و بشری و با علم عادی بشری صورت گرفته باشد، نه با علم غیب و یا علم لدنی و یا علم تکوینی و یا علم امامت و غیره». از اینجا است که می توانیم نتیجه گیری کنیم که «ما هم مانند اقبال و شریعتی عاشورا و راه حسین را یک راه بشری با معماری حسین می دانیم که توسط علم عادی آدمی شکل گرفته است، نه چیزی بیشتر از آن». لذا بدین ترتیب است که در این نوشتار هم ما باز مانند گذشته با همان رویکرد بشری و عادی عاشورا و راه حسین را مورد تحلیل و بازشناسی تطبیقی قرار می دهیم.

لذا، از همین آغاز با صراحت اعلام کنیم که «از نظر ما این غلط است که بگوئیم هدف امام حسین در معماری پروسه عاشورا (در طول پنج ماه دوازده روز یعنی از ۲۸ رجب سال ۶۱ تا دهم محرم سال ۶۱) این بوده است که خود و خانواده و یاران برگزیده اش را به کربلا ببرد تا کشته شوند و یا به اسیری بروند تا از این راه حکومت بنی امیه رسوا گردد و بدین وسیله اسلام زنده بشود» و همچنین «از نظر ما این غلط است که بگوئیم امام حسین می خواست خود را به کشتن بدهد تا بزرگترین پاداش را از خداوند دریافت کند» و باز «از نظر ما این غلط است که بگوئیم حرکت امام حسین در پروسه تکوین عاشورا دو وجهه دارد یکی وجهه ظاهری و دیگر وجهه باطنی، یعنی از نظر وجهه ظاهری امام حسین می خواسته در کوفه و عراق تشکیل حکومت به اصطلاح اسلامی بدهد، ولی از نظر باطنی امام حسین می دانسته که به کوفه نمی رسد و یا می دانسته که در کربلا شهید می شود.»

باری، برای دستیابی به تحلیل تطبیقی و بشری و عادی از عاشورای حسین و مرزبندی با تحلیل های انطباقی و دگماتیستی، نیازمند به تمهیدات نظری می باشیم که

عبارتند از:

الف - قبل از هر چیز باید به صورت تطبیقی (نه دگماتیستی و انطباقی) به این سؤال مهم پاسخ بدهیم که اصلاً چه نیازی به بازشناسی تطبیقی از عاشورا داریم؟ چرا که در خود «تبیین نیاز» ما به بازشناسی عاشورا باز سه رویکرد وجود دارد:

رویکرد اول - «رویکرد دگماتیستی شناخت عاشورا است»؛ که مطابق آن طرفداران این رویکرد «نیاز به بازشناسی عاشورا به خاطر یک سلسله عقاید فئاتیک ذهنی، جهت کسب شفاعت امام حسین در آخرت، یا جهت گریه کردن و کسب ثواب و اجر برای آخرت (در چارچوب اسلام روایتی) و یا (مانند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته) جهت بازتعریف اسلام حکومتی و اسلام قدرت‌گرا و اسلام شمشیرگرا و ولایت‌گرا و سرکوب‌گر و جهت حاکم کردن اسلام دگماتیستی زیارتی در راستای بسیج مردم مذهبی و در چارچوب رویکرد پوپولیسم مذهبی، تعریف می‌کنند.»

رویکرد دوم - «رویکرد انطباقی شناخت عاشورا است» که مطابق آن طرفداران این رویکرد «با بازشناسی عاشورا و مکتب حسین (در چارچوب تحلیل انطباقی از عاشورا و راه حسین) به دنبال تبیین استراتژی انطباقی و رویکرد انطباقی خود در عرصه سیاسی و اجتماعی هستند». یادآوری می‌کنیم که طرفداران این رویکرد در طول بیش از نیم قرن گذشته در راستای تبیین رویکرد چریک‌گرایی و ارتش خلقی و رویکرد خشونت‌گرا و آنتاگونیستی خود (در جامعه مذهبی ایران آن هم با گرایش شیعی آن) پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هستند که «عاشورا و راه حسین بهترین عرصه‌ای است که توسط آن ما می‌توانیم استراتژی و حتی تاکتیک‌های محوری قهرآمیز و چریک‌گرا و آنتاگونیستی خود را (به صورت انطباقی در جامعه مذهبی با گرایش شیعی آن) تبیین و تعریف بکنیم». البته در خصوص رویکرد دوم به شناخت عاشورا که همان رویکرد انطباقی می‌باشد

لازم است که عنایت داشته باشیم که خود این رویکرد در جامعه ایران دارای دو شاخه می‌باشند که عبارتند از:

۱- بخش رادیکال رویکرد انطباقی .

۲- بخش راست‌گرای رویکرد انطباقی .

ادامه دارد

«از نظر ما این غلط است که بگوئیم هدف امام حسین در معماری پروسس عاشورا (در طول پنج ماه دوازده روز یعنی از ۲۸ رجب سال ۶۱ تا دهم محرم سال ۶۱) این بوده است که خود و خانواده و یاران برگزیده‌اش را به کربلا ببرد تا کشته شوند و یا به اسیری بروند تا از این راه حکومت بنی‌امیه رسوا گردد و بدین وسیله اسلام زنده بشود» و همچنین «از نظر ما این غلط است که بگوئیم امام حسین می‌خواست خود را به کشتن بدهد تا بزرگترین پاداش را از خداوند دریافت کند» و باز «از نظر ما این غلط است که بگوئیم حرکت امام حسین در پروسه تکوین عاشورا دو وجه دارد یکی وجه ظاهری و دیگر وجه باطنی، یعنی از نظر وجه ظاهری امام حسین می‌خواست در کوفه و عراق تشکیل حکومت به اصطلاح اسلامی بدهد، ولی از نظر باطنی امام حسین می‌دانسته که به کوفه نمی‌رسد و یا می‌دانسته که در کربلا شهید می‌شود.»

از ۱۶ آذر ۳۲ تا ۱۶ آذر ۱۴۰۰

مروری بر «تاریخ پر فراز نشیب» جنبش دانشجویی ایران

جنبش اعتصابی کارگران هفت تپه و جنبش اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ کارگران پروژه‌ای - پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی کشور شاهدیم این جریان دانشجویی دست‌ساز حکومتی توسط گفتمان عدالت‌خواهانه و مبارزه با فساد حزب پادگانی خامنه‌ای به دنبال منحرف کردن حرکت جنبش‌های اعتصابی کارگران هفت تپه و پروژه‌ای - پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی کشور می‌باشند.

بر این مطلب اضافه کنیم که در این رابطه باور ما بر این امر قرار دارد که «خود ابربحران گفتمانی جنبش دانشجویی ایران ریشه در ابربحران گفتمانی در بین جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور دارد». نباید فراموش بکنیم که همین ابربحران گفتمانی در خارج از کشور باعث شده است که با اینکه ۴۲ سال از عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گذرد اپوزیسیون رنگارنگ خارج‌نشین ایرانی (با اینکه بیش از شش میلیون ایرانی خارج از کشور

باری، از اینجاست که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «یکی از عوامل اصلی فراز و فرود جنبش دانشجویی ایران در طول ۸۰ سال گذشته، همین کهنه و مزمن شدن بحران گفتمانی در این جنبش می‌باشد که عدم حل این بحران، باعث گردیده تا در طول ۸۰ سال گذشته این بحران گفتمانی به صورت‌های گوناگونی در چارچوب شرایط خاص زمانی و مکانی مختلفی خود را آفتابی بکند». برای مثال اگر می‌بینیم که در سال ۵۷ جنبش دانشجویی تن به قبول گفتمان دگماتیست ولایت فقیه خمینی می‌دهد، باید ریشه این انحراف نظری جنبش دانشجویی را در همان بحران خلاء گفتمانی‌اش دنبال بکنیم؛ و یا اینکه اگر می‌بینیم که جنبش دانشجویی ایران برای دو دهه تسلیم گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی می‌شوند و وظیفه این جنبش برای دو دهه (از خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶) ایجاد فشار از پائین برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی جناح اصلاح‌طلبان حکومتی در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان می‌شود، باید این آفت را در همان بحران خلاء گفتمانی این جنبش دنبال بکنیم، بنابراین «تا زمانی که جنبش دانشجویی ایران نتواند به حل ابربحران مزمن گفتمانی درونی خودش به صورت دموکراتیک و درونی دست پیدا کند، شرایط برای نفوذ گفتمان‌های (انطباقی و دگماتیستی) برون از این جنبش (از راست و راست تا چپ چپ) علی‌الدوام فراهم می‌باشد».

به همین دلیل است که در شرایط فعلی به لحاظ گفتمانی جنبش دانشجویی ایران به صورت یک جعبه مارگیری درآمده است که در آن همه نوع گفتمانی (از راست راست تا چپ چپ) در حال مانور می‌باشند؛ و این مصیبت تا آنجا پیش رفته که در این شرایط حتی «حزب پادگانی خامنه‌ای (تحت هژمونی جناح راست ابراهیم رئیسی) در حال گفتمان‌سازی به اصطلاح عدالت‌خواهانه و مبارزه با فساد حکومتی و از بالا در بین جامعه دانشجویی ایران می‌باشد»؛ و آنچنانکه در جریان

«تا زمانی که جنبش دانشجویی ایران نتواند به حل ابربحران مزمن گفتمانی درونی خودش به صورت دموکراتیک و درونی دست پیدا کند، شرایط برای نفوذ گفتمان‌های (انطباقی و دگماتیستی) برون از این جنبش (از راست و راست تا چپ چپ) علی‌الدهام فراهم می‌باشند.»

وجود دارد، در طول این ۴۲ سال) نتوانند حتی حداقل قدمی جهت اتحاد و سازمان‌یابی خود بردارند. به طوری که می‌توانیم بگوئیم «یکی از عواملی که باعث گردیده است که این رژیم مدت ۴۲ سال همچنان بتازد و در عرصه داخلی بتواند توسط قوای سرکوب‌گر خود توازن قوا را به سود خود نگه دارد، همین اپوزیسیون هزار تکه

خارج‌نشین ایرانی می‌باشند که هر کدام در چارچوب گفتمان کسب قدرت سیاسی از بالا تنها برای جریان خاص خود در حال نبرد با جریان دیگری از راست تا چپ می‌باشند.»

بی‌شک تا زمانی که جامعه هزار تکه خارج‌نشین اپوزیسیون حکومتی نتوانند در عرصه نبرد گفتمانی موفقیت نظری و تئوریک به دست بیاورند این اپوزیسیون هزار تکه خارج‌نشین هرگز و هرگز نخواهد توانست به جامعه دموکراتیک مورد ادعای خودشان دست پیدا کند. طبیعی است که معنای دیگر این حرف آن می‌باشد که «از دل گفتمان‌های مختلف کسب قدرت سیاسی و براندازی از بالا و رژیم چنج (توسط قدرت‌های امپریالیستی یا ارتجاعی منطقه) اپوزیسیون خارج‌نشین دموکراسی و گفتمان دموکراسی خواهانه برای جامعه بزرگ ایران زائیده نمی‌شود»؛ و متأسفانه از آنجائیکه در شرایط حاضر این ابربحران عظیم گفتمانی اپوزیسیون خارج‌نشین به داخل کشور هم انتقال پیدا کرده است و حاصل آن شده است که (در این شرایط که گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی در داخل کشور شکست خورده و جامعه بزرگ ایران به خصوص در دو انتخابات خرداد ۱۴۰۰ و اسفند ماه ۱۳۹۸ نشان داده‌اند که دیگر حاضر نیستند برای اصلاح‌طلبان حکومتی تریه خورد کنند، بنابراین همین خلاء گفتمانی در داخل کشور، به خصوص از بعد از خیزش دی‌ماه ۹۶ که جنبش دانشجویی دانشگاه تهران در واپسین روزهای عمر خیزش دی‌ماه ۹۶ با شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه

ماجرا»، آخرین میخ بر تابوت گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی در جامعه ایران بکوبند) در این شرایط «بزرگ‌ترین بحرانی که حرکت جنبش‌های اجتماعی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک و مستقل (از حکومت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور) و تکوین یافته از پائین جامعه امروز ایران را تهدید می‌نماید، باز همین ابربحران گفتمانی می‌باشد»؛ که بدون تردید «حداقل سنتز جدید این ابربحران گفتمانی در جامعه امروز ایران، رشد حرکت سلبی (و بدون آلترناتیو ایجابی نظری) مانند سال ۵۷ جنبش برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه مردم ایران می‌باشد.»

لازم به ذکر است که «اصلی‌ترین عاملی که در سال ۵۷ باعث گردید تا انقلاب ضد استبدادی مردم نگون‌بخت ایران (در فرایند پسا ۲۲ بهمن ماه ۵۷) شکست بخورد و اصلی‌ترین عاملی که باعث گردید تا در سال ۵۷ خمینی و حواریون او اقدام به موج سواری بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران بکنند و اصلی‌ترین عاملی که باعث گردید تا در فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷ مردم ایران حتی جنبش کارگری ایران خمینی را بر دوش خود بگذرانند و عکس او را تا سطح کره ماه بالا ببرند و هژمونی او در پست بپذیرند، همان آفت رویکرد تک مؤلفه‌ای سلبی (بدون مؤلفه آلترناتیوی ایجابی) کنش‌گران جنبش ضد استبدادی مردم ایران بود» زیرا همین خلاء مؤلفه ایجابی و آلترناتیوی برای رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بود که باعث گردید که خمینی به راحتی بتواند نظریه استبدادساز ولایت فقیه خودش را به عنوان یک

گفتمان غالب بر جامعه نگون بخت ایران از بالا تزریق بکند؛ و در فرایند پسا انقلاب بهمن ۵۷ بود که «خمینی توانست همین گفتمان استبدادساز ولایت فقیه خودش را به صورت قانون اساسی و نهادهای حکومتی مادیت ببخشد.»

از اینجا است که متأسفانه باید داوری کنیم که «ابربحران گفتمانی امروز جامعه ایران، این جامعه را آستن همان بحران گفتمان تک مؤلفه‌ای سلبی (بدون مؤلفه ایجابی و آلترناتیو دموکراتیک) سال ۵۷ حاکم کرده است» بنابراین، در تبیین ابربحران جنبش دانشجویی ایران در شرایط حاضر می‌توانیم بگوئیم که «در این شرایط هم جامعه بزرگ ایران و هم جنبش دانشجویی ایران گرفتار یک ابربحران مشترک می‌باشند و آن ابربحران گفتمانی است». البته به این امر آگاهی داریم که «جنس ابربحران گفتمانی جامعه ایران با جنس ابربحران گفتمانی جنبش دانشجویی ایران متفاوت می‌باشند» چرا که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم «جنس ابربحران گفتمان دانشجویی ایران پارادوکس بین گفتمان آگاهی‌بخش و گفتمان آلترناتیو طلبانه نیابتی (برای جریان‌های برون از این جنبش) می‌باشد و همچنین جنس ابربحران گفتمان دانشجویی ایران پارادوکس بین دو رویکرد انطباقی و تطبیقی گفتمانی می‌باشد». در صورتی که «جنس ابربحران گفتمانی جامعه ایران تک مؤلفه‌ای سلبی و بدون آلترناتیو بودن (خلاء گفتمان دو مؤلفه‌ای سلبی ایجابی) بر پایه نفی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و عدم جایگزینی ایجابی و آلترناتیوی (یک رژیم دموکراتیک بر پایه شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و فراگیر تکوین یافته از پائین) می‌باشد.»

ب - از آنجائیکه جمعیت بیش از ۵ میلیون نفر جامعه دانشجویی کشور «به لحاظ ترکیب طبقاتی، بافت یکسانی ندارند و در چارچوب خاستگاه طبقاتی‌شان صورت طیفی دارند» لذا همین صورت مرکب طبقاتی و یا طیفی بودن ترکیب طبقاتی آنها باعث شده است

که «انسجام طبقاتی در بین جامعه دانشجویی ایران وجود نداشته باشد». به بیان دیگر بیش از ۵ میلیون نفر جامعه دانشجویی کشور «دارای لایه‌های مختلف طبقاتی هستند که بر پایه خاستگاه مختلف آنها (از طبقه بورژوازی تا اقشار میانی و اردوگاه بزرگ کار و زحمت شهر و روستا و حاشیه‌نشینان شهری) پایه‌ای شناور دارند» در نتیجه همین امر باعث گردیده که «انسجام و سازمان‌یابی سراسری جامعه دانشجویی کشور امری مشکل باشد» بنابراین، در این رابطه است که جهت اتحاد و سازمان‌یابی آنها باید به این نکات عنایت ویژه‌ای بشود:

اولاً - «جهت سازمان‌یابی جامعه دانشجویی ایران نباید بر یک مکانیزم واحد تشکل‌یابی تکیه بشود» بلکه باید بر پایه «شرایط زمانی - مکانی کنش‌گران جامعه دانشجویی کشور، مکانیزم تشکل به صورت کنکرت و مشخص و خاص در نظر گرفته شود» به عبارت دیگر، هرگز نباید در عرصه سازمان‌یابی کنش‌گران جامعه دانشگاهی کشور از بالا شکل تشکل و سازماندهی، به صورت انطباقی برای آنها تزریق و تعریف بشود، بلکه برعکس، باید با رویکرد تطبیقی توسط خود کنش‌گران به صورت خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین در چارچوب توازن قوا در آن دانشگاه و دانشکده و شرایط مشخص زمانی - مکانی انجام گیرد. ▶

ادامه دارد

جنبش زنان ایران در مسیر رهائی

از ستم‌های مضاعف جنسیتی در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی - قضائی، توسط مبارزه عدالت‌خواهانه و برابری طلبانه

چه چالش‌هایی پیش روی دارد؟

مبارزه درازمدت برونی با ستم‌های مضاعف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی حاکم دست پیدا کنند.»

سادساً - باید توجه داشته باشیم که «کنش‌گران مرد و زن در عرصه‌های مختلف جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در جامعه ایران، دارای مطالبه مشترکی می‌باشند که تفرقه جنسیتی بین آنها باعث واگرایی بین آنها و مشکل شدن شرایط برای آنها در جهت تغییر توازن قوا در عرصه میدانی و وادار کردن حاکمیت به عقب‌نشینی در برابر مطالبات آنها می‌شود.»

سابعاً - بدون تردید در میان زنان شاغل اردوگاه بزرگ کار و زحمت امروز جامعه ایران، «زنان معلم و پرستار و کارگر از پتانسیل بیشتری جهت تحرکات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی برخوردار می‌باشند.»

ثامناً - باید عنایت داشته باشیم که حتی «خود کنش‌گران جنبش کارگری ایران هم متأثر از روحیه

اولاً - امر رهائی زن ایران نه تنها در گرو مبارزه تنگاتنگ آنها در کنار گردان‌های جنبش‌های اجتماعی (از جنبش کارگران تا جنبش دانشجویی، جنبش معلمان، جنبش بازنشستگان و غیره) می‌باشد، بلکه مهمتر از آن اینکه این امر خطیر «در گرو متشکل شدن همراه با امر آگاهی‌گری و تبلیغ و ترویج و ارتقاء نظری و عملی سطح مبارزات جامعه زنان ایران می‌باشد.»

ثانیاً - پیشبرد امر مهم تشکلیابی جامعه زنان ایران «در گرو متشکل شدن آنها حول مطالبات صنفی و مدنی و سیاسی به صورت مشخص و کنکرت می‌باشد.»

ثالثاً - جامعه زنان ایران (اعم از زنان کارگر، زنان کارمند، زنان معلم، زنان پرستار و دیگر زنان زحمتکش اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران) باید «مبارزه ضد آپارتاید جنسیتی خود با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در بستر مبارزه مطالبه‌محور سیاسی و مدنی و صنفی به انجام برسانند، نه به صورت انتزاعی و مکانیکی.»

رابعاً - برای شروع در سازمان‌یابی خودجوش زنانه (در این شرایط سرکوب و اختناق) کنش‌گران جامعه زنان ایران باید عنایت داشته باشند که ضمن اینکه این تشکل‌ها باید صورت خودجوش و تکوین یافته از پائین داشته باشند و از شرایط عینی و زندگی روزمره آنها تکوین پیدا کنند، در آغاز لازم است که از گردهمائی‌های جمعی خود مثل ارتباطات خانوادگی و دوستی بین خانواده‌ها که بطور روتین در تماس هستند همچنین محافل دوستانه و جمع‌های ورزشی و محافل مطالعاتی شروع بکنند.

خامساً - کنش‌گران جنبش زنان ایران لازم است که توجه داشته باشند که «جنبش زنان ایران بدون تلاش برای پایان دادن به شکاف جنسیتی بین صفوف افقی و عمودی خود این جنبش و جنبش‌های اجتماعی دیگر، هرگز نخواهند توانست به هم‌گرایی درونی جهت

«حضور زنان و دختران در دانشگاه‌های کشور طی دو دهه اخیر ۱۴ درصد رشد داشته است و سهم زنان ایرانی در آموزش بیشتر شده است، ولی نرخ بیکاری تحمیلی بر زنان ایران در بازده زمانی سال‌های ۸۶ تا ۹۰ از ۲۹/۵ درصد به ۴۰ درصد افزایش پیدا کرده است، همچنین مشارکت اقتصادی زنان ایرانی در بخش عمومی در دو دهه اخیر از ۳۹/۵ درصد به ۲۷ درصد کاهش پیدا کرده است و البته طبق همین گزارش ۸۰ درصد زنان ایران در همین زمان در حصار خانه به سر می‌برند؛ که برای فهم بیشتر جوهر رویکرد رژیم مطلقه فقهتی حاکم در راستای مقابله با ورود جامعه زنان ایران به عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، کافی است که به میزان مشارکت دست‌ساز حکومتی زنان در مجلس

مردسالارانه امروز جامعه ایران می‌باشند». به طوری که در این رابطه می‌توان داوری کرد که «روحیه مردسالارانه حتی بر همین جنبش‌های اجتماعی و جنبش کارگری امروز ایران هم سایه افکنده است»؛ که البته در آسیب‌شناسی این جنبش‌ها این آسیب مهم باید به چالش کشیده شود.

تاسعا - از آنجائی که «زنان کارگر ایران عمدتاً در کارگاه‌های کوچک و کارهای خدماتی مشغول به کار می‌باشند، طبیعی است که متشکل کردن آنها به صورت تشکیلاتی جدای از مردان، امر سازمان‌یابی برای آنها مشکل می‌سازد.»

۲۲ - در رژیم مطلقه فقهتی حاکم (در طول ۴۲ سال گذشته) «این رژیم در قالب تضاد میان سرشت خصوصی بازتولید زنان (مانند نقش زنان در خانه) و

مشکلات مشترک مهم زنان شاغل اعم از کارگر و کارمند در این شرایط عبارتند از:

- الف - پائین بودن حقوق و عدم رعایت قوانین کار خود رژیم مطلقه فقهتی حاکم.
- ب - عدم امنیت شغلی.
- ج - حقوق معوقه پرداخت نشده.
- د - قراردادهای کار موقت و کار مشخص حتی به صورت سفید امضاء.

شورای اسلامی رژیم توجه بکنیم چراکه «تعداد کل نمایندگان زن در ۹ دوره این مجلس تنها ۵۰ نفر بوده است، به بیان دیگر در ۹ دوره مجلس این رژیم حتی به صورت دست‌ساز و مهندسی شده تنها ۵۰ زن توانسته‌اند به این مجلس راه پیدا کنند»؛ و البته تحلیل خامنه‌ای در این رابطه بر این امر قرار دارد که: «اینکه با حضور بالای زنان در مناصب اجرائی افتخار کنیم دیدگاهی غلط و در واقع انفعال در برابر گفتمان غربی است. خداوند متعال جنس زن را به گونه‌ای خلق کرده است که برخی امور عاطفی تربیتی و حتی مدیریتی در خانه فقط با ظرافت روحیه زنان قابل انجام است»؛ و باز در همین رابطه خامنه‌ای

ماهیت اجتماعی زنان (در عرصه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی) پیوسته به دنبال کاهش مشارکت زنان ایران در امور اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و محدود کردن حرکت آنها در حصار خانه و خانواده بوده است». لذا همین امر باعث گردیده که (در طول ۴۲ سال گذشته عمر این رژیم) گرچه این رژیم جهت سرکوب جنبش زنان ایران به شیوه‌های مختلف و گوناگونی متوسل شده است، اما در تحلیل نهائی با وجود تمامی تمهیدات «به سرکوب کامل جنبش زنان ایران موفق نشده است» که برای فهم این مهم کافی است که عنایت داشته باشیم که طبق گزارش خبر آنلاین در ۲۴ بهمن ماه سال ۹۴ با وجود اینکه

در جایی دیگر می‌گوید: «خانه‌داری و فرزندآوری مجاهدتی بزرگ و هنر زنانه است که توام با صبر عاطفه و احساسات می‌باشد و اگر توجه لازم به آن صورت پذیرد پیشرفت یک جامعه تضمین خواهد شد.»

۲۳ - در خصوص استثمار اقتصادی جامعه زنان ایران در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً - بیش از ۷۰ درصد زنان شاغل امروز جامعه زنان ایران، زنان کارگر می‌باشند و تنها ۳۰ درصد زنان شاغل جامعه زنان ایران، زنان کارمند هستند. ثانیاً - در خصوص زنان شاغل کارگر جامعه ایران، به علت تبعیض جنسیتی در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «بین زنان شاغل با مردان شاغل تفاوت‌هایی وجود دارد» که عبارتند از:

الف - نابرابری در نوع کار.

ب - تفاوت در دستمزدهای پائین.

ج - اذیت و آزار و فشار کاری.

ثالثاً - در عرصه تبعیض جنسیتی در جامعه امروز ایران بیش از همه زنان شاغل ایران مورد استثمار اقتصادی قرار دارند تا آنجا که به علت اینکه «اکثریت عظیم زنان شاغل کارگر در کارگاه‌های کوچک کمتر از ده نفر کار می‌کنند و یا در کارگاه‌های غیر رسمی مشغول به کار هستند، نظر به اینکه در دوره دولت سید محمد خاتمی با خارج شدن کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر از مشمولیت قانون کار و بیمه‌های تأمین اجتماعی این امر سبب شده است که در خصوص اکثریت زنان کارگر شاغل حتی همین حداقل حقوق قانون کار مصوبه شورای عالی کار رژیم هم رعایت نشود»؛ بنابراین باید بگوئیم که «دستمزد بسیار پائین و ساعات کار بالا همراه با محرومیت بخش بزرگی از آنها از بیمه تأمین اجتماعی و حقوق مختص زنان از جمله مرخصی زایمان و یا مهد

کودک، از جمله فاکتورهای نمایش دهنده استثمار مضاعف زنان شاغل می‌باشد.»

رابعاً - مشکلات مشترک مهم زنان شاغل اعم از کارگر و کارمند در این شرایط عبارتند از:

الف - پائین بودن حقوق و عدم رعایت قوانین کار خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.

ب - عدم امنیت شغلی.

ج - حقوق معوقه پرداخت نشده.

د - قراردادهای کار موقت و کار مشخص حتی به صورت سفید امضاء.

خامساً - «بیکاری در میان زنان کارگر بیشتر از بیکاری در میان مردان کارگر می‌باشد» به طوری که طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «به ازای هر زن شاغل، ۱۰ زن بیکار وجود دارد که به دلایل متعددی از جمله نبود کار و پائین بودن دستمزد و عدم امنیت کارگاهی، آن‌ها از کار باز مانده‌اند». به بیان دیگر «نرخ بیکاری زنان دو برابر مردان است». قابل ذکر است که «بخش بزرگی از زنان کارگر در بخش‌های غیر رسمی یا کارگاه‌های زیرزمینی به کار مشغولند که خارج از هر گونه آمار و نظارت می‌باشند.» ▶

ادامه دارد

«استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

(چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین)

در بوته پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی کنش‌گران

جنبش پیشگامان، چه دستاوردی به همراه داشته است؟

تمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی، تنها معتقد به اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی تکوین یافته از پائین توسط شوراهای و جنبش‌های فراگیر و همگانی دینامیک می‌باشند.

هشتم - کنش‌گران جنبش پیشگامان توسط استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد

پنجم - کنش‌گران جنبش پیشگامان توسط استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان، «بر پایه شعار استراتژیک آگاهی، آزادی و برابری در راستای تحقق برنامه درازمدت دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) می‌باشند.»

ششم - استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «در تحلیل نهائی در راستای تحقق دموکراسی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) می‌باشند،

چراکه این استراتژی حلقه اصلی و گرانگه تحولات ساختاری در جامعه ایران به صورت دموکراتیک و بر پایه شوراهای و یا جنبش‌های فراگیر و همگانی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین می‌باشد؛ نه تحول و انقلاب در شکل

استراتژی سه مؤلفه‌ای حزب‌گرایانه لنینیستی یا ارتش خلقی مائوئیستی و یا چریک‌گرایی رژی دبره‌ای که تمامی آنها حرکت از بالا و به صورت غیر دموکراتیک می‌باشند.

هفتم - کنش‌گران جنبش پیشگامان توسط استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان «ضمن نفی هر گونه حرکت رفرمیستی و اصلاح‌طلبانه حکومتی و تحول‌طلبی از بالا و ضمن رد هر گونه رویکردی که با اعتقاد به اصلاح‌پذیر بودن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم - معتقد به اصلاح این رژیم از بالا و از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده این رژیم می‌باشند - و ضمن رد هر گونه دگرگونی سلبی در خلاء برنامه‌ایجایی توسط دخالت‌های امپریالیستی و تجاوز نظامی خارجی و توسط خیزش‌های

هیولای بی‌نظیر استبداد مطلقه فقهاتی حاکم مولود و سنتز اسلام دگماتیستی و ارتجاعی و فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی است

اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان «در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی جامعه بزرگ ایران، پیوسته و علی‌الدوام به دنبال بسترسازی فرهنگی و اجتماعی و جنبشی و شورائی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین، جهت ایجاد شرایط

برای گذار از سرمایه‌داری رانتی، نفتی وابسته و فقهی حاکم به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) بوده‌اند، و البته در چارچوب همین گفتمان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بوده است که کنش‌گران جنبش پیشگامان «پیوسته مدافع توازن میان آزادی و برابری در بستر مطالبات جبهه آزادی‌خواهانه طبقه جدید و مطالبات جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه کار و زحمت اعماق و پائینی‌های جامعه بزرگ ایران بوده‌اند»؛ زیرا کنش‌گران جنبش پیشگامان از آغاز الی الان، پیوسته و علی‌المدام بر این باور بوده‌اند و بر این باور هستند که «بدون پیوند جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری با جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه کار و زحمت اعماق و پائینی‌های جامعه بزرگ ایران، هرگز و هرگز امکان دستیابی به اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی تکوین یافته از پائین با عضله جنبش‌ها و شوراهای دینامیک در عرصه‌های مختلف فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی وجود ندارد.»

باز در همین رابطه است که کنش‌گران جنبش پیشگامان بر این باور هستند که «هر گونه تحول بزرگ سیاسی و اجتماعی که در طول ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران (به خصوص سه ابرجنبش مشروطیت، ملی کردن صنعت نفت مصدق و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی) اتفاق افتاده، معلول و مولود و سنتز پیوند جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و جبهه عظیم اردوگاه کار و زحمت اعماق جامعه ایران بوده است.»

نهم - کنش‌گران جنبش پیشگامان از آغاز الی الان، در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد

اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی پیوسته «مدافع عدالت اجتماعی و برابری، آزادی و دموکراسی، همبستگی، برابری حقوق زن و مرد، برابری حق شهروندی برای همه افراد جامعه بزرگ ایران و مدافع دستیابی به دموکراسی سه مؤلفه‌ای از مسیر دموکراتیک و مدافع دستیابی به سوسیالیسم جامعه‌محور معلم کبیرمان شریعتی (نه سوسیالیسم طبقه‌محور کارل مارکس و نه سوسیالیسم حزب محور لنین) و مدافع دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعاتی به صورت دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی و مدافع تمامی جنبش‌های آزادی‌خواه و عدالت‌جو و ضد دیکتاتوری و خودبنیاد و مستقل و خودجوش و خودرهبر و تکوین یافته از پائین بوده‌اند.»

دهم - کنش‌گران جنبش پیشگامان از آغاز الی الان در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی، از آنجائیکه «در تحلیل نهائی جوهر این استراتژی رهائی‌بخش تعریف می‌کنند، مع هذا، بدین ترتیب است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران مرحله اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی امروز جامعه بزرگ ایران را هم دموکراتیک می‌دانند، چراکه از آغاز الی الان (چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته بر این باور بوده‌ایم که تنها در بستر اصلاح دموکراتیک انقلابی و یا انقلاب دموکراتیک اصلاحی است که حرکت اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی می‌تواند در جامعه امروز ایران (پس از ۴۳ سال حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی و تحمیل انواع تبعیض‌های طبقاتی، جنسیتی، قومی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی بر گروه‌های بزرگ اجتماعی جامعه ایران) دارای جوهر رهائی‌بخش بشود». طبیعی است که «هر گونه اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی فارغ از جوهر دموکراتیک در جامعه امروز ایران نمی‌تواند این جامعه تبعیض‌زده حاصل ۴۳

سال حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی را به رهائی برساند.» یازدهم - کنش‌گران جنبش پیشگامان از آغاز الی الان در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی (چه در فاز سازمانی یا عمودی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) «علاوه بر اینکه پیوسته استراتژی جنبشی - آگاهی‌بخش خود را در چارچوب استراتژی اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی تعریف کرده‌اند، در ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، هدف اصلی مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک، مبارزه با حاکمیت ارتجاعی و دیکتاتوری تعریف کرده‌اند؛ و لذا در این رابطه بوده است که در طول ۴۳ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پیوسته بر این باور بوده‌ایم که آنچه که به عنوان مانع اصلی اعتلای آگاهی و حرکت و جنبش‌های دموکراتیک در جامعه ایران شده است، همین فرهنگ ارتجاعی و استبداد سیاسی مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» و باز در همین رابطه بوده است که در ۴۳ سال گذشته (از اردیبهشت ۵۸ الی الان، یعنی در فرایند برونی شدن حرکت جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) پیوسته بر این باور بوده‌ایم «تا زمانی که توسط ایجاد شرایط ذهنی در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی نتوانیم رویکرد ارتجاع مذهبی و استبداد مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش بکشیم، هرگز و هرگز شرایط عینی صرف و تنها توسط ابربحران‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت یک طرفه نمی‌تواند کنش‌گران اردوگاه بالنده مستضعفین ایران چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و چه در جبهه اردوگاه کار و زحمت اعماق ایران (که به عنوان تنها نیروی عامل تحول خواه در جامعه بزرگ ایران می‌باشند) را به حرکت درآورد.»

اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی بر این باور بوده‌اند که «مبارزه (نظری و آگاهی‌بخش) با اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی حوزه‌های فقهی، جزئی جدائی‌ناپذیر از مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد». لذا در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان «هرگز مؤلفه مبارزه نظری و آگاهی‌بخش با اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی، از مؤلفه مبارزه سیاسی با رژیم توتالیتر مطلقه فقهاتی حاکم جدا نشده است»؛ و کنش‌گران جنبش پیشگامان پیوسته به صورت دو مؤلفه‌ای این مبارزه خود را به انجام رسانیده‌اند، زیرا عمیقاً بر این باور بوده‌ایم که «ریشه اصلی ماندگاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۳ سال گذشته همین پایه نظری اسلام دگماتیستی و ارتجاعی، فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی حوزه‌های فقهی بوده است». لذا تا زمانی که «به صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی این اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به چالش کشیده نشود، با حرکت صرف سیاسی یا نظامی نمی‌توان برخورد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی با رژیم حاکم کرد.»

پر واضح است که «هیولای بی‌نظیر و نابهنگام استبداد مطلق فقهاتی جزئی جداناپذیر از اسلام دگماتیستی و ارتجاعی و فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی می‌باشد» و شاید بهتر باشد که بگوئیم اصلاً «هیولای بی‌نظیر استبداد مطلقه فقهاتی حاکم مولود و سنتز اسلام دگماتیستی و ارتجاعی و فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی است» که البته به همین دلیل است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در فاز عمودی یا آرمان مستضعفین ایران، به خصوص در شماره‌های آغازین آرمان مستضعفین (از اردیبهشت ماه ۵۸ تا پایان اسفند ماه ۵۸) «مؤلفه مبارزه نظری با اسلام دگماتیستی و

کنش‌گران جنبش پیشگامان توسط استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان «ضمن نفی هر گونه حرکت فرمیستی و اصلاح‌طلبانه حکومتی و تحول‌طلبی از بالا و ضمن رد هر گونه رویکردی که با اعتقاد به اصلاح‌پذیر بودن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم - معتقد به اصلاح این رژیم از بالا و از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده این رژیم می‌باشند - و ضمن رد هر گونه دگرگونی سلبی در خلاء برنامه ایجابی توسط دخالت‌های امپریالیستی و تجاوز نظامی خارجی و توسط خیزش‌های اتمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی، تنها معتقد به اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی تکوین یافته از پائین توسط شوراها و جنبش‌های فراگیر و همگانی دینامیک می‌باشند.»

و ولایتی در شماره‌های آرمان مستضعفین در سال ۱۳۵۹ در مقایسه با شماره‌های آرمان مستضعفین در سال ۱۳۵۸) ریشه در رادیکالیزه شدن فضای جامعه کشور توسط نبرد رویکرد چریک‌گرائی و ارتش خلقی و آنتاگونیست شدن تضاد بین سازمان مجاهدین خلق با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و در ادامه آن کسب هژمونی جریان‌های جامعه سیاسی توسط سازمان مجاهدین خلق هم داشته است.»

ادامه دارد

ارتجاعی و فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی (در برابر مؤلفه سیاسی مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) عمده کرده بود؛ بنابراین در همین رابطه بوده است که «از اول سال ۵۹ جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در شماره‌های آرمان مستضعفین (به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی فاز عمودی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) توانست با بالا بردن دُز مبارزه سیاسی، بین این دو مؤلفه مبارزه تا اندازه‌ای تعادل ایجاد نماید». البته نباید از نظر دور بداریم که «غلبه کردن مؤلفه جوهر سیاسی نسبت به جوهر مبارزه نظری (با اسلام دگماتیستی و ارتجاعی و فقهاتی و روایتی و زیارتی و مداحی‌گری

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com



ترهائی برای آگاهی‌یابی، گفتمان‌سازی، کسب هژمونی گفتمانی، سازمان‌یابی و گسترش سطح مطالبات کنش‌گران جنبش‌های اعتراضی اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران در عرصه استراتژی جنبشی و آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

استراتژی جنبشی دیگر نتوانسته در جامعه ایران به صورت تطبیقی مطرح بشود» و البته دلیل این امر هم آن بود که:

اولاً «رویکرد شریعتی در اتخاذ استراتژی آگاهی‌بخش ارشاد خود در سال‌های ۴۷ تا ۵۱ یک رویکرد تطبیقی بود که بر پایه خودویژگی‌های تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران اتخاذ شده بود.»

ثانیاً شریعتی قبل از اتخاذ استراتژی آگاهی‌بخش خود (در سال‌های ۴۷ تا ۵۱) «استراتژی‌های دیگری از اواخر دهه ۲۰ و دهه ۳۰ در داخل و خارج از کشور تجربه کرده بود.»

ثالثاً هر چند شریعتی در اتخاذ استراتژی آگاهی‌بخش خود بر پایه شعار «آگاهی، آزادی و برابری»، در آغاز با آگاهی به منظومه معرفتی و عملی معلم کبیرمان علامه محمد اقبال لاهوری، نسبت به فونکسیون مثبت این استراتژی در جوامع مسلمین آگاهی پیدا کرده بود، ولی فراموش نکنیم

در نتیجه اکثریت جریان‌های پیشاهنگی در کشورهای پیرامونی تلاش می‌کردند که با تاسی از این رویکرد بر استراتژی چریکی با همان شکل و مکانیزمی که در کوبا جاری شده بود به عنوان استراتژی خود جهت رسیدن به آرمان‌ها و ایدئولوژی خود تکیه کنند و البته آن هم با رویکردی صد درصد انطباقی. لذا بدین ترتیب بود که از نیمه دهه ۴۰ در کشور ما هم جریان‌های پیشاهنگ در دو شاخه مذهبی و مارکسیستی تلاش کردند تا این استراتژی فارغ از هر گونه تحلیل مشخص اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و تاریخی تنها و تنها توسط یک تحلیل جغرافیائی از کشور که جنگل‌ها و کوه‌ها و روستاها و شهرها برای انجام این استراتژی از چه خودویژگی‌هایی برخوردار می‌باشند و اینکه بهتر است که این استراتژی از روستا و کوه و جنگل شروع کنیم یا از شهرها، لذا مانند لباس وارداتی به صورت انطباقی بر تن جامعه ایران کردند و حاصل این نگاه انطباقی به استراتژی باعث پرداخت هزاران کشته و شهید و اسیر و بسترسازی جهت تحمیل اختناق و فشارها و شکنجه‌های قرون وسطی توسط رژیم کودتائی و مستبد پهلوی شد.

البته بعد از یک دهه از آنجائیکه برعکس تحلیل آنها جنبش چریک‌گرای مدرن نتوانست موتور بزرگ را به حرکت درآورد و از نیمه دهه ۵۰ بود که خود کنش‌گران این جنبش هم اعلام کردند که راهی که ما آمدم و انتخاب کرده‌ایم راهی اشتباه و غلط بوده است. البته این فاجعه انحراف در اتخاذ استراتژی انطباقی در جامعه ایران فقط خاص جنبش چریکی دهه ۴۰ و ۵۰ نبود، بلکه خود استراتژی حزب - دولت جریان‌های مارکسیستی تحت هژمونی حزب توده هم از دهه ۲۰ در اشکال مختلف استالینیستی و لنینیستی و مائوئیستی و غیره، آن هم در جامعه ایران در تحلیل نهائی حاصلی بیشتر از شکست جنبش چریکی برای جامعه ایران به ارمغان نیاورده است. در همین رابطه است که باید داوری کنیم که «به جز استراتژی آگاهی‌بخش معلم کبیرمان شریعتی (در طول ۵ سال جنبش روشنگری ارشاد او، از سال ۴۷ تا آبان‌ماه ۵۱ که حسینیه ارشاد توسط ساواک شاه تعطیل شد) هیچ



که «او حتی در برخورد با تجربه نظری و عملی محمد اقبال به صورت انطباقی برخورد نکرد بلکه تلاش کرد که با رویکرد تطبیقی آن استراتژی اقبال را چه در عرصه نظر و چه در عرصه عملی در جامعه ایران بومی‌سازی نماید.»

رابعاً از خودویژگی‌های استراتژی آگاهی‌بخش شریعتی یا جنبش روشن‌گری ارشاد شریعتی در سال‌های ۴۷ تا ۵۱ این بود که شریعتی «در نوک پیکان حرکت خودش تحول فرهنگی و تحول اجتماعی تکوین یافته از پائین در جامعه ایران قرار داده بود» برعکس «تمامی جریان‌های پیشاهنگی ایران در شاخه‌های مختلف ملی و مذهبی و مارکسیستی که در نوک پیکان استراتژی خودشان کسب قدرت سیاسی قرار داده بودند»؛ و همین «کسب قدرت سیاسی در عرصه استراتژی آنها باعث گردید تا همه آنها در سال ۵۷ به جنبش سرنگونی شاه آن هم با شکل سلبی آن روی بیاورند». بدین خاطر همین گرایش آنها به جنبش سرنگونی شاه در سال ۵۷ باعث گردید که با طرح شعار «شاه باید برود» خمینی در سال ۵۷ همه این جریان‌های پیشاهنگی از راست راست تا چپ از مذهبی تا مارکسیستی از ملی‌گراها تا حزب توده داوطلبانه به زیر علم خمینی بروند؛ و با حمایت همه جانبه از خمینی و روحانیت حواریون او هژمونی خمینی را بر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم‌نگون بخت ایران تثبیت کردند؛ و جالب این جا بود که تقریباً «هیچکدام از این جریان‌های پیشاهنگ حامی خمینی در سال ۵۷ از جوهر ایجابی و ماهیت برنامه آلترناتیوی خمینی در برابر شاه آگاهی نداشتند و حتی برای یک بار هم کتاب ولایت فقیه خمینی نخوانده بودند تا بدانند و بفهمند که چه هیولائی از استبداد توسط این رویکرد قابل بازتولید می‌باشد.»

باری، همین امر باعث گردید که خمینی با شعار «شاه باید برود» و استراتژی «همه با هم» (که در واقع «همه با من» بود) توانست هم هژمونی خودش را بر انقلاب

و جنبش ضد استبدادی مردم ایران تثبیت کند و هم توانست قدرت سه مؤلفه‌ای به صورت کامل در دست بگیرد؛ و البته او اگرچه توانست با شعار «شاه باید برود» هژمونی خودش را بر جنبش ضد استبدادی در سال ۵۷ تثبیت نماید و قدرت سه مؤلفه‌ای به ارث رسیده از رژیم کودتائی و مستبد پهلوی را به دست بیاورد، در سال ۵۸ با پروژه دست‌ساز و مهندسی شده تسخیر سفارت آمریکا و طرح شعار «مرگ بر آمریکا» توانست رژیم مطلقه فقهاتی خود را نهادینه نماید و از نیمه دوم سال ۵۹ با شکل‌گیری جنگ با صدام حسین او توانست با شعار «مرگ بر صدام حسین» تمامی جریان‌های رقیب پیشاهنگ از راست راست تا چپ قلع قمع نماید که البته «سی خرداد ۶۰ نمایش قله کوه یخی بود که توسط خمینی و حواریون او برای قلع قمع جنبش‌های جامعه سیاسی ایران به نمایش درآمد.» بی‌شک بدنه اصلی این کوه یخ در تابستان ۶۷ با کشتار دست جمعی زندانیان سیاسی توسط خمینی به نمایش گذاشته شد.

بدین ترتیب، در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که عامل اصلی شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران همین شکل‌گیری جنبش سرنگون‌طلبی جریان‌های جامعه سیاسی ایران با جوهر سلبی و بدون برنامه ایجابی و فارغ از استراتژی دموکراتیک بود که بستر ساز تثبیت هژمونی خمینی و گفتمان مسلط شدن ولایت فقیه او بر آن انقلاب گردید. نباید فراموش کنیم که در طول ۴۳ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باز همین رویکرد انطباقی به تعیین استراتژی حرکت در میان جریان‌های جامعه سیاسی در داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ ادامه داشته است. به طوری که در یک جمع‌بندی کلی می‌توانیم همه استراتژی‌های جریان‌های جامعه سیاسی در داخل و خارج از کشور در طول ۴۳ سال گذشته را به پنج دسته تقسیم نمائیم؛ که عبارتند از:

الف - استراتژی سرنگون‌طلبی که متأسفانه باید بگوئیم

از خودویژگی‌های استراتژی آگاهی‌بخش شریعتی یا جنبش روشن‌گری ارشاد شریعتی در سال‌های ۴۷ تا ۵۱ این بود که شریعتی «در نوک پیکان حرکت خودش تحول فرهنگی و تحول اجتماعی تکوین یافته از پائین در جامعه ایران قرار داده بود» برعکس «تمامی جریان‌های پیشاهنگی ایران در شاخه‌های مختلف ملی و مذهبی و مارکسیستی که در نوک پیکان استراتژی خودش کسب قدرت سیاسی قرار داده بودند»؛ و همین «کسب قدرت سیاسی در عرصه استراتژی آنها باعث گردید تا همه آنها در سال ۵۷ به جنبش سرنگونی شاه آن هم با شکل سلبی آن روی بیاورند

این استراتژی در این شرایط پس از ۴۳ سال مانند سال ۵۷ به صورت یک جنبش سرنگون‌طلبانه با جوهر سلبی و بدون برنامه آلترناتیوی درآمده است که هر جریانی از راست راست تا چپ چپ از سلطنت‌طلبان تا مجاهدین خلق و جریان‌های مارکسیستی در چارچوب این استراتژی سرنگون‌طلبانه تلاش می‌کنند تا از بالای سر مردم ایران از هر طریقی که شده به دنبال سرنگون کردن این رژیم باشند حال توسط کودتا یا تجاوز نظامی خارجی هم که شده برای آنها مهم نیست مهم سرنگون کردن است. یادمان باشد که خمینی در سال ۵۷ می‌گفت: «شاه برود اگر به جای او شمر و عبیدالله زیاد هم بیاید باز بهتر است.»

ب- استراتژی اصلاح‌طلبانه در اشکال مختلف حکومتی و غیر حکومتی با رنگ و لعاب‌های تحول‌خواهانه و غیر تحول‌خواهانه آن که به خصوص از خرداد ۷۶ با شرکت سید محمد خاتمی در انتخابات رئیس جمهوری هفتم (و شکست اکبر ناطق نوری که کاندید مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای در آن انتخابات بود این همه) باعث گردید که هیولای استراتژی اصلاح‌طلبان حکومتی به عنوان یک گفتمان مسلط برای مدت دو دهه بر جامعه

ایران حاکم بشود؛ که مشخصات استراتژی اصلاح‌طلبی به خصوص در طول بیش از دو دهه گذشته عبارتند از: اولاً انتخابات و صندوق‌های رأی مهندسی شده رژیم مطلقه فقهت حاکم به عنوان یک تاکتیک محوری جهت نیل به مشارکت در قدرت سیاسی حاکم.

ثانیاً حرکت اصلاحات باید در چارچوب قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهت و به دست همین قدرت حاکم صورت بگیرد.

ثالثاً حرکت اصلاحات باید از بالا به دست خود اصلاح‌طلبان حکومتی و احزاب و جریان‌های سیاسی دست‌ساز وابسته به این جناح انجام بگیرد.

رابعاً حرکت اصلاحات باید به صورت تدریجی و گام به گام و مهندسی شده انجام بگیرد.

خامساً حرکت اصلاحات باید محدود به قدرت سیاسی بشود. دو مؤلفه دیگر یعنی «قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی» رژیم مطلقه فقهت حاکم در استراتژی اصلاح‌طلبانه حکومتی معاف از اصلاحات می‌باشند.

ج - استراتژی انقلابی‌گری است که طرفداران این استراتژی (که در مقطع کنونی خارج‌نشین می‌باشند) بر این باورند که:

۱- این آنها و جریان آنها است که فقط از بالا می‌توانند در جامعه ایران انقلاب بکنند.

۲- این جریان‌ها برای انجام انقلاب مورد نظر خودشان در جامعه ایران معتقد به فروپاشی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هستند و در راستای ایجاد این فروپاشی اقدام به هر گونه عمل و تبلیغاتی می‌کنند، یعنی از حمایت از تحریم‌های قدرت‌های جهان سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم آمریکا تا حمایت از تجزیه‌طلبی جریان‌های منطقه‌ای و حمایت از تجاوز نظامی خارجی و بالاخره تکیه بر جریان‌های نظامی وابسته به خودشان. ▶

ادامه دارد

در تاریخ ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ ایران

می باشد که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم، همان فرایند حلقه دکتر تقی ارانی می باشد.

۲- فرایند دوم فرایند حزب توده در دهه ۲۰ و پساشهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد می باشد.

۳- فرایند سوم از اواخر دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰ می باشد که جریان‌های مارکسیستی تحت گروه‌های چریکی (که در رأس همه آنها سازمان چریک‌های فدائی خلق می باشند) مادیت پیدا کرده‌اند.

فرایند اول یا فرایند تکوین آبشخور جریان‌های مارکسیستی در کشور ایران توسط حلقه دکتر تقی ارانی، از سال ۱۳۰۸ پس از بازگشت تقی ارانی از آلمان به ایران در راستای جریان‌سازی مارکسیستی در کشور ایران وارد عمل شد اما از آنجائیکه در آن شرایط:

اولاً - دیکتاتوری رضاخانی بر جامعه ایران حاکم شده بود.

ثانیاً - رویکرد اسلام فقهاتی روحانیت حوزه‌های فقهی بر پایه تکلیف و تقلید به عنوان گفتمان مسلط فرهنگی بر جامعه فقه‌زده

ج - سومین مشخص جریان‌های مارکسیستی در طول یک قرن گذشته در کشور ایران اینکه «بدون استثناء همه این جریان‌ها معتقد به کسب قدرت سیاسی توسط جریان خودشان هستند». در نتیجه همین «رویکرد کسب قدرت سیاسی در کنار رویکرد حرکت از بالا و در کنار رویکرد جایگزین کردن حزب کمونیست نخبگان مارکسیستی مولود جریان خودشان به جای طبقه کارگر همه و همه باعث گردیده که همه این‌ها خواه و ناخواه گرفتار رویکرد حزب دولت لنینیستی در اشکال مختلف حزبی و چریک‌گرائی و ارتش خلقی بشوند». هر چند که ممکن است در اندیشه و نظر مخالفان، تئوری‌پردازی و تئوری‌سازی هم بکنند؛ اما در «عرصه عمل همه آنها راه فراری جز حرکت در چارچوب حزب دولت و چریک‌گرائی و ارتش خلقی و کودتای نظامی و غیره ندارند»؛ و آنچنان این رویکرد در آنها نهادینه شده که در روز ۲۸ مرداد ۳۲ با اینکه حزب توده تنها شاخه نظامی‌اش بیش از ۷۰۰ افسر نظامی در نهادهای مختلف حکومت از شهربانی و ژاندارمری و نهادهای امنیتی تا ارتش داشت، به خاطر اینکه معتقد به حرکت از پائین نبود در برابر چند اوباش و نوچه طیب حاجی رضائی و شعبان بی‌مخ و رمضان یخی نتوانستند وارد عمل بشوند و لذا بدون حداقل حضور نظاره‌گر حاکمیت دولت کودتا در کمتر از ۸ ساعت در کشور شدند. همان دولت کودتائی که از فردای کودتا قبل از همه به جان این سیاسیون قدرت‌طلب بیگانه از حرکت از پائین، افتاد.

باری، پس از فهم و شناخت خودویژگی‌های جریان‌های مارکسیستی در کشور ایران در طول نزدیک به یک قرن گذشته حال در عرصه کالبد شکافی جریان‌های مارکسیستی در کشور ایران در طول نزدیک به یک قرن گذشته باید عنایت داشته باشیم که با همه تفاوت‌های که بین این جریان‌های مارکسیستی وجود دارد، می‌توانیم (در طول نزدیک به یک قرن گذشته) پروسه حرکت آنها را به سه فرایند تقسیم نمائیم که این سه فرایند عبارتند از:

۱ - فرایند اول که فرایند تکوین مارکسیست‌ها در جامعه ایران

و سنت‌زده ایران حاکم بود. ثالثاً - بیش از ۹۰ درصد جامعه ایران بیسواد بودند. رابعاً - بیش از ۷۰ درصد از جمعیت ایران در روستاهای پراکنده زندگی می‌کردند.

خامساً - مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه ایران مناسبات زمین‌داری بود نه مناسبات سرمایه‌داری و زحمتکشان روستائی اکثریت زحمتکشان ایران را تشکیل می‌دادند.

سادساً - دانشگاه و مدرسه هنوز به آن شکل کلاسیک در کشور ایران تکوین پیدا نکرده بود و اگر هم بودند فرایند اولیه ظهور خود را طی می‌کردند.

این همه باعث گردید که تقی ارانی و حواریونش نتوانستند به صورت میدانی شرایط برای تکوین جنبش خودشان را بیابند در نتیجه همین امر باعث گردید تا آنها «حرکت خودشان را به صورت فکری و فرهنگی شروع کنند تا آنجا که به جای جنبش‌سازی و حزب‌سازی به تدریس علوم و نوشتن کتب درسی در زمینه‌های فیزیک و شیمی، روان‌شناسی، زیست‌شناسی و روش علمی پرداختند»؛ و در ادامه همین رویکرد بود که «حلقه ارانی در سال ۱۳۱۲ انتشار مجلهٔ دنیا را شروع کردند»؛ که البته «هدف این حلقه از انتشار مجلهٔ دنیا کار فرهنگی و فکری برای اشاعهٔ اندیشه‌های مارکسیستی در جامعه ایران بود». در نتیجه همین امر باعث گردید که رفته رفته «حلقه ارانی در میان روشنفکران و تحصیل‌کرده‌های ایرانی به عنوان حلقه‌ای منتقد و مخالف استبداد و دیکتاتوری و معتقد به دفاع از حقوق زحمتکشان مطرح بشوند».

باری هر چند مجلهٔ دنیا در سال ۱۳۱۲ با عنوان رسمی مجله‌ای علمی راه اندازی شد و تصویر روی جلد نخستین شماره آن شکافت اتم را نشان می‌داد و هدف این حلقه این بود که حداقل در برابر دستگاه امنیتی، آدرس غلط به آنها بدهند و به

صورت ظاهری هدف مجله دنیا را روشنگری دربارهٔ موضوعات علمی صنعتی و حداکثر اجتماعی نشان بدهند، ولی جوهر ماتریالیستی مطالب علمی مجلهٔ دنیا باعث گردید که حوزه فقهی دگماتیست داخل کشور به سرعت علم مخالفت با این حلقه و مجلهٔ دنیا بردارند که البته در رأس آنها سید محمد حسین طباطبائی صاحب تفسیر المیزان و شاگردش شیخ مرتضی مطهری قرار داشتند که به سرعت با تشکیل کلاس‌های فلسفی یونانی‌زده خود در رد مطالب ماتریالیسم رویکرد تقی ارانی قد بلند کردند.

اضافه کنیم که بالاخره محصول همین کلاس‌ها و درس‌های آنها به صورت کتاب پنج جلدی «اصول فلسفه و روش رئالیسم» در آمد؛ که همراه با متن فلسفه یونانی‌زده محمد حسین طباطبائی و پاورقی یونانی‌زده شیخ مرتضی مطهری می‌باشد. یادآوری می‌کنیم که محمد حسین طباطبائی در برابر مخالفت بروجردی نسبت به تدریس فلسفه در حوزه‌های فقهی، با پذیرفتن ناکافی بودن آموزه‌های سنتی حوزوی، «الحاد مارکسیستی را بزرگترین چالش فکری نسل جوان روحانیون شیعه می‌دانست» و لذا به همین دلیل بود که او خطاب به بروجردی می‌گفت: «ما باید به نیازهای طلاب توجه کنیم و آن‌ها را برای مبارزه با ماتریالیست‌ها آماده کنیم» و البته باز در همین رابطه بود که شیخ مرتضی مطهری شاگرد طباطبائی می‌گفت: «ما در ارجاعات خود به اندیشه‌های مادی‌گرایی، بیشتر به نوشته‌های ارانی اعتماد می‌کنیم، بنابراین حتی پانزده سال پس از مرگ ارانی طرفداران ایرانی مادگرایی دیالکتیکی هنوز نمی‌توانند بهتر از او بنویسند».

همین جوسازی حوزه‌های فقهی داخل کشور بر علیه مجلهٔ دنیای و حلقه ارانی و رویکرد و اندیشه‌های دکتر محمد تقی ارانی باعث گردید که دستگاه امنیتی رضاخانی وارد کارزار بشوند و از

شماره ۱۳ مجله دنیا توقیف نمایند. تنها ۱۲ شماره مجله دنیا ارگان فکری - فرهنگی حلقه ارانی انتشار پیدا کرد. یادمان باشد که دستگاه سانسور و امنیتی رضاخان از همان آغاز تکوین حکومتش تبلیغ مرام اشتراکی یا جهان‌بینی مارکسیستی را ممنوع کرده بود؛ و با اینکه مجله دنیا در ۱۲ شماره خود از بحث مستقیم در مورد مارکسیسم و سیاست مبارزه طبقاتی و انقلاب کارگری پرهیز می‌کرد، اما همین تاکید حلقه ارانی بر طرح مطالب ماتریالیستی و تحریک محافل دگماتیست حوزه‌های فقهی داخل کشور باعث گردید تا دستگاه امنیتی رضاخانی تبلیغ ماتریالیسم مجله دنیا مساوی با تبلیغ الحاد و مارکسیسم در جامعه ایران تلقی کنند که خروجی نهائی این امر عامل آن گردید که در سال ۱۳۱۶ یعنی ۴ سال بعد از شروع انتشار مجله دنیا اعضای حلقه ارانی (۵۳ نفر) دستگیر بشوند و محاکمه بشوند و بیشتر آنها احکام زندانی طولانی دریافت کنند که البته حکم دکتر تقی ارانی ده سال بود، اما پس از مدت کوتاهی توسط دستگاه امنیتی رضاخان اعلام کردند که دکتر تقی ارانی به علت بیماری تیفوس در زندان فوت کرده است.

با کشتن دکتر تقی ارانی توسط دستگاه امنیتی رضاخان فرایند اولیه حرکت مارکسیست‌ها در کشور ایران پایان پیدا کرد. چراکه با آزادی گروه ۵۳ نفری در فرایند پسا شهریور ۲۰ از زندان رضاخانی (همراه با سقوط استبدادی رضاخان) دیگر «حرکت دکتر تقی ارانی توسط این ۵۳ نفر نتوانست باز تولید بشود» و البته «مهره‌های اصلی آزاد شده حلقه ارانی بستر ساز تکوین حزب توده ایران در فرایند پسا شهریور ۲۰ شدند.»

فرایند دوم - حرکت مارکسیست‌های ایران (نزدیک به یک قرن گذشته) یا فرایند حزب توده پسا شهریور ۲۰ - ورود نیروهای متفکین به ایران و سقوط

دیکتاتوری رضاشاه، سیمای اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را دگرگون کرد چراکه: زندانیان سیاسی آزاد شدند، مطبوعات و سازمان‌های اجتماعی به فعالیت پرداختند و توده مردم ایران که از زیر فشار طاقت‌فرسای مظالم رضاخانی نجات یافته بودند به سوی مبارزات اجتماعی کشانده شدند؛ اما به علت استبداد ۲۰ ساله رضاخانی در آن زمان هیچگونه سازمان و جبهه واحدی وجود نداشت تا مردم ایران را متشکل سازد و توده‌های ایران را در عرصه مبارزه دموکراسی خواهانه از پائین در موضع آلترناتیوی با حکومت استبدادی و کودتائی رضاخان قرار بدهد. لهذا در چنین شرایطی بود که در «خلاء احزاب و جبهه سازمانده توده‌ها دورویکرد متفاوت از هم یعنی جبهه ملی‌گراها تحت هژمونی دکتر محمد مصدق و مارکسیست‌های آزاد شده از زندان (تحت عنوان ۵۳ نفری که همین‌ها در مهر ماه سال ۱۳۲۰ یعنی یک ماه بعد از تبعید رضاخان حزب توده ایران را تأسیس کردند) توانستند به سازماندهی جنبش اجتماعی ایران بپردازند.» ▶

ادامه دارد

بازتعریف «گفتمان دموکراسی»

در بستر کدامین از دو قرائت متفاوت و متضاد دموکراسی؟

«قرائت لیبرالیستی از دموکراسی؟» یا

«قرائت سوسیالیستی از دموکراسی؟»

دموکراسی جامع یا دموکراسی انتگرال در جامعه را باعث بشود. بدون تردید این «رویکرد شریعتی به پروسه تکوین دموکراسی جامع بر مبنای دموکراسی اجتماعی، درست برعکس رویکرد کارل مارکس به پروسه جامع دموکراسی می‌باشد» چراکه «کارل مارکس بر پایه تقدم کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر آن هم در شکل دیکتاتوری پرولتاریا (آنچنانکه خود او در «نقد برنامه گوتا» تبیین می‌نماید) او بر طبل تقدم دموکراسی سیاسی (آن هم در شکل دیکتاتوری طبقه یا دیکتاتوری پرولتاریا) می‌گوید و مراحل بعدی دموکراسی اعم از دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی در ادامه همین پروسه به صورت تکوین یافته از بالا توسط قدرت سیاسی تحلیل می‌نماید.» لازم است که عنایت داشته باشیم که یکی از محوری‌ترین «علل شکست کارل مارکس در نظریات خودش در عرصه دموکراسی سه مؤلفه‌ای، منهای طبقه‌ای کردن آن (منحصر کردن به طبقه پرولتاریا) و نادیده

عنایت داشته باشیم که «دموکراسی جامع یا دموکراسی انتگرال در دیسکورس شریعتی همان دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی می‌باشد». شعار نفی زر و زور و تزویر که به قول خود او نماد تمامی اندیشه‌هایش می‌باشد، «خود بیانگر وجه سلبی همین دموکراسی سه مؤلفه‌ای سوسیالیستی او می‌باشد که وجه ایجابی همین دموکراسی جامع و انتگرال سه مؤلفه‌ای شریعتی تحقق اصل برابری در آزادی برای همه شهروندان و امکان تصمیم‌گیری در باره همه مسائل عمومی جامعه از پائین برای همه شهروندان می‌باشد» و از اینجا است که او در نقد دموکراسی سیاسی با قرائت لیبرالیستی و در رابطه با مرزبندی بین دو نوع دموکراسی (دموکراسی با قرائت لیبرالیستی و دموکراسی با قرائت سوسیالیستی) بر این باور است که «دموکراسی با قرائت لیبرالیستی تنها بر دموکراسی صرف سیاسی نمایندگی تکوین یافته از بالا تکیه می‌نماید»؛ اما «دموکراسی با قرائت سوسیالیستی بر دموکراسی جامع و انتگرال اعم از دموکراسی اجتماعی و دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی تکیه می‌کند». به همین دلیل است که او در عبارات فوق «لیبرال دموکراسی را فریب طبقه بورژوازی می‌نامد.»

البته شریعتی حتی «در مقایسه بین لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری و رژیم‌های توتالیتر فاشیستی و مارکسیست حزب - دولت لنینیستی و استالینیستی قرن بیستم بر این باور است که اگر دموکراسی لیبرالیستی بتواند در خدمت خود رهائی مستضعفین بالنده جامعه درآید، باید از آن استفاده کرد.»

سابقاً آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، شریعتی در چارچوب دموکراسی جامع سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به لحاظ تئوریک، «ابتدا بر دموکراسی اجتماعی تکیه محوری و زیربنائی می‌نماید» و بر این باور است که «تنها دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی استوار بر دموکراسی اجتماعی است که می‌تواند علاوه بر کامل شدن، پروسه

گرفتن نقش جامعه و کلیه شهروندان در عرصه تکوین دموکراسی، اشتباه بزرگ کارل مارکس (به خصوص از بعد از انقلاب کمون پاریس) در این بود که او فکر می‌کرد که دیکتاتوری پرولتاریا در عرصه قدرت سیاسی و در راستای در هم کوبیدن ماشین دولت بورژوازی حاکم می‌تواند با توجه به اکثریت کمی طبقه کارگر در کشورهای متروپل صنعتی سرمایه‌داری خود به خود شرایط برای دموکراسی اجتماعی در جامعه فراهم نماید» و در این رابطه بود که او از دیکتاتوری پرولتاریا در کتاب «مانیفست کمونیست» (در سال ۱۸۴۸) با عبارت «حاکمیت اکثریت عظیم بر اکثریت عظیم و برای اکثریت عظیم یاد می‌کند»؛ که البته دیدیم که این خواسته تئوریزه شده کارل مارکس هرگز تحقق پیدا نکرد؛ و حتی همان «تئوری دیکتاتوری پرولتاریای کارل مارکس (که تئوری دیکتاتوری طبقه بر جامعه بود) هم نتوانست در جوامع سوسیالیستی پسا کارل مارکس در قرن بیستم مادیت پیدا کند.»

آنچنانکه در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه شاهد بودیم که از همان آغاز «طبق تئوری لنین این دیکتاتوری حزب واحد بود که (جایگزین دیکتاتوری طبقه پرولتاریای کارل مارکس شد) قدرت سیاسی را به صورت مطلق از بالا در دست گرفت» که البته حاصل آن این شد که منهای اینکه لنین (با اینکه قبل از انقلاب اکتبر به مردم روسیه وعده تشکیل مجلس موسسان داده بود اما بعد از پیروزی انقلاب اکتبر خود او) تشکیل مجلس موسسان را نفی کرد و هرگز بعد از انقلاب اکتبر در روسیه مجلس موسسان تشکیل نشد و منهای اینکه «لنین در سال ۱۹۲۰ (کمتر از سه سال بعد از انقلاب اکتبر روسیه) در تفسیر دیکتاتوری پرولتاریا کارل مارکس، دیکتاتوری را به معنای قدرت نامحدود مبتنی بر زور، نه مبتنی بر قانون تفسیر کرد» و منهای اینکه با پایان جنگ داخلی در شوروی در دوره لنین «حکومت شوروی بدل به یک حکومت توتالیتر تک حزبی شد» و حتی در خود «حزب کمونیست تک حزبی، با ممنوعیت حق فراکسیون از

طرف لنین روبرو شد» و منهای اینکه مارکسیست‌های روسی چه بلشویک و چه منشویک «اصطلاح دیکتاتوری پرولتاریا را از کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، به معنای شکل حکومت تعریف کردند» و منهای اینکه بعد از انقلاب اکتبر روسیه «لنین دیکتاتوری پرولتاریا را به معنای دیکتاتوری بخش پیشرو و انقلابی پرولتاریا تعریف کرد» (که خود این تعریف لنین معنایی جز دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت ندارد) و منهای اینکه «نخستین سوسیال دموکرات روسی که عبارت دیکتاتوری پرولتاریا را در برنامه حزب سوسیال دموکرات روسیه گنجانید خود پلخانوف بود» (که آن را به معنای دیکتاتوری حزب سوسیال دموکرات برای سرکوب همه جریان‌های غیر سوسیالیست می‌دانست) از همه مهمتر اینکه «بلشویک‌ها و در رأس آنها لنین، از فردای قدرت‌گیری انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ حق رأی عمومی را کنار گذاشتند و حق رأی در کشور روسیه یا شوروی تنها محدود به کارگران و دهقانان فقیر کردید»؛ و خود «لنین پس از جنگ داخلی، همه احزاب دیگر را غیر قانونی اعلام کرد»؛ و «لنین حتی پیشنهاد مارتوف را که در این رابطه می‌گفت، احزابی که نظام شورایی را قبول دارند از این قاعده مستثنی بشود، نپذیرفت.»

بنابراین، از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که «برعکس کارل مارکس که پیش شرط دموکراسی اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریا یا کسب قدرت سیاسی توسط طبقه پرولتاریا تعریف می‌کرد، شریعتی پیش شرط دموکراسی اجتماعی را تحول دموکراتیک فرهنگی می‌دانست» و باز از اینجا بود که «او برعکس کارل مارکس، دموکراسی سیاسی یا کسب قدرت سیاسی توسط پائینی‌های جامعه را مؤخر بر دموکراسی اجتماعی می‌دانست». آنچنانکه او دموکراسی اقتصادی یا سوسیالیسم را مؤخر بر دموکراسی اجتماعی و دموکراسی سیاسی یا به عبارت دیگر اجتماعی کردن قدرت اقتصادی در جامعه مؤخر بر اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت معرفتی تعریف می‌کرد. البته

عین همین اختلاف رویکرد بین مهاتما گاندی رهبر انقلاب ضد استعماری هندوستان با محمد اقبال لاهوری هم وجود داشت. چراکه مهاتما گاندی برعکس محمد اقبال لاهوری، در خصوص تحول اجتماعی و فرهنگی در جامعه هند یا به عبارت دیگر اجتماعی کردن دموکراسی در جامعه بزرگ و عظیم هندوستان، مانند کارل مارکس و لنین، مؤخر بر کسب قدرت سیاسی تعریف می‌کرد اما برعکس او «محمد اقبال لاهوری مانند شریعتی در عرصه تحول اجتماعی و فرهنگی جامعه بزرگ هندوستان معتقد به تقدم دموکراسی اجتماعی و تحول دموکراتیک فرهنگی بر انقلاب سیاسی و حرکت از پائین بود، نه آنچنانکه مهاتما گاندی می‌گفت حرکت از بالا» و لذا در همین رابطه بود که «اقبال در مذاکره با مهاتما گاندی مدعی بود که لازمه دستیابی به دموکراسی سیاسی در هندوستان، دستیابی دموکراسی اجتماعی می‌باشد و لازمه دستیابی به دموکراسی اجتماعی در هندوستان تحول دموکراتیک فرهنگی از پائین است.» به بیان دیگر «از نظر اقبال تا زمانی که تحول دموکراتیک فرهنگی از پائین در جامعه صورت نگیرد هرگز و هرگز توسط دموکراسی سیاسی یا کسب قدرت سیاسی و حرکت از بالا نمی‌توان در جامعه به دموکراسی اجتماعی و تحول فرهنگی دست پیدا کرد» که البته عین همین تجربه در کشور خودمان هم در زمان دولت دو ساله مصدق تجربه گردید چراکه «مصدق هم مانند مهاتما گاندی بر این باور بود که از طریق دموکراسی سیاسی از بالا، می‌توان به دموکراسی اجتماعی در جامعه ایران بدون تحول فرهنگی دموکراتیک از پائین دست پیدا کرد» که البته خود کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نشان داد که این تئوری در جامعه بزرگ ایران نمی‌تواند دستاورد دموکراسی جامع داشته باشد.

بر این مطلب بیافزایم که شاکله استراتژی روشنگری ارشاد شریعتی در ۵ سال (از سال ۴۷ تا ۵۱ که حسینی ارشاد توسط ساواک رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی

بسته شد) اوج فعالیت او در همین رابطه شکل گرفته بود. چراکه او بر پایه «تقدم تحول دموکراتیک فرهنگی جامعه از پائین در راستای دستیابی به دموکراسی اجتماعی از پائین در جامعه بزرگ ایران استراتژی حرکت ارشاد خود را تدوین کرد» که البته با بستن ارشاد و زندانی و بالاخره خانه‌نشین کردن او توسط رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی و سرانجام هجرت و وفات او «این استراتژی شریعتی به صورت یک پروژه ناتمام در آمد» و همین امر باعث گردید که در مراحل بعدی پسا وفات او با اعتلای جنبش ضد استبدادی مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی، با رهبری خمینی و روحانیت حواریون او و بدل شدن ولایت فقیه خمینی به عنوان گفتمان مسلط آن انقلاب، ابرجنبش ضد استبدادی مردم ایران به انحراف و شکست گرفتار بشود؛ یعنی آنچنانکه «محمد اقبال ده سال قبل از جدائی پاکستان در سال ۱۹۳۸ وفات کرد، شریعتی هم ۱۸ ماه قبل از انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران وفات کرد در نتیجه این هر دو جریان در ایران شریعتی و پاکستان محمد اقبال به انحراف کشیده شدند»

بنابراین از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که اگرچه «مهاتما گاندی مانند محمد اقبال و شریعتی معتقد به دموکراسی اجتماعی در کنار دموکراسی سیاسی بود، اما گاندی برعکس محمد اقبال و شریعتی معتقد بود که برای دستیابی به دموکراسی اجتماعی (به جای تکیه بر تحول عظیم فرهنگی دموکراتیک تکوین یافته از پائین) باید از دموکراسی سیاسی شروع بکنیم» یعنی «از نظر مهاتما گاندی، بدون دموکراسی سیاسی امکان دستیابی به دموکراسی اجتماعی وجود ندارد». در صورتی که «در رویکرد محمد اقبال و شریعتی، دموکراسی سیاسی به صورت برابری همه شهروندان جامعه در برابر آزادی تنها توسط تقدم دموکراسی اجتماعی استوار بر تحول دموکراتیک فرهنگی جامعه امکان پذیر می‌باشد.»

ادامه دارد

ما چه می‌گوئیم؟



حاکم، دینامیسم درونی خود را نگه دارد و بر پایه این دینامیسم درونی، پیوسته و علی‌الدوام با رویکرد تطبیقی، به بازسازی نظری و عملی اسلام تاریخی و جوامع مسلمین بپردازد و نظام بیداد استبدادی و استثمار و استثمارگری حاکم در شکل شاه و شیخ را به چالش بکشد، تناقضات عینی مناسبات استثمارگرایی سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته حاکم و تناقضات ذهنی اسلام دگماتیست فقهی و روایتی و زیارتی و ولایتی و اسلام صوفیانه اشعری‌گری فردگرا و جامعه‌گریز و دنیاستیز و اختیارستیز و اسلام دگماتیست فلسفی ذهنی‌گرا و تجرداندیش یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی و اسلام دگماتیست کلامی اشعری‌گری جبرگرا و اختیارستیز می‌باشد.»

ما می‌گوئیم که «تا زمانی که انبوه مردم ایران از نظام‌های استثمارگرایی و استبدادگرایی و استثمارگرایی توسط جامعه جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و فراگیر و سراسری همه جامعه ایران در چارچوب نظام دموکراسی

ما می‌گوئیم اندیشه معلم کبیرمان شریعتی همچنان از آنچنان پتانسیلی برخوردار است که در این زمان و در قرن بیست و یکم و در این شرایط تندپیچ تاریخ جامعه بزرگ ایران می‌تواند «پرچم طغیان مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران (هم در جبهه آزادی‌خواهانه افشار میانی و هم در جبهه برابری طلبانه پائینی‌های اعماق جامعه ایران) علیه نظام بیدادی، استثمارگرایی، استثمارگرایی و استبدادی حاکم باشد» و دلیل این امر هم آن است که اندیشه‌های شریعتی در این شرایط «تنها جریان فکری است که می‌تواند تناقض‌های قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر رژیم مطلقه فقهی حاکم را به نمایش بگذارد»؛ و می‌تواند به جامعه بزرگ ایران نشان بدهد که «رژیم مطلقه فقهی حاکم (به قول شریعتی حاکمیت سیاسی روحانیت بر جامعه ایران) آنچنانکه در عرصه سیاسی هولناک‌ترین استبداد تاریخ بشر می‌باشد، در عرصه اقتصادی هولناک‌ترین رژیم غارتگر و استثمارگرایی (حکومت از جامعه و طبقه از طبقه و انسان از انسان) و همچنین هولناک‌ترین نظام استثمارگرایی (نو و کهنه) در تاریخ بشر می‌باشد.»

ما می‌گوئیم «اندیشه‌های شریعتی در این زمان می‌تواند بر پایه تفکیک اسلام بازسازی شده تطبیقی (استثمارستیز و استبدادستیز و استثمارستیز) از اسلام دگماتیست و ارتجاعی (فقهی و روایتی و زیارتی و ولایتی) تعبدگرا و تکلیف‌محور و تقلیدگرا و اسلام دگماتیست صوفیانه اشعری‌گری، اختیارستیز و دنیاگریز و فردگرا و جامعه‌گریز، علل ذهنی و عینی فلاکت عمومی و تاریخی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی مردم و گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران را در بستر استراتژی آگاهی‌بخش (توسط آگاهی‌گری و گفتمان‌سازی و سازمان‌یابی و راهبری، نه رهبری جنبش‌های دینامیک اجتماعی صنفی و مدنی و سیاسی) به آنها بشناساند و در بستر مبارزه ایجابی و سلبی با نظام استثمار و استبداد و استثمار حاکم، نظام آلترناتیو یا نظام جایگزین بهتری به آنها نشان بدهد، نظامی که تنها با دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت و ثروت و اطلاعات) قابل تحقق می‌باشد.»

ما می‌گوئیم که «تنها عاملی که باعث گردیده است که اندیشه‌های شریعتی در طول ۵۸ سال گذشته (از سال ۱۳۴۳ پس از بازگشت شریعتی از اروپا تا به امروز) و به خصوص در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهی

مشارکتی و یا دموکراسی مستقیم نتوانند سرنوشت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود را در دست بگیرند، اندیشه‌های شریعتی زنده است و توانایی آن را دارد که برای رهائی جامعه بزرگ ایران از رنج‌های حاکمیت زر و زور و تزویر حاکم و دستیابی آنها به زندگی بهتر و انسانی‌تر، راهنمای نظری و عملی کنش‌گران مبارزه سلبی و ایجابی ضد زر و زور و تزویر یا ضد قدرت‌های استثمارگر و استبدادگر و استثمارگر نو و کهنه باشد.»

ما می‌گوئیم آنچه که باعث گردیده که در طول ۵۸ سال گذشته (در فرایند پسا بازگشت شریعتی از اروپا الی الان) «اندیشه‌های شریعتی به عنوان پرچم فکری مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران (در سه جبهه مستضعفین استبدادزده و مستضعفین استثمارزده و مستضعفین استعمارزده) درآورد، تنها وفاداری هواداران شریعتی و شور و ایثار تعصب‌آمیز آنها در اشاعه این اندیشه‌ها نبوده است، بلکه مهمتر از آن جوهر جنبشی و مستضعف‌گرا و استبدادستیز و استثمارستیز در شکل نو و کهنه این اندیشه‌ها بوده است.»

ما می‌گوئیم آنچه که باعث گردیده که اندیشه‌های شریعتی در فرایند چهارم و پنجم حرکت او (به موازات شکل‌گیری جنبش روشنگری ارشاد شریعتی از سال ۴۷ الی الان) برعکس تمامی حرکت روشنفکران غیر مذهبی و مذهبی و ملی و لائیک ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران، در حداقل زمان ممکن تا اعماق جامعه بزرگ ایران نفوذ بکند و به قول خود شریعتی با بستن حسینی‌ه ارشاد توسط ساواک رژیم مستبد و کودتائی پهلوی، درب‌های حسینی‌ه‌های ارشاد دیگری حتی در روستاهای دور افتاده ایران باز بشود (برعکس رویکرد شریعتی‌ستیزان لیبرال‌گرائی امثال داریوش شایگان و حسین حاجی فرج معروف به عبدالکریم سروش و سید حسین نصر) «نتیجه و معلول تبدیل اندیشه‌های شریعتی به ایدئولوژی نبوده بلکه مهمتر از آن حاصل نظریه سیاسی و برنامه و استراتژی

شدن اندیشه‌های شریعتی برای مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران در سه جبهه ضد استبدادی و ضد استثمارگری و ضد استعمارگری و یا به قول شریعتی برای کنش‌گران سه جبهه ضد زر و زور و تزویر حاکم بوده است، همان اندیشه‌هایی که به قول خود شریعتی هر چه غیر از مبارزه با سه جبهه زر و زور و تزویر حاکم گفته است، اضافی بوده است.»

ما می‌گوئیم «جوهر عامل نفوذ اندیشه‌های شریعتی تا اعماق جامعه بزرگ ایران در طول بیش از نیم قرن گذشته، تنها می‌توانیم با تاریخ اشاعه اسلام قرآنی پیامبر اسلام در طول کمتر از نیم قرن تا اعماق جوامع بشریت قرن هفتم میلادی مقایسه کنیم که به قول جواهر لعل نهرو این نفوذ اسلام تا اعماق جوامع بشری در کمتر از ۲۵ سال را باید به عنوان بزرگترین معجزه تاریخ بشر تعریف بکنیم». همچنین ما می‌توانیم با تاریخ اشاعه مسیحیت در جهان باستان مقایسه کنیم، چراکه «نه تنها نفوذ مسیحیت در جهان باستان از طریق قدرت حکومتی حاصل نشده بود، بلکه برعکس مسیحیت از زمانی که در امپراطوری روم تبدیل به دین حکومتی شد قدرت نفوذ خود را در مردم و جامعه و بر دل‌ها از دست داد و این کاملاً برعکس جایگاه مسیحیت در جهان باستان و حاکمیت قدرت‌های برده‌دار بر اروپا بود که مسیحیت توانست از طریق فتح قلوب بردگان و مستضعفین تاریخ و جامعه تا اعماق جامعه ستمدیدگان تاریخ نفوذ نماید.»

ما می‌گوئیم «اندیشه‌های شریعتی در طول بیش از نیم قرن گذشته یا در دوران بیدادی شاه و شیخ درست در زیر فشار و سرکوب و تکفیر و تحقیر قدرت‌های زر و زور و تزویر حاکم بر جامعه بزرگ و نگون‌بخت ایران بوده که توانسته است راه خود را تا اعماق جامعه بزرگ ایران در مبارزه با تبعیض‌های طبقاتی و مذهبی و جنسیتی و سیاسی و نژادی و قومیتی و اجتماعی و غیره باز کند.»

ما می‌گوئیم تنها به همین دلیل بوده است که «در طول

۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ ایران، اندیشه‌های شریعتی (در مقایسه با اندیشه‌های دیگر روشنفکران مذهبی و لائیک و مارکسیستی و ملی‌گرا) بیش از هر جریان فکری مورد حمله و انتقاد و تکفیر و سرکوب قرار گرفته است» که برای فهم این اوج فاجعه، تنها کافی است که بدانیم که «تعداد تکفیرنامه‌هایی که روحانیت حوزه‌های فقهی شیعه در رد اندیشه‌های شریعتی در طول بیش از نیم قرن گذشته صادر کرده‌اند بیش از مجموع همه تکفیرنامه‌هایی است که روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهی در طول هزار سال گذشته عمر خود بر علیه صاحبان اندیشه نو در جامعه ایران صادر کرده‌اند». بدین خاطر در همین رابطه بوده است که «خمینی حتی حاضر نشد در طول عمر خودش برای یکبار هم نام شریعتی بر زبان و

قلم خود بیاورد»؛ و باز در همین رابطه بود که «در سال ۵۶ در کوبیدن اندیشه‌های شریعتی مهدی بازرگان با شیخ مرتضی مطهری توسط اعلامیه مشترک هم دست و هم داستان شدند»؛ و باز در همین رابطه است که «حسین حاجی فرج (معروف به عبدالکریم سروش) در طول بیش از نیم قرن گذشته چه در فرایند پیوندش با ارتجاع مذهبی و اسلام دگماتیست حوزه‌های فقهی و چه در فرایند پیوندش با لیبرالیسم ستیزه‌گر در داخل و خارج از کشور، چه قبل از انقلاب ۵۷ در انگلستان و چه قبل از کودتای فرهنگی ۵۹ و چه بعد از تسویه حساب رژیم مطلقه فقه‌گرا با او چه در زمانی که در داخل کشور بود و چه امروز که در خارج از کشور می‌باشد، تمام تلاشش این بوده است که (در چارچوب اسلام صوفیانه اشعری‌گری، دنیاگریز و جامعه‌ستیز و فردگرا و اختیارستیز) به شریعتی‌ستیزی و شریعتی‌زدائی کردن

ما می‌گوئیم آنچه که باعث گردیده که اندیشه‌های شریعتی در فرایند چهارم و پنجم حرکت او برعکس تمامی حرکت روشنفکران غیر مذهبی و مذهبی و ملی و لائیک ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ ایران، در حداقل زمان ممکن تا اعماق جامعه بزرگ ایران نفوذ بکند و به قول خود شریعتی با بستن حسینیه ارشاد توسط ساواک رژیم مستبد و کودتائی پهلوی، درب‌های حسینیه‌های ارشاد دیگری حتی در روستاهای دور افتاده ایران باز بشود «نتیجه و معلول تبدیل اندیشه‌های شریعتی به ایدئولوژی نبوده بلکه مهمتر از آن حاصل نظریه سیاسی و برنامه و استراتژی شدن اندیشه‌های شریعتی برای مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران در سه جبهه ضد استبدادی و ضد استثمار و ضد استعمار و یا به قول شریعتی برای کنش‌گران سه جبهه ضد زر و زور و تزویر حاکم بوده است» همان اندیشه‌هایی که به قول خود شریعتی هر چه غیر از مبارزه با سه جبهه زر و زور و تزویر حاکم گفته است، اضافی بوده است

اندیشه‌های مخاطبین خودش پردازد؛ که البته و هزار البته شکست خورده است.» باری، در این رابطه است که ما می‌گوئیم «حجم عظیم ردیه‌ها و انتقادات افراد و جریان‌های مختلفی که در طول بیش از نیم قرن گذشته علیه اندیشه‌های شریعتی نوشته شده‌اند، به هیچ وجه با حجم مطالبی که در طول نیم قرن گذشته در دفاع از اندیشه شریعتی در داخل و خارج از کشور نوشته شده است قابل مقایسه نیست.» ▶

ادامه دارد



«آگاهی، آزادی و برابری»

بوده است؟

چارچوب نهضت ملی کردن صنعت ایران عمده کرد.»
در همین رابطه بود که در فرایند پسا شهریور ۲۰ از بدو ورود مصدق به مجلس چهاردهم او شعار «ملی کردن صنایع نفت ایران از چنگال امپریالیسم انگلستان را که خود یک شعار ضد استعماری بود، مطرح کرد». بدین ترتیب او تلاش می‌کرد «تا در کادر شعار ملی کردن صنعت ایران و توسط بسیج توده مردم ایران حول این شعار، مبارزه ضد استبدادی و ضد استثماری خود را هم دنبال نماید» که البته همین موضوع «کلید پیروزی مصدق شد» چرا که مصدق با این رویکرد و با این شعار و با این بازسازی استراتژی خود علاوه بر اینکه توانست «سرسلسله جنبان مبارزه رهائی بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی در فرایند پسا جنگ جهانی دوم بشود» و علاوه بر اینکه توانست به «بسیج مردم ایران حول این شعار تحت رهبری خودش دست پیدا کند» و علاوه بر اینکه توانست حتی «دربار رژیم کودتائی پهلوی را به انزوا بکشاند و حتی شاه دوم رژیم

ثانیاً - به خاطر همین تکیه بر استراتژی ارتش خلقی با رویکرد انطباقی و متأسی از سازمان آزادی‌بخش الجزایر بود که شریعتی «مانند نظریه پردازان سازمان آزادی‌بخش الجزایر مثل فانون و غیره در فرایند سوم حرکتش بر اولویت جوهر جنبش رهائی‌بخش ضد استعماری و ضد استبدادی و ضد استثماری تکیه می‌کرده است». یادآوری می‌کنیم که «سازمان آزادی‌بخش الجزایر به خاطر اینکه در آن زمان کشور الجزایر به اشغال امپریالیسم فرانسه درآمده بود و به خاطر اینکه سیاست استعماری امپریالیسم فرانسه بر کشور الجزایر مانند سیاست استعماری امپریالیسم انگلستان در هندوستان در زمان مبارزه گاندی صورت مستقیم داشت (امپریالیسم فرانسه در خصوص اشغال الجزایر می‌گفت: «آنچنانکه رود سن در وسط پاریس می‌گذرد، دریای مدیترانه هم در وسط کشور فرانسه می‌گذرد») این همه باعث شده بود که برای مردم الجزایر و کنش‌گران سازمان آزادی‌بخش الجزایر استراتژی رهائی‌بخش و آزادی‌بخش بر استراتژی ضد استبدادی و ضد استثماری و اولویت استراتژیک پیدا کنند.»

لازم به ذکر است که «مصدق در فرایند پسا شهریور ۲۰ و یا فرایند پسا جنگ جهانی دوم با تبعید رضاخان توسط امپریالیسم انگلیس و شکسته شدن فضای اختناق و استبداد بیست ساله رضاخانی، به بازسازی استراتژی گذشته خودش پرداخت». به این ترتیب که «در دوران دیکتاتوری مطلق رضاخانی بر کشور ایران، مصدق بر شعار بازسازی مشروطیت و اولویت مبارزه ضد استبدادی تکیه می‌کرد» و بر این باور بود که «در بستر مبارزه ضد استبدادی بر علیه رژیم مستبد و کودتائی رضاخان، می‌توان هم به بازسازی مشروطیت شکست خورده توسط رضاخان، دست پیدا کرد و هم می‌توان به مبارزه ضد استعماری و مبارزه با قرارداد وثوق الدوله و یا مبارزه با امپریالیسم انگلستان پرداخت» اما با تبعید رضاخان توسط امپریالیسم انگلیس و باز شدن فضای سیاسی در جامعه ایران و شکسته شدن فضای دیکتاتوری و استبدادی رضاخانی «مصدق در بازسازی استراتژی خود مبارزه ضد استعماری و رهائی‌بخش بر علیه امپریالیسم انگلستان را در

کودتائی پهلوی را هم مجبور به دنباله‌روی از شعار ملی کردن صنعت نفت ایران بکند.»

از همه مهمتر اینکه مصدق با این شعار خود توانست «در بستر این مبارزه رهایی‌بخش و ضد استعماری، رژیم کودتائی و مستبد پهلوی دوم را در عرصه تقسیم بازتقسیم قدرت توسط فشار از پائین و تغییر توازن قوا به سود خود وادار به عقب‌نشینی سازد و از اردیبهشت ۱۳۳۰ تا مرداد ۳۲ برای مدت ۲۸ ماه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران را بسازد» بنابراین، در این رابطه بود که «مصدق در سال ۱۳۲۸ یعنی زمانی که ۶۷ سال داشت با ائتلاف طیف گسترده‌ای از نیروهائی که تنها در نگاه ملی‌گرایانه خویش مشترک بودند، توانست جبهه ملی ایران را تأسیس کند و رهبری جبهه ملی را به دست بیاورد» و باز در همین رابطه بود که «مصدق توانست در مجلس چهاردهم پروژه موازنه منفی خود به عنوان یک شعار و گفتمان حاکم مطرح نماید.»

لازم به ذکر است که «مصدق در چارچوب پروژه موازنه منفی معتقد بود که تا زمانی که نیروهای بیگانه در کشور ایران وجود دارند، نباید هیچ دولت خارجی امتیاز استخراج نفت در کشور ایران داشته باشند، جنگ حزب توده با مصدق هم در رابطه با همین پروژه موازنه منفی مصدق بود، چراکه حزب توده معتقد به واگذاری امتیاز نفت شمال ایران به شوروی بود؛ که البته مصدق مخالفت می‌کرد». همچنین در این رابطه بود که «مصدق توانست در سال ۱۳۲۲ به عنوان نفر اول نماینده مردم تهران با بیش‌ترین رأی در انتخابات چهاردهم مجلس شورای ملی وارد مجلس چهاردهم بشود» و باز در این رابطه بود که «مصدق دو سال پس از سقوط رضاشاه توانست از سال ۱۳۲۲ به عالم سیاسی باز گردد و در راستای استراتژی بازسازی مشروطیت خودش مبارزه رهایی‌بخش و ضد استعماری با امپریالیسم انگلستان آن هم در شکل دموکراتیک دنبال نماید» و باز در این رابطه بود که مصدق توانست با شعار: «سلطنت پهلوی

مخلوق سیاست امپریالیستی انگلستان در کشور ایران می‌باشد، استبدادی پهلوی را در بستر مبارزه ضد استعماری به چالش بکشد» و باز در این رابطه بود که مصدق توانست با صدای بلند در مجلس پنجم اعلام کند که: «اگر هدف آن است که رضاخان به یک شاه دیکتاتور بدل بشود اگر سرم را بزنند و اندام‌های بدنم را قطعه قطعه کنند با چنان امری موافقت نخواهم کرد.»

باز در این رابطه بود که «مصدق در مجلس چهاردهم طرحی را ارائه کرد و به تصویب رسانید که بر مبنای آن به دولت اجازه نمی‌داد بدون تصویب مجلس در باره نفت خام با خارجی‌ها مذاکره کنند و به کشورهای دیگر امتیاز بدهند» و باز در این رابطه بود که «مصدق در حیات سیاسی خودش پیوسته تلاش می‌کرد تا قدرت شاه در رژیم کودتائی و مستبد پهلوی کاهش بدهد و با آن شرایط برای بازسازی مشروطه شکست خورده در جامعه ایران فراهم نماید» و همچنین در این رابطه بود که «مصدق در مجلس شانزدهم پروژه و طرح و شعار ملی شدن صنعت نفت ایران را مطرح کرد و در روز ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ توانست این طرح را به تصویب مجلس شورای ملی ایران برساند و در اردیبهشت ۱۳۳۰ توانست با تشکیل دولت دموکراتیک خودش هیئتی به ریاست مهندس مهدی بازرگان برای خلعید از امپریالیسم انگلستان و اجرای ملی شدن نفت ایران تحت سلطه امپریالیسم انگلستان بکند.»

باز در این رابطه بود که «مصدق توانست پس از ملی کردن نفت ایران و پس از شکست استعمار فرتوت انگلستان در رابطه با حفظ امتیاز استخراج نفت ایران که سهم ایران در آن زمان تنها ۱۶ درصد بود، حتی به تقاضای شرکت نفتی وابسته به امپریالیسم تازه نفس آمریکا که مدعی بودند که در صورت دریافت امتیاز استخراج نفت ایران حاضر است سهم ایران را تا ۵۰ درصد بالا ببرد، موافقت نکند» و باز در این رابطه بود که مصدق توانست «در چارچوب پروژه موازنه منفی خود مجلس چهاردهم را وادار

کند تا با واگذاری امتیاز استخراج نفت در دریای خزر به شوروی مخالفت کند» باز در این رابطه بود که «مصدق توانست در مجلس شانزدهم علاوه بر اینکه طرح ملی شدن صنعت ایران را مطرح نماید، در ادامه آن توانست در ارتباط با شکایت امپریالیسم انگلستان در سازمان ملل و دادگاه لاهه، امپریالیسم انگلستان را محکوم کند و حقانیت ملت ایران را در رابطه با لغو امتیاز استخراج نفت ایران توسط امپریالیسم انگلستان را به اثبات برساند.»

باز در این رابطه بود که در ۱۹ اوت سال ۱۹۵۳ میلادی برابر با ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ «امپریالیسم تازه نفس آمریکا با حمایت امپریالیسم فرتوت انگلستان با اجرای کودتای نظامی شاه فراری را به قدرت باز گردانند و تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران را سرنگون کنند» و باز در این رابطه بود که مصدق پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در بی‌دادگاه رژیم کودتائی پهلوی می‌گفت:

«آری، تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کردم و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراطوری‌های جهان را از این مملکت برچیده‌ام و پنجه در پنجه مخوف‌ترین سازمان‌های استعماری و جاسوسی بین‌المللی درافکنده‌ام و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده‌ام و به قیمت جان و عرض و مال، خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت بساط این دستگاه وحشت‌انگیز را درنوردم و من طی این همه فشار و ناملایمات و تهدیدها و تضیقات از علت اساسی و اصلی گرفتاری خود غافل نیستم و به خوبی می‌دانم که سرنوشت من باید مایه عبرت مردانی شود که ممکن است در آتیه در سراسر خاورمیانه در صدد گسیختن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند حیات و عرض و مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیون‌ها ایرانی و نسل‌های متوالی این ملت کوچک‌ترین ارزشی ندارد

و از آنچه برایم پیش آورده‌اند تأسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده‌ام. من به حس و عیان می‌بینیم که این نهال برومند در خلال تمام مشقت‌هایی که امروز گریبان همه را گرفته به ثمر رسیده است و خواهد رسید عمر من و شما و هر کس چند صباحی دیر یا زود به پایان می‌رسد ولی آنچه می‌ماند حیات و سرافرازی یک ملت مظلوم و ستمدیده است» (دفاعیه مصدق در بیدادگاه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی).

باری در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که اگر جایگاه مصدق و اندیشه‌های مصدق در منظومه معرفتی شریعتی فهم کنیم، می‌توانیم باور کنیم که در تحلیل نهائی «مبارزه ضد استعماری و رهائی‌بخش شریعتی از آغاز تا انجام، در کنار مبارزه ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استحماری‌اش یا به قول خودش مبارزه با زر و زور و تزویر، همه و همه ریشه مصدقی داشته است». در همین رابطه است که بدون فهم جوهر حرکت چند مؤلفه‌ای مصدق در عرصه سیاسی، امکان فهم جوهر چند مؤلفه‌ای حرکت سیاسی - اجتماعی - اقتصادی شریعتی وجود ندارد، بنابراین در این رابطه است که جهت فهم جوهر حرکت چند مؤلفه‌ای شریعتی در عرصه سیاسی - اجتماعی - اقتصادی قبل از هر چیز تلاش کردیم که «به صورت کیسولی و مختصر فوقا به شرح جوهر حرکت سیاسی - اجتماعی مصدق چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی پردازیم.» ▶

ادامه دارد

«گفتمان رهائی‌بخش»

خودویژگی‌های

۸۲

قرن بیستم شریعتی

آنچه از عبارات فوق شریعتی در خصوص مبانی استراتژی گفتمان رهائی‌بخش او برای ما قابل فهم است اینکه:

الف- در عرصه تحولات اجتماعی - سیاسی پیشگام و یا پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید همیشه در بستر تدوین و تبیین استراتژی خود «تحول اجتماعی را مقدم بر تحول سیاسی بدانند» و در عرصه «تحول اجتماعی، باید بر حرکت درازمدت در چارچوب تحول فرهنگی و خودآگاهی تکیه بکنند»؛ و در همین رابطه است که وظیفه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «تنها در چارچوب تحول اجتماعی، توسط انتقال آگاهی از متن واقعیت به

احساس و آگاهی جامعه قابل تعریف می‌باشد»
 نه در فرایند «تحول سیاسی توسط کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی حاکم که وظیفه خود جامعه مدنی جنبشی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین جامعه، چه در جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و چه در جبهه برابری‌طلبانه طبقه کار و زحمت اردوگاه بزرگ مستضعفین) ایران می‌باشد.»

ب - وظیفه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودانگیخته تکوین یافته از پائین و شوراهای خودجوش تکوین یافته از اعماق جامعه بزرگ ایران، «راهبری جامعه است، نه رهبری جامعه».
 پر واضح است که «راهبری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید صورت پیشگامی داشته باشد، نه صورت سه مؤلفه‌ای تحزب‌گرایانه لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی و

اگر هسته اصلی و محوری گفتمان رهائی‌بخش شریعتی در قرن بیستم (آنچه که به صورت سلبی و ایجابی گفتمان شریعتی را از دیگر گفتمان‌های نظریه‌پردازان قرن بیستم و قرن نوزدهم مجزا می‌سازد) «موضوع آگاهی یا خودآگاهی و انتقال آن از پائین به جامعه، جهت تحول فرهنگی و تحول اجتماعی، بسترساز تحول سیاسی و تحول اقتصادی در جامعه ایران تعریف بکنیم» نخستین سوالی که در این رابطه قابل طرح است اینکه «شریعتی چگونه به این هسته مرکزی استراتژی و گفتمان رهائی‌بخش خودش دست پیدا کرده است؟»

ملی و فرهنگی و غیره) باید عنایت داشته باشند که: اولاً این «انتقال آگاهی از واقعیت جامعه به احساس و آگاهی توده‌ها، جهت تحقق خودآگاهی طبقاتی و سیاسی و اجتماعی و غیره در وجدان جامعه بزرگ ایران، باید صورت مشخص و کنکرت داشته باشد، نه صورت مجرد و انتزاعی و عام و کلی»؛ به عبارت دیگر «انتقال آگاهی باید از خاستگاه واقعی زندگی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران حاصل شده باشد، نه از لای کتاب‌ها و ذهنیت پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین) ایران»، شاید صحیح‌تر آن باشد که بگوئیم «خودآگاهی در وجدان گروه‌های اجتماعی تنها به صورت انتقال آگاهی مشخص برخاسته از دیالکتیک زندگی آنها حاصل می‌شود و لاغیر.»

ثانیاً در فرایند انتقال دیالکتیک مشخص زندگی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به احساس و آگاهی و ذهنیت توده‌ها، پیشگامان باید عنایت داشته باشند که هرگز خود دیالکتیک واقعی زندگی آنها تا زمانی که توسط پیشگامان وارد احساس و آگاهی توده‌ها نشوند «دیالکتیک واقعی موجود زندگی آنها فی نفسه نمی‌تواند عامل حرکت اجتماعی و سیاسی و طبقاتی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران بشود.»

ثالثاً پیشگامان باید توجه داشته باشند که در عرصه تحول اجتماعی و تحول سیاسی جامعه، فقط به واسطه دیالکتیک فی نفسه و جبر تاریخ، موتور بزرگ به حرکت در نمی‌آید، بلکه برعکس «تنها و تنها توسط انتقال آگاهی (برخاسته از متن واقعیت زندگی آنها) به احساس و آگاهی توده‌هاست که موتور کوچک می‌تواند شرایط ذهنی برای حرکت موتور بزرگ در عرصه تحول فرهنگی و تحول اجتماعی و تحول سیاسی فراهم بکند و لاغیر.»

رابعاً پیشگامان در کادر فرمول تحول اجتماعی باید عنایت داشته باشند که تا زمانی که «تبعیض‌ها و تضادهای موجود و مختلف جنسیتی، طبقاتی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی، قومیتی و نژادی و غیره که در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌حاکم، مانند غل و زنجیر تمامی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران را به بردگی و بندگی کشانیده است، توسط پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین) ایران، بدل به آگاهی و خودآگاهی جنسیتی، طبقاتی، سیاسی، اجتماعی، قومیتی، نژادی، مذهبی، فرهنگی و غیره نشوند، هرگز و هرگز دستیابی به جامعه مدنی جنبشی قوی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و چه در جبهه برابری‌طلبانه کار و زحمت اردوگاه بزرگ مستضعفین) ایران ممکن شدنی نیست»؛ چرا که فقر و تبعیض و تضادهای اجتماعی و سیاسی و غیره به خودی خود هر قدر هم که وسیع و گسترده و فراگیر هم که باشند، عامل حرکت اجتماعی و سیاسی و طبقاتی و غیره نمی‌شوند و تنها احساس فقر و تبعیض و تضادهای موجود در جامعه بزرگ ایران هست که می‌توانند عامل حرکت و بسترساز تکوین جامعه مدنی قوی جنبشی بشوند؛ و صد البته این احساس فقر و تبعیض و تضادهای موجود در توده‌های جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، سنتز جدیدی است که حاصل فونکسیون کار پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین) ایران می‌باشد.

به عبارت دیگر، اگر احساس فقر و تبعیض‌ها و تضادهای موجود در جامعه بزرگ امروز ایران در احساس و آگاهی گروه‌های مختلف جامعه ایران مادیت پیدا نکند، نفس فقر و تبعیض و تضادها هزار سال دیگر هم نمی‌تواند جامعه ایران را به

سمت جنبش‌های فراگیر و سراسری خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین (که آبخور جامعه مدنی قوی جنبشی خود بنیاد و پایه ثابت شوراهای فراگیر توده‌ای تکوین یافته از پائین که بستر نهادینه شدن دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای تکوین یافته از پائین می‌باشند) هدایت نماید.

خامسا رسالت پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین) ایران در تحلیل نهائی «بسترسازی برای دموکراسی سوسیالیست جنبشی تکوین یافته از پائین با عضله توانمند شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد».

باری، اگر هسته اصلی و محوری گفتمان رهائی‌بخش شریعتی در قرن بیستم (آنچه که به صورت سلبی و ایجابی گفتمان شریعتی را از دیگر گفتمان‌های نظریه پردازان قرن بیستم و قرن نوزدهم مجزا می‌سازد) «موضوع آگاهی یا خودآگاهی و انتقال آن از پائین به جامعه، جهت تحول فرهنگی و تحول اجتماعی، بسترساز تحول سیاسی و تحول اقتصادی در جامعه ایران تعریف بکنیم» نخستین سوالی که در این رابطه قابل طرح است اینکه «شریعتی چگونه به این هسته مرکزی استراتژی و گفتمان رهائی‌بخش خودش دست پیدا کرده است؟»

در پاسخ به این سؤال است که می‌توانیم به پیوند ارگانیک اندیشه‌های معلم کبیرمان حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری با اندیشه‌های معلم کبیرمان شریعتی دست پیدا کنیم؛ چراکه «هسته اصلی منظومه نظری و عملی علامه محمد اقبال لاهوری (چه در پروژه بازسازی نظری و چه در پروژه بازسازی عملی، هم در عرصه کلامی و هم در عرصه فلسفی و اجتماعی و سیاسی) بر پایه حیات و تکامل و آگاهی استوار می‌باشد» به عبارت دیگر

«مبانی منظومه نظری و عملی محمد اقبال لاهوری عبارتند از حیات و تکامل و آگاهی» بنابراین، بدین ترتیب است که محمد اقبال در کتاب گران سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام (که مانیفست تمامی اندیشه‌ها و نظریه پردازی او می‌باشد) در چارچوب همین «مبانی مثلث حیات و تکامل و آگاهی» اصولی طرح و تبیین می‌نماید که برای فهم آنها لازم است که عنایت داشته باشیم که:

اولاً وجود خداوند که در رویکرد کلامی محمد اقبال «محیط بر وجود و هستی می‌باشد، در منظومه نظری اقبال به عنوان حیات خودآگاه و تکامل مند محیط بر هستی تبیین می‌گردد».

ثانیاً محمد اقبال در فصل پنجم کتاب گران سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام (تحت عنوان روح فرهنگ و تمدن اسلامی) در «تبیین پدیده وحی در چارچوب سه اصل حیات و تکامل و آگاهی، علاوه بر اینکه وحی را به عنوان یک پروسس در عرصه وجود (از آغاز تکوین آن تا انتهای حرکت وجود) تعریف می‌نماید و علاوه بر اینکه پروسس وحی را در پیوند تنگاتنگ با پروسه تکامل و پروسه حیات از آغاز تا انجام تبیین می‌کند، از همه مهمتر اینکه از نظر اقبال، پروسس وحی در فرایندهای مختلف آن به عنوان آگاهی حیات و تکامل در وجود تعریف می‌شود که این آگاهی در مرحله وحی نبوی به صورت کتاب و موضوع رسالت انبیاء ابراهیمی در می‌آید.» ▶

ادامه دارد



اقبال «پیام - آوری» است برای عصر ما، که از نو باید او را شناخت!

مبانی منظومه اندیشه پردازانه

علامه محمد اقبال لاهوری

تکیه می‌کنند) در آن صورت بازسازی دین صورت انطباقی پیدا می‌کند؛ و البته، اگر در عرصه بازسازی دین «این بازسازی خارج از پیوند با علم (آنچنانکه در بیش از هزار سال گذشته حداقل از امام محمد غزالی الی زماننا هذا در حوزه‌های فقهی تلاش شده است تا خارج از پیوند دین با علم به بازسازی دین پردازند) در آن صورت بازسازی صورت دگماتیستی دارد.»

باری، از آنجائیکه علامه محمد اقبال لاهوری در کتاب گران سنگ اندیشه پردازانه بازسازی فکر دینی در اسلام که مانیفست منظومه معرفتی او می‌باشد، به دنبال آن است تا به «بازسازی تطبیقی تفکر

آنچه که از عبارات فوق علامه محمد اقبال لاهوری برای ما قابل فهم است اینکه:

الف - اقبال در عبارات فوق ابتدا با طرح سه سؤال:

اول - خصوصیت و ساختمان عمومی جهانی که در آن زیست می‌کنیم چگونه است؟

دوم - آیا در ساختمان این جهان هیچ عنصر ابدی و ثابتی وجود دارد؟ سوم - ارتباط ما با آن چگونه است؟ به دنبال تبیین مبانی دین و تفکیک مبانی دین با دیگر موضوع‌ها اعم از فلسفه و عرفان و علم و غیره می‌باشد. چراکه آنچنانکه قبلاً هم به اشاره مطرح کردیم، «از نظر اقبال دین و موضوع‌های مربوط به دین در چارچوب ابدیت قابل تعریف می‌باشد». آنچنانکه از نظر او «علم در چارچوب تغییر قابل تعریف است». لهدا، در همین رابطه است که از نظر اقبال «بازسازی دین تنها در چارچوب پیوند ابدیت (دین) با تغییر (علم) قابل تعریف می‌باشد» البته از آنجائیکه او در عرصه پیوند بین ابدیت (دین) با تغییر (علم) «بر محور ابدیت، پیوند علم با دین را تعریف می‌نماید، در این رابطه بازسازی مورد نظر اقبال و همچنین شریعتی باید به صورت بازسازی تطبیقی تعریف بکنیم». چراکه در صورتی که در عرصه پروسه بازسازی دین توسط پیوند با علم، «اگر این بازسازی به جای محور ابدیت و دین، بر محور علم صورت بگیرد (آنچنانکه مهندس مهدی بازگان و در ادامه او شهید مهندس محمد حنیف نژاد و مجاهدین خلق تا امروز بر آن

از نظر اقبال دین و موضوع‌های مربوط به دین در چارچوب ابدیت قابل تعریف می‌باشد».

آنچنانکه از نظر او «علم در چارچوب تغییر قابل تعریف است». در همین رابطه است که از

نظر اقبال «بازسازی دین تنها در چارچوب پیوند ابدیت (دین) با تغییر (علم) قابل تعریف

می‌باشد

دینی در اسلام بپردازد» از آنجائیکه آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم، «اقبال معتقد به بازسازی فکر دینی است، نه بازسازی خود دین» و از آنجائیکه اقبال «در عرصه بازسازی فکر دینی معتقد به شکل بازسازی تطبیقی فکر دینی است، نه بازسازی به شکل انطباقی و نه بازسازی به صورت دگماتیستی» (آنچنانکه قبل از اقبال پروژه بازسازی انطباقی فکر دینی توسط سید جمال الدین اسدآبادی صورت گرفت و بعد از وفات سید جمال بازسازی دگماتیستی توسط شاگردان محمد عبده تا سید قطب ادامه پیدا کرد) او در عبارات فوق و یا در سرآغاز شروع کتاب اندیشه پردازانه بازسازی فکر دینی در اسلام (بازسازی - فصل اول - معرفت و تجربه دینی - ص ۳ - سطر ۱ تا ۳) با طرح سه سؤال فوق:

اولاً - می‌خواهد ذهن خواننده را به طرف این موضوع بکشاند که «دین به عنوان یک حقیقت و واقعیت تنها در جهانی ضرورت پیدا می‌کند که در آن جهان ابدیت واقعیت داشته باشد» بنابراین از نظر اقبال «اگر در جهانی ابدیت وجود نداشته باشد، دین در آن جهان هم معنائی ندارد» و به بیان دیگر از نظر او «در جهانی که فاقد ابدیت باشد، علم می‌تواند جایگزین دین بشود و بشریت دیگر نیازی به دین ندارد». بدین ترتیب می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که ترم دین در رویکرد اقبال در دو جایگاه قابل تعریف می‌باشد:

جایگاه اول - جایگاه حقیقی دین است که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم، «جایگاه حقیقی دین از نظر اقبال همان ابدیت موجود در هستی است.»

جایگاه دوم - دین در دیسکورس محمد اقبال «همان دین تاریخی می‌باشد که به صورت مجموعه‌ای از اعتقادات از سپیده دم تاریخ در میان بشریت پدید آمده و راهی دراز تا امروز طی کرده است تا به تکامل امروز خود رسیده است»؛ بنابراین، در رویکرد

محمد اقبال «بین دین حقیقی تا دین تاریخی، از فرش تا عرش تفاوت وجود دارد» از اینجا است که اقبال در فصل چهارم کتاب بازسازی در تعریف دین می‌گوید:

«دین فقط یک اعتقاد انفعالی غیر فعال به یک یا چند موضوع خاص نیست، اطمینان زنده‌ئی است که از تجربه‌ئی کمیاب به وجود می‌آید.»

ثانیاً - اقبال با طرح سه سؤال فوق می‌خواهد «به سه نیاز همه انسان‌ها پاسخ بدهد» که در فصل ششم کتاب بازسازی - ص ۲۰۳ - سطر ۱۶ به بعد، این سه نیاز همه انسان‌ها را اینچنین تعریف می‌نماید:

«بشریت امروز به سه چیز نیازمند است: تعبیری روحانی از جهان، آزادی روحانی فرد و اصولی اساسی و دارای تأثیر جهانی که تکامل اجتماع بشری را بر مبنای روحانی توجیه کند. بدون تردید بدون عنصر ابدی و ثابت در جهان هرگز ما نمی‌توانیم به تفسیری روحانی از جهان دست پیدا کنیم. آنچنانکه بدون فهم رابطه دو طرفه بین فرد و جهان هرگز نخواهیم توانست به آزادی روحانی فرد دست پیدا کنیم؛ و بدون اعتقاد به اینکه حیات در عرصه وجود آفرینش بالنده‌ای دارد، هرگز نمی‌توانیم به اصول اساسی و دارای تأثیر جهانی که تکامل اجتماعی بشری را بر مبنای روحانی توجیه کند دست پیدا کنیم.»

ثالثاً - اقبال با طرح سه سؤال فوق به عنوان مقدمه طرح جایگاه دین، می‌خواهد به طرح این موضوع بپردازد که «اساساً دین در جایگاه حقیقی آن، به دنبال تبیین رابطه انسان با خدا و جهان و خودش می‌باشد»؛ و اصلاً «بدون تبیین رابطه انسان با خدا و با جهان و با خودش، دین در جایگاه حقیقی‌اش معنی پیدا نمی‌کند». از اینجا است که اقبال در عبارات فوق خود در باب جایگاه دین می‌گوید:

«دین چیزی نیست که بتوان آن را با یکی از

شاخه‌های علم مقایسه کرد، نه فکر مجرد است و نه احساس مجرد و نه عمل مجرد، بیان و تعبیری از تمام وجود آدمی است» (ص ۵ - سطر ۳ و ۴ و ۵).

رابعاً - از آنجائیکه او بر این باور است که سه سؤال فوق علاوه بر اینکه تبیین کننده جایگاه دین و انسان در جهان در سه رابطه با خدا و جهان و خودش می‌باشد، «مشخص کننده این حقیقت می‌باشد که در تحلیل نهائی فونکسیون دین در تنظیم رابطه ما با خدا و جهان مادیت پیدا می‌کند» لذا در جای دیگر از عبارات فوق می‌گوید:

«دین از جنبه اعتقادی، دستگاهی از حقایق کلی است که چون صادقانه آنها را بپذیرند و به صورت صحیح فهم کنند، اثر تغییر شخصیت و اخلاق از آن آشکار می‌شود» (ص ۴ - سطر ۷ و ۸).

خامساً - اقبال با طرح سه سؤال در آغاز فصل اول کتاب اندیشه پردازانه بازسازی فکر دینی در اسلام به دنبال آن است که این حقیقت را برای خواننده کتاب آشکار سازد که «در چارچوب دین حقیقی (نه دین تاریخی) انسان تنها در برابر خدا و جهان به عنوان دو واقعیت موجود، به اندازه‌ای که می‌تواند خود را تعریف کند، می‌تواند انسان تر بشود» بنابراین، در همین رابطه است که او در جای دیگر از عبارات فوق می‌گوید:

«دین در صورت‌های پیشرفته خود، بسیار برتر و والاتر از عرفان است، چراکه از فرد می‌گذرد و به اجتماع می‌رسد. وضعی که نسبت به حقیقت نهایی و مطلق دارد، متعارض با محدودیت آدمی است، دامنه پرواز او را فراخی می‌بخشد و توقع او را چندان زیاد می‌کند که به کمتر از دیدار مستقیم حقیقت به چیزی قانع نمی‌شود» (بازسازی - ص ۳ - سطر ۶ و ۷).

شاید در این رابطه لازم به این داوری باشد که اصلاً از نگاه اقبال «تعریف انسان به جز در عرصه دین

حقیقی امکان پذیر نیست، چراکه تنها در عرصه دین حقیقی است که انسان خدا را پیدا می‌کند و با خدا و در برابر بی‌نهایت، این بانهایت خود را تعریف می‌نماید» و از آنجاست که «بانهایت برای شدن و سیرورت در دامن خود بی‌نهایت حرکت می‌کند تا آنجا که بانهایت به بی‌نهایت برسد.»

باری، در یک نگاه کلی به سه سؤال مطرح شده در آغاز فصل اول کتاب بازسازی و یا در عبارات فوق توسط اقبال می‌توانیم اینچنین جمع‌بندی کنیم که «اقبال در سه سؤال فوق، سه موضوع خدا و جهان و انسان را به عنوان مبانی دین مطرح می‌نماید» و در این رابطه او بر این باور است که «این سه موضوع در بستر وجود قابل تبیین می‌باشند و هرگز به صورت مکانیکی نمی‌توانیم به تبیین آنها دست پیدا کنیم». در همین رابطه است که او در جای دیگر عبارات فوق می‌گوید:

«گوهر دین ایمان است و ایمان همچون مرغی راه بی‌نشان خود را بی‌مدد عقل می‌بیند» (ص ۳ و ۴ - سطر ۱۵ به بعد). ▶

ادامه دارد

رابطه «دین و توحید»

با مثلث «دنیا، آخرت و قدرت»

در رویکرد پیامبر اسلام در قرآن و امام علی در نهج البلاغه

و وجود آنها در چارچوب ماهیت قبلی‌شان مادیت پیدا می‌کند، «انسان تنها موجودی است که در جهان، ماهیتش را خودش با آگاهی و اختیار و انتخاب در بستر پراکسیس باطنی و پراکسیس اجتماعی و پراکسیس طبیعی (کار و مبارزه و عبادت) می‌سازد» و لذا در همین رابطه است که از نظر شریعتی «حر، در صحنه عاشورای سال ۶۱ در کربلا توانست با آگاهی و انتخاب، ماهیتش را خودش بسازد.»

ج - شریعتی در بستر رویکرد تطبیقی خود بر این باور است که «انسان طبیعت ندارد، انسان تاریخ دارد و تاریخ در نظر شریعتی در این رابطه همان علم شدن انسان می‌باشد» و لهذا، در همین رابطه است که شریعتی «صیورت در قرآن، در رابطه با انسان، شدن پیوسته انسان تعریف می‌کند که تنها با الله یا بی‌نهایت این شدن مستمر و پیوسته معنی پیدا می‌نماید» و باز در همین رابطه است که از نظر شریعتی، «دین به عنوان جاده و

آنچه که در یک جمع‌بندی کلی می‌توان از اندیشه‌های شریعتی فهم کرد، این است که:

الف - در منظومه معرفتی و سپهر اندیشه‌های شریعتی «دین نه ابزار است و نه هدف» بلکه برعکس «دین، راه است» و لذا در همین رابطه است که شریعتی بارها و بارها در آثار خود اعلام کرده است که «تمامی واژه‌هایی که در قرآن به نام دین مطرح می‌شود، از مذهب تا شریعت و تا صراط و سبیل و غیره همه معنای راه می‌دهند» و لذا از نظر شریعتی «دین هدفی باعث می‌گردد که جاده و راه و مسیر رفتن را خود هدف بپنداریم.»

در همین رابطه است که «هرگز نمی‌توان با رویکرد دین به عنوان راه، مسیر شدن انسان به دین هدفی، یا به دین ابزاری و یا دین قدرتی بیانجامد». یادمان باشد که «شریعتی بر پایه تعریف خود از خدا و انسان و شدن و تکامل است که به دین می‌رسد» و دین در دیسکورس شریعتی «مسیری است برای نیل انسان (با وجود دیالکتیکی خودش) به طرف بی‌نهایت یا خداوند می‌باشد.»

ب - در رویکرد تطبیقی شریعتی به دلیل اینکه «دین راه می‌باشد نه هدف، موضوع دین انسان، هم انسان است و هدف دین هم الله می‌باشد و تعریف انسان هم موجود در حال شدنی است»؛ که شریعتی در داستان حر به تبیین اگزیستانسی و وجودی این انسان مورد نظر خودش می‌پردازد. چرا که در داستان حر، شریعتی به دنبال آن است که «حر را (مانند آدم در قرآن) در داستان کربلا، به عنوان نماد انسان تعریف کند، انسانی که جوهر دیالکتیکی دارد و در حال شدن در مسیر تکامل به سوی جلو تا بی‌نهایت می‌باشد»؛ بنابراین، از اینجا است که در داستان حر، شریعتی معتقد است که این «انسان (آنچنانکه اگزیستانسیالیست‌ها هم می‌گویند) وجودش مقدم بر ماهیتش تکوین پیدا می‌کند»؛ و انسان در عرصه وجود تنها موجودی است که «ماهیتش (برعکس دیگر پدیده‌های وجود) خودش می‌سازد»؛ یعنی برعکس حیوانات که «وجودی مؤخر بر ماهیشان دارند»

مسیر شدن انسان به سوی بی‌نهایت می‌باشد.»
د - در رویکرد شریعتی «انسان، نه انسان هابزی است (که انسان گریگ انسان باشد) و نه انسان نیک سرشت طبیعی و جبری جان لاکي است که دارای طبیعت پیشینی و جبری نیک قبلی باشد، بلکه برعکس انسان شریعتی، همان انسان قرآنی، یعنی موجودی دیالکتیکی بر دو پایه لجن و روح خدا می‌باشد» و در منظومه معرفتی شریعتی «هر انسانی تنها بر پایه این هسته دیالکتیکی‌اش قابل تعریف می‌باشد». «انتخاب در شدن انسان به هر کدام از دو سوی دیالکتیکی وجودی خویش به انتخاب و اراده و آگاهی او بستگی دارد، نه به قضا و قدر و طبیعت و جبر از پیش مشخص شده». از اینجا است که «هسته اسلام‌شناسی تطبیقی شریعتی بر پایه این هسته دیالکتیکی انسان و جامعه و تاریخی و سنتز جدید حاصل سه دیالکتیک انسانی و اجتماعی و تاریخی آن استوار می‌باشد» و شریعتی در رویکرد خودش همه چیز در این رابطه تعریف می‌نماید. یادمان باشد که «دین در رویکرد شریعتی و اقبال همراه با انسان مستقل از خداوند معنی پیدا می‌کند» و به همین دلیل است که «فناء فی الله» در رویکرد شریعتی و اقبال یک اندیشه ضد انسانی می‌باشد که در رویکرد اسلام صوفیانه و یا اسلام عرفانی مطرح شده است؛ بنابراین اقبال و شریعتی از دین «مسیر شدن انسان به سوی بی‌نهایت فهم می‌کنند». ما حاصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

۱ - در خصوص تبیین رابطه دین با سه مؤلفه «آخرت و دنیا و قدرت» قبل از هر چیز باید مشخص کنیم که از «کدامین زاویه و کدامین دین می‌خواهیم به تبیین این موضوع بپردازیم؟» چراکه آنچنانکه پیامبر اسلام در برابر کفار مکه، در فرایند حرکت ۱۳ ساله مکی خودش و در شرایطی که هنوز پیامبر اسلام نه تنها از حداقل قدرت سیاسی برخوردار نبود، بلکه در حالی که یاران او در زیر سخت‌ترین شکنجه‌های طبقه حاکم، در

مکه قرار داشتند، حتی در دفاع از خودشان مجوز یک سیلی زدن، در دفاع از خود به کفار ستمگر حاکم بر مکه نداشتند و البته این بزرگترین شهادتی است که «تاریخ در باب جوهر رحمانیت حرکت پیامبر اسلام در طول ۱۳ سال فرایند مکی حرکتش می‌دهد» بدین خاطر در این رابطه می‌باشد که تمامی آیات و سوری که در دوران ۱۳ ساله فرایند مکی بر پیامبر اسلام نازل شده است، در چارچوب «استراتژی آگاهی‌بخش و حرکت رهائی‌بخش

در منظومه معرفتی و سپهر اندیشه‌های شریعتی «دین نه ابزار است و نه هدف» بلکه برعکس «دین، راه است» و لذا در همین رابطه است که شریعتی بارها و بارها در آثار خود اعلام کرده است که «تمامی واژه‌هایی که در قرآن به نام دین مطرح می‌شود، از مذهب تا شریعت و تا صراط و سبیل و غیره همه معنای راه می‌دهند» و لذا از نظر شریعتی «دین هدفی باعث می‌گردد که جاده و راه و مسیر رفتن را خود هدف بپنداریم.»

انسانی، اجتماعی تاریخی پیامبر اسلام در قرن هفتم میلادی برای بشریت بوده است؛ و لذا در همین رابطه است که می‌توان داوری کرد که «در تمامی آیات و سور مکی پیامبر اسلام حتی برای یکبار هم قرآن پیامبر اسلام و مسلمان تابع او را نه تنها امر به جهاد دفاعی و جهاد ابتدائی نکرده است، بلکه حتی امر به دفاع فردی در برابر کفار ستمگر حاکم بر مکه هم نشده است.» قابل ذکر است که «بیان کفار در سوره‌های مکی کفر فقهی دستگاه دگماتیست حوزه‌های فقهی نیست، بلکه برعکس واژه کفر و کافر در آیات قرآن تماماً به معنای فرد یا گروهی هستند که حقیقت‌های کلامی و اجتماعی

و انسانی در اشکال مختلف آن توسط قدرت خود می‌پوشانند» مع الوصف، در همین رابطه بوده است که آیات و سوره مکی قرآن تنها مسلمانان و پیامبر اسلام را امر به صبر و مقاومت می‌کرده و آنچنان این موضوع در دوران ۱۳ سال مکی پر رنگ شده بود که «مسلمان در وقت برخورد با یکدیگر به جای سلام و احوالپرسی سوره والعصر خطاب به یکدیگر می‌خواندند و توسط این سوره یکدیگر را فقط سفارش به صبر و مقاومت به صورت نافرمانی مدنی دعوت می‌کردند.»

یادمان باشد که موضوع سوره العصر، همین تکیه بر مقاومت منفی به جای خشونت و حتی برخورد تدافعی حداقلی فیزیکی می‌باشد. «وَالْعَصْرِ - إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ - إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ - سوگند به عصر که انسان‌ها در زیان و خسرانند، مگر انسان‌هایی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق و صبر و مقاومت سفارش نموده‌اند.»

باری، آنچه که در این سوره سه آیه‌ای مکی قرآن بیش از همه برای مسلمانان دوران مکی دعوت پیامبر اسلام حائز اهمیت بوده است، اینکه:

اولاً - در این سوره به صورت محوری بر دو موضوع «حق و صبر» تکیه می‌نماید؛ و با سوگند به «زمان و حرکت زمان» این ایمان را در پیروان دعوت پیامبر اسلام زنده می‌کند که «آن‌ها در مسیر حرکت زمان و تاریخ قرار دارند» و لذا در این رابطه است که وظیفه آن‌ها «دعوت به حق و دعوت به صبر می‌باشد.»

ثانیاً - در این سوره قرآن با صراحت «موضوع حرکت و دعوت پیامبر اسلام در آن شرایط تندپیچ اسلام نبوی، انسان می‌داند» (برعکس موضوع محوری در بستر اسلام تاریخی چهارده قرن گذشته که پیوسته «به جای انسان، قدرت بوده است») همان «انسانی که در دیسکورس و گفتمان قرآن، می‌تواند در بستر حرکت دیالکتیکی خودش، بین «خُسْرٍ» و «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، یا بین لجن و

روح خدا حرکت کند.»

ثالثاً - قسم به عصر، در سرآغاز این سوره خود دلالت بر «اهمیت هر عصر، برای مردم همان عصر می‌کند» که مطابق آن ایمان آوردگان آن عصر، به حق و حقیقت، باید یکدیگر را به حق و صبر دعوت نمایند.

رابعاً «تَوَّاصُوا»، در این سوره که دو باره تکرار شده است، از باب تفاعل می‌باشد که خود به معنای «عمل متقابل یا دو جانبه‌ای بودن تکیه بر حق و صبر می‌باشد» به بیان دیگر خود همین موضوع دلالت بر آن می‌کند که در طول ۱۳ سال حرکت مکی، «پیامبر اسلام همه مسلمان‌ها را امر به سفارش همدیگر جهت تکیه بر حق و صبر می‌کرده است.»

باری و در چنین شرایطی بوده است که پیامبر اسلام در فرایند ۱۳ ساله مکی حرکت خود با طرح سوره کافرون (که باز مانند سوره العصر از جمله سور مکی قرآن می‌باشد) «مسلمانان را امر به مرزبندی دین خود با دین کفار مکه می‌کرده است» بنابراین در رابطه با این خط کشی بین دین خود و دین کافران مکه بوده است که قرآن با سوره کافرون می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ - لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ - وَلَا أَتَّبِعُ مَا عَبَدْتُمْ - وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ - وَلَا أَتَّبِعُ مَا عَبَدْتُمْ - لَكُمْ دِينُكُمْ وَرَبِّي - ای پیامبر بگو ای کفرپیشگان، من نمی‌پرستم آنچه را که شما می‌پرستید و شما نمی‌پرستید آنچه را که من می‌پرستم و من هرگز نخواهم پرستید آنچه را که شما می‌پرستید و شما هم هرگز نخواهید پرستید آنچه را که من می‌پرستم، پس دین شما برای خودتان و دین من برای خودم.»

ادامه دارد

سوره قصص تبیین کننده «مستضعفین» به عنوان تنها «فاعل اجتماعی» در صحنه تاریخ بشر

بوده‌اند». البته تفاوت تبیین توحید در ربوبیت پیامبر اسلام آنچنانکه در آیات ۴۴ به بعد سوره قصص مطرح شده است، با تبیین توحید در ربوبیت ابراهیم خلیل در این است که (آنچنانکه قرآن در باب مکانیزم تبیین توحید در ربوبیت ابراهیم خلیل مطرح کرده است) ابراهیم خلیل برای تبیین «توحید در ربوبیت» بر نظم در وجود و آیات طبیعی (در عرصه مبارزه با بت پرستی مستقیمی که داشت) تکیه می‌کرد، اما پیامبر اسلام (آنچنانکه در آیات فصل پنجم و ششم سوره قصص مشهود است) در راستای تبیین «توحید در ربوبیت» بر موضوع قیامت و نظم وجود و داوری خداوند در دنیا و آخرت نسبت به مؤمنین و مخالفین دعوت پیامبر اسلام تکیه داشته است؛ و در ادامه همین طرح توحید در ربوبیت است که قرآن در ۹ آیه (آیات ۷۶ تا ۸۴) فصل هفتم آیات سوره قصص (در ادامه دو فصل پنجم و ششم سوره

یادمان باشد که پیامبر اسلام در چارچوب پروژه خاتمیت نبوت تلاش کرد تا حرکت پیامبران ابراهیمی از ابراهیم تا موسی و از موسی تا عیسی و از عیسی تا خود پیامبر اسلام را در عرصه تبیین توحید تاریخی یا تعریف مستضعفین به عنوان یک فاعل اجتماعی در صحنه تاریخ و وراثت و امامت آنها بر زمین و بر تاریخ کامل نماید. بر این مطلب اضافه کنیم که در عرصه تقسیم وظایف و عملکرد پیامبران ابراهیمی در پروسه توحید می‌توانیم نخست ابراهیم خلیل سر سلسله جنبان توحید در عرصه مبارزه با بت پرستی بنیانگذار «توحید در ربوبیت» تعریف کنیم، آنچنانکه موسی در عرصه مبارزه با نظام استکباری سه مؤلفه‌ای فرعون‌ی حاکم بنیانگذار «توحید در جامعه» تعریف می‌شود و عیسی با رویکرد اخلاقی که داشته است را «توحید در انسان» و پیامبر اسلام در چارچوب پروژه خاتمیتش بنیانگذار «توحید در تاریخ» تعریف می‌گردند.

پر واضح است که در این رابطه دعوت نظری و عملی پیامبر اسلام به صورت میوه نهائی شجره طیبه نبوت از آغاز تا خاتم می‌باشد. لذا به همین دلیل در سوره قصص از آیه ۴۴ به بعد به تبیین «توحید در ربوبیت» در دیسکورس عملی و نظری پیامبر اسلام و تبیین مبارزه پیامبر اسلام با استکبار سه مؤلفه‌ای فراعنه قریش مکه می‌پردازد. آنچنانکه فوقا مطرح کردیم «توحید در ربوبیت» نخستین پروژه‌ای بود که ابراهیم خلیل در مبارزه ضد بت پرستی خودش به دنبال انجام آن بوده است و تمامی تلاش ابراهیم خلیل از آغاز تا انجام در راستای همین تبیین «توحید در ربوبیت» بوده و «صد البته تمامی پیامبران ابراهیمی پسا ابراهیم خلیل به دنبال انسانی و اجتماعی و تاریخی کردن همین توحید در ربوبیت ابراهیم خلیل

قصص که از کانال رویکرد ابراهیم خلیل به تبیین توحید در ربوبیت می‌پرداخت، در فصل هفتم آیات سوره قصص) از کانال مبارزه اجتماعی موسی با مستکبرین سه مؤلفه‌ای استضعاف‌گر سیاسی و اقتصادی و مذهبی به طرح توحید در ربوبیت می‌پردازد.

قابل ذکر است که در این رابطه در ادامه مبارزه سه مؤلفه‌ای ضد استکباری موسی در عرصه جامعه‌سازی و جنبش‌رهای بخش خود، در فصل هفتم آیات سوره قصص بر رأس سوم این مثلث یعنی مبارزه با قارون و استکبار مالی به طرح توحید در ربوبیت می‌پردازد.

«إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَجِبُ الْفَرِحِينَ - وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَجِبُ الْمُفْسِدِينَ - قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرَ جَمْعًا وَلَا يَسْأَلُ عَنْ دُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ - فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يَرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ - وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ تَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَاقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ - فَخَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ - وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَ لَا يَفْلِحُ الْكَافِرُونَ - تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يَرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ - مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يَجْزِي الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ - همانا قارون از قوم موسی بود پس بر آنان طغیان کرد، ما به وی از گنجینه‌ها آن قدر داده

بودیم که تنها حمل کلید آنها، مرد نیرومند را خسته می‌کرد، پس قوم او به او گفتند، این قدر شادی مکن که خدا شادی کنان را دوست نمی‌دارد - و در آنچه خدا به تو داده است آخرت را طلب کن و دنیاطلبی را فراموش کن پس همان طور که خدا به تو احسان کرده تو نیز احسان کن و در پی فساد در زمین نباش که خدا مفسدین را دوست نمی‌دارد - (پس قارون در جواب آنها) گفت آنچه من به آن دست پیدا کرده‌ام با علم خودم فراهم شده است. آیا (قارون) نمی‌داند که خداوند قبل از او کسانی را هلاک کرده است که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بوده‌اند و مجرمان در این رابطه بر پایه جرم‌شان پرسش نمی‌شوند (بلکه بر پایه جایگاه‌شان به سؤال گرفته می‌شوند). - (پس قارون) با ثروت‌هایش بر قومش خروج کرد و آنهایی از آن قوم که هدف‌شان ثروت‌های دنیا بود، گفتند: ای کاش ما نیز برخوردار بودیم مثل آنچه که از دنیا قارون برخوردار شده است. چراکه قارون بهره‌عظیمی از دنیا دارد - (پس از آن قوم، آن دسته که برعکس به جای ثروت دنیا از علم و آگاهی برخوردار بودند) به ایشان گفتند: وای بر شما پاداش خدا بهتر است برای آنانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام بدهند و مقاومت داشته باشند - پس ما (قارون و ثروت‌هایش) را در زمین فرو بردیم (در برابر حمله ما به او) هیچ کس نداشت که او را یاری کند زیرا در این عرصه غیر از خدا یآوری نیست - پس کسانی که تا دیروز آرزو می‌کردند که ای کاش به جای قارون می‌بودند، امروز می‌گفتند: گویی خداست که رزق را برای هر کس از بندگانش بخواهد وسعت می‌دهد و برای هر کس هم که بخواهد تنگ می‌گیرد. پس اگر خدا بر ما منت نهاده بود ما را هم (مانند قارون) در زمین فرومی‌برد. چرا که کافران رستگارپذیر

نیستند - همانا خانه آخرت از آن کسانی است که در زمین سرکشی و فساد نکنند البته عاقبت از آن متقین است - چراکه هر که کار نیکو کند خیر آن نصیبش می‌شود و هر کس که کار بد بکند شر آن نصیبش می‌شود» (سوره قصص - آیات ۷۶ تا ۸۴).
شرح لغات:

۱ - کلمه «بَعَى» به معنای برتری طلبی است.

۲ - کلمه «مَفَاتِحَ» جمع «مفتاح» است، همچنانکه کلمه «مفاتیح» جمع «مفتاح» است و معنای هر دو عبارت است از هر چیزی که قفل‌ها را باز می‌کند.

۳ - کلمه «بِالْعُضْبَةِ» جماعت بین ۱۰ تا ۱۵ نفر گویند.

۴ - کلمه «فَرِحَ» به معنای «بطر» خوشحالی از ثروت دنیاست.

۵ - کلمه «حَطَّ» به معنای بهره آدمی است.

۶ - کلمه «يَلْقَاهَا» مضارع مجهول از مصدر «تلقیه» است که به معنای فهماندن می‌باشد.

باری، در ۹ آیه (آیات ۷۶ تا ۸۴) فصل هفتم از سوره قصاص به داستان قارون و درس‌گیری از سرنوشت قارون می‌پردازد. یادمان باشد که موضوع سوره قصص «اصل مبارزه تاریخی بین دو قطب استضعاف‌گر و استضعاف شده در عرصه جامعه و تاریخ می‌باشد» و در این سوره قرآن «دینامیسم جامعه و تاریخ را بر پایه همین نبرد بین دو قطب استضعاف‌گر و استضعاف شده در جامعه و تاریخ تعریف می‌نماید». طرح داستان مبارزه رهایی‌بخش موسی و قوم بنی‌اسرائیل در برابر قطب فراعنه حاکم برای تبیین مصداق همین مبارزه تاریخی بین دو قطب استضعاف‌گر و استضعاف شده در یک برهه تاریخ بشر بوده است؛ اما آنچه که در رابطه با مبارزه تاریخی بین دو قطب استضعاف‌گر و استضعاف شده دارای اهمیت می‌باشد، «طیفی بودن این

دو قطب بالائی‌ها و پائینی‌ها در فرایند مختلف تاریخی و اجتماعی است»؛ یعنی آنچنانکه اردوگاه مستضعفین در هر فرایند و شرایط تاریخی صورت طیفی دارند، طبقه حاکمه هم در فرایندهای مختلف تاریخی و اجتماعی صورت طیفی دارند؛ که در یک نگاه کلی «طیف طبقه حاکمه را می‌توان به سه قطب زر و زور و تزویر تقسیم کرد» به عبارت دیگر قدرت استکبارگر حاکم در رویکرد قرآن در فرایندهای مختلف تاریخی و اجتماعی دارای سه مؤلفه قدرتی می‌باشند که این سه مؤلفه قدرتی عبارتند از:

۱ - مؤلفه قدرت سیاسی که بر استبداد سیاسی استوار می‌باشند.

۲ - مؤلفه قدرت اقتصادی که بر استثمار اقتصادی استوار هستند.

۳ - مؤلفه قدرت مذهبی و فرهنگی که بر استحمار استوار می‌باشند. ▶

ادامه دارد